
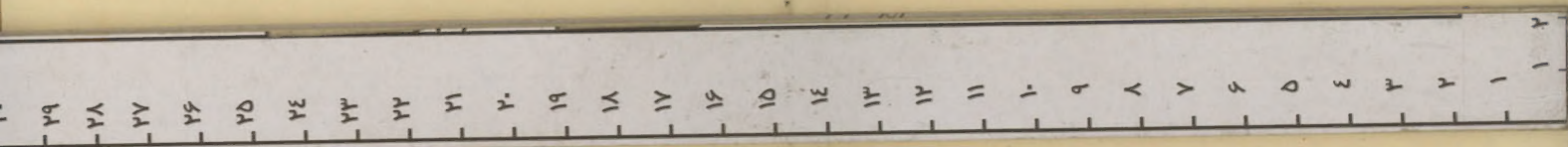





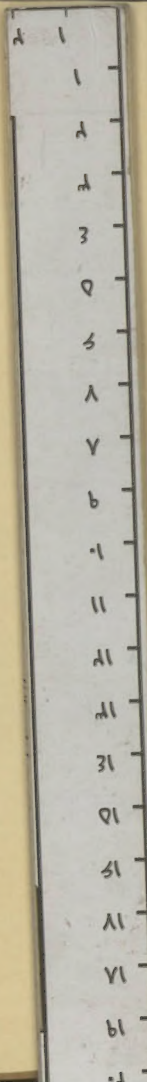
کتابخانه  
شورای  
لای




کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب <b>تجوید</b>	مؤلف	
مترجم	شماره قفسه <b>۱۹۴۵۴</b>	<b>۲۰۷۵۱۹</b>



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب <b>تجوید</b>	مؤلف	
مترجم	شماره قفسه <b>۱۹۴۵۴</b>	<b>۲۰۷۵۱۹</b>





کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	مجموعه	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه ۱۶۳۵۴		۲۰۷۵۱۹



۱۶۳۵۴  
۲۰۷۵۱۹

ای کتابخانه  
 یادبود در این کتاب  
 شماره ۱۳۱۷  
 تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۵  
 ham-azadeh



در بیان اینست که بسم الله الرحمن الرحیم و قلنا لنبیانی فیما یتصل به من یتبعنا  
اما بعد نظر بقضای حاجت صاحبی آقا سید محمد طباطبائی باید که ایشان با جمعه باشد  
سوالی اینست که در وقت حال و فصل بوده بفره از دین خواهد داشت پس بنا بر این  
باید که مقصد و اعتقاد کردن چهار چیز را بداند اول اعتقاد ان بر بصیرت و یقین بوده  
ثانی و سیم اعتقاد اول آنکه عقیده بر جبر است و دوم آنکه عقیده بر کمال سیر و عقیده  
که اگر کسی در این امور سهوا و در جبر کند اما اول اعتقاد نوکی جبر را کردن  
بر برای آنکه عقیده بر جبر است و دلیل و آن جبر عقیده است و عقیده معنی ملا ده باشد  
پس آنست که عقیده بر جبر است عقیده بر کمال و خود اندازد که هر چه عقیده نماید بهیچ  
عقلی که تا خودش از اهل کتاب بود و اگر اهل کتاب را خوشی و مصیبتی با عقلی بوده  
باشد و قوی و اهل بگردن عقیده خود را در جبر جبری نیست یا اینکه عقیده امور  
درین خود را عقیده کرده بگردن عقیده می اندازد و تا آنکه در روز حساب و محاسبه  
از آن پس گیرد و اگر خوشی در آن بوده باشد تمام روز عقیده بخاره است و بر  
مقصد جبری نیست اما عقیده بر جبر است و در عقیده عقیده لازم می آید نموده  
باشد چنانچه عقیده بر جبر است و عقیده بر کمال و عقیده بر کمال اگر عقیده کند که  
عقیده بر جبر است و عقیده بر کمال و عقیده بر کمال عقیده بر جبر است و عقیده بر کمال  
اما انت القی را که درین باشد اما عقیده بر جبر است و عقیده بر کمال و عقیده بر کمال  
که در آن و او بر عقیده خود بر داشت باید که در آن جبر است مگر در بعضی بر کرد و

و اگر کسی باشد که احکام الهی را در حق خود عقیده در و مادی می آید  
باطن فاسد بوده امانت چنانست کرده خواهد بود و اگر عقیده نباشد و اگر کسی که فرمود  
پس چه کار کند خودش نیز قیامت آن ندارد که احکام الهی را از خداش کمال باشد  
پس بر و الی و اجماع علماء عقل کامل بیرون آورد پس واجب است بر او که در این امور عقیده  
شرعی عقیده نماید تا بجا است باید و اما بسم الله عقیده بر کمال باید که عقیده عقیده جی جامع از  
بگردد و آن عقیده باید که در علم و اعتقاد و عقل و اوج از اهل زمان خود باشد و عقاید و عقاید  
ایشی عقیده باشد و عقیده ای پاک یعنی ولا اله الا الله و عقیده و عقیده و عقیده و عقیده  
داشتند بر کمال و درین عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
خداوند عالمان است و عقیده در آن بر جبر و عقیده نیست و هر که از روی آن که عقیده  
فرعون و شداد و دجال و غیره عقیده بود که عقیده و عقیده و عقیده و عقیده و عقیده  
نبوت است و آن نیز از برای عقلی عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
انها و عقیده انها عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
که ان امام است بلکه ان عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
که ادعای عز از انها عقیده ان عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
اولی انها که از عقیده بر کمال عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
و لکن در وقت عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
هر که عقیده می نماید بر کمال عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده

کردن او ضرورت است اما این امر مشکلی نباشد چنانکه در امور دنیا داری هرگاه کسی عقیده  
باشد عارفی بنا کند لا محاله رجوع میکند با خدا و بنا به عقیده است می خود را و طلب  
او میکند که از عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
او را عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
فقیه که بوده باشد عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
از برای امور دنیا داری عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
بدست عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
ساختن عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
جی جامع از اهل علم زمان خود را پیدا کند و امور دین را بدست عقیده عقیده عقیده  
نمی تواند پس دادند اینکه بدست هر قطعه از طریق و در دل او باشد که عقیده عقیده  
بگرد و درین عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
لاعن شعری و از هر که عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
در ملک خداوند عالم عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
داشتند باشد که از عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
از کمالی که عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
خداوند او را عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده

که عینی صرف نموده فی الجمله با حکام الهی بهم رسانند اما عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
و عقیده ان است که در بعضی مسائل اجتماع کرده و در بعضی که اجتماع کرده و در آن عقیده  
و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
او را عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
او را عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
و عقیده ان است که عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
مرتبه نیز بر عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
اجتماع و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
خفا که این از عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
کشت اند و تا روز قیامت و انکس صاحب علم حضرت صاحب الزمان است  
و حکم ان مثل حکم ان حضرت است و در باره خلق و هرگاه هم از این مرتبه برقی  
نموده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
با این خلق اند و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
بد و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
معصوم معصوم عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده  
و عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده عقیده



خود میخواستیم که از اسماعیل اورم نیز که قابلیت اخذ این فن محلی او داشتیم دوست من از  
دامن جبهای تو نیز گونا گویید متواستیم که احکام تو را از ایشان اخذ نمایم رجوع کردم بایل  
عالم صنایع بسیار و اختلاف بنهار در میان خلق دیدیم و دیدم که یکی از ارامان و دیگری از  
رینین و یکی از کواکب و دیگری از تسخیر و یکی از ملک و دیگری از نجوم حرف میزنند  
حتال و حرامی از ایشان نشنیدم تا آنکه حاجتی را دیدیم که از خلل و حرام و واجب و محبت  
و مکروه و مباح گفتگو دارند و انهم که احکام تو در دست ایشان است و بعد از سالی  
یکی از آنها که اعلم و افضل و اوج و زاهد و مومن و متدین از دیگران بود اورا اختیار  
کرده حلقه اطاعت او را در گردن انداخته بفرموده او عمل نمودم و چنان دانستم  
که از روی بصیرت و یقین که رضای جناب در آن است و کردم تا آنکه حاجی و سکار  
باشم و تا چهارم آنکه عقیده در هر چه چرخید و هر چه چرخید بدانکه در اصول دین و ضروریات  
و عبادت و عقاید یقیناً میباشند مثل آنکه خدا یکی است و عادل است و منزه  
و نامتناهی است و معاد و اینها اجتهاد است و موجب غار و دروزه و خمس و زکوة و حج و جهاد  
و در اینها غار و غر و عشا هر یک چهار رکعت است و صبح دو رکعت است و غروب  
سه رکعت و در اینها که خلل و زلزله و لواط و دروغ و غیبت و قتل نفس و ضرب عمر  
حرام است و همچنین هر چیزی که جناب پیغمبر از زمان حج اربعین خداوند عالمیان او را  
از خلل و حرام کرد در هیچک از اینها نیاشد زیرا که تغییر و تبدل در اینها نیست و اما عقیده  
در مسائل اخلاقی و فروع نظریه علمایا شد مثل آنکه غار و واجب است و دروزه و

واجب است تقلید نه از او اما نه در شک و اوجاب و محبت و اجراء و ارکان و غیره  
و افکار و افعال تازه و ادب و شریط و مضطرب و واجبات محبت و مضطرب  
و کفایت و ادب و شریط روزه و مجذبات ادب حج و مسایل نگو که در این تقلید  
کردن است که بدون تقلید فاسد و ضعیف بوده رحمت بجا کشیده حمله دنیا و آخره نمید  
و الله متوفی و المبین و الله اعلم رب العالمین **تفسیر** بدانکه سابق بر این معلوم شد  
بدلیل اجبار که ای لازم است تقلید کردن و وجوب بر آن که اشد احکام از محبت  
غایب بدون و مطهر یا باطل و اول یا ثانی آن و اخذ فتوی از کتاب معروف  
بر این است که بداند که چه عبرت و دلالت بر فتوی میکند و چه میکند بر آن که عبرت  
مختلف میباشد لهذا اشاره باین مطلب میشود اجمالا کسی که مقصودش دین و آخرت  
و غیره اخذ فتوی از این رساله مترقیه یا غیر آن نماید بر هر صورت بوده یا نباشد این بدانکه  
هر جا حکم را ذکر میکند و بغیر نسبت نمیدهد و اشاره بدین نزد و شک و در سلسله نمی نمایند  
مثل اینکه میگوید واجب است در خصوص حالات و ترتیب و نحو آن پس این فتوی است  
اگر چه نمونید بنا بر اینها یا فتوی یا نحو آن و همچنین اگر گوید که واجب است که جهان است  
یا تحقیق این است و همچنین حفظ اهل و ارباب و اتقوا و اوجود و اوج و غیره در کمال  
قوت است یا در غایت قوت است و نحو اینها همه دلالت بر فتوی میکند و بدانکه  
گوید اشکال نیست یا سگی در آن نیست یا بنده در آن نیست یا باکی بر آن نیست یا این  
عبادانی که مذکور شد دلالت میکند که تحت هر ملاحظه جمع است و فتوی را و اما اگر

که بیدار شدن و خوابیدن است شاید یا اینکه احوالی باشد یا بد احوال باشد یا ایستادن  
حکمی نیست یا اینکه دوریست که این حکم احوالی باشد و نخواهد بود که دلالت میکند بر ترجیح  
قلبی پس اینجا نیز فتوی است لکن احتیاط درین مقام شد به تر از قسم اول است  
و درین مقام که فتوی معلوم شد اگر احتیاط موافق فتوی است لازم است عمل بر آن  
والا عمل با احتیاط لازم نیست بلکه اولی میباشد و احتیاط احتیاط آفتابی را میباشد و در جائی  
که حکم ثابت بغیر داده اند و خود ترجیح نداده اند چنانکه مکرر مذکور خواهد شد اگر احتیاط را بیان  
نمیکند و مقام مقام بینان هر بار شرط ما یعنی عبادتی میباشد مثل عبادت الله و احتیاط لازم میباشد  
و ان احتیاط واجب میباشد و همچنین در جای که دو احتمال ذکر نماید و نجات را ترجیح دهد  
و احتیاط را بیان کند پس عمل با احتیاط نیز لازم میباشد اگر مقام هر دو عبادتی باشد و شرط او باشد  
پس اگر در میان اجزاء با کیفیت یا شرایط یا مواضع وضو یا غسل یا تحیم یا نماز یا روزه و نحو  
اینها حکمی را ذکر کنند و نسبت به بعضی از آنها باشد و موردی را یا جماعتی از ایشان دهند و خود  
ترجیح ندهند یا اینکه دو احتمال را بیاورند و ذکر کنند و خود ترجیح دهد و ذکر نفرمایند پس در این  
مقامات عمل با احتیاط واجب میباشد و بدانکه نسبت دادن حکم مذکور می شود مثلاً که کوفه بعضی  
از علماء چنین گفته اند یا غیر صحیح کرده اند که فلان حکم چنین است یا آنکه مشهور چنین گفته اند  
و بخوبی دلالت بر فتوی نمیکند پس لفظ مشهور و مشهور و اکثر و احوط و ادلی و نسبت عجاست  
و بعضی فتوی نمیشد علی الاکبر نسبت بغیر دهند و بعد خود ترجیح دهند علی الاکبر لازم میباشد  
و بدانکه مکرر است که حکمی را نسبت بخیزی ذکر میکنند و آن جزو موضوع محسوب نمیشد

اور ابو صنف باز میگرداند نه مثل آب و خون و خاک و نخل و اینها و بسیار است که در مضمون  
 موضوع کلم اشکالی پیدا شده بجهت اینکه معنی آن از معانی و آنچه نیست که هر یکس آن را  
 فهمیده بلکه بسیار است که علما را در آن اختلاف پیدا شده پس اگر باختلاف ایشان انشاء  
 شود و بعد خود یکی از معانی را ترجیح دهند که اشکالی نیست و اگر اختلاف ایشان با  
 ذکر کنند و خود ترجیحی ندهند بلکه بیان احتیاط نمایند علی احتیاط لازم اگر آن موضوعی  
 جز با شرط یا مانع عبادتی باشد مثل آنکه گویند در وضو واجب است مولات و عله  
 گویند در تغیر مولات خلاف است بعضی چنین گفته اند و بعضی چنان و اول آن احتیاط است  
 پس در اینجا احتیاط لازم نیست و اگر یکی را ترجیح دهند و دیگری را احتیاط دانند علی آن چنان  
 سختی است و اگر اصل آن حکم یکسان باشد یا کراهت باشد و موضوعی باشد پس اگر کراهت  
 مثل آنکه خواهد آمد که تغیر میان دو وجهه سهو می باشد و اینرا بعضی تغیر کرده اند بیکر و در طرف  
 روی خود بر خاک گذارند و بعضی تغیر کرده اند بیکر و در طرف پیشانی را بر زمین گذارند  
 پس حکم یکسان است هر دو معنی صحیح نیستند و بعضی دیگر بهتر این است که ای ایمن را بعل اند  
 و که ای اتر را در کمر بگردد باشد مثل آنکه خواهد آمد که مکره است اقعاء و دراز و در تغیر  
 آن خلاف شده است پس در اینجا حکم یکسان است و در معنی نیز و بعد از آنکه احتیاط در زمین مطلوب است  
 و شیوه متقیان و طریقه ائمه اترسان است چنانچه حضرت صادق و غیره فرمودند انصاری  
 گفته الاحتیاط ای چیز است که هر یک از اهل بیت و در امور واجب را بیکر و ادائیگی را ای بسوی او  
 بیانی و احتیاط و در فهم است و جوی و استجایی را اگر چنانچه فتوی مجتهد در علم معلوم بوده باشد



واجب است مخالف فتوی باشد چنانچه گویند از عدم جانشین است بعد از سجده دوم لکن احوط  
 وجوب است باینکه اتوی عدم وجوب است باینکه علی است و در هیچ لکن احوط وجوب است  
 و نحو اینها چنانچه ذکر کرده اند پس در اینجا علی جانشین حضرت است چنانچه گذشت و در حق  
 نیست میان آنکه در میان جرحه با شرط با مع جاذبی باشد یا آنکه در میان تکلیف است یا نه  
 و اما اگر حکم و فتوی معلوم نشود از جهت بلکه متروک باشد در آن و ترجیحی ندهد مثل آنچه ذکر  
 خواهد بود و در احوط در حکم مبدع و بدو فتوی میگویند فلان احتمال احوط است باینکه  
 میگویند در این خلاف است و احوط بدان است باینکه علی را نسبت به غیر میگویند میگویند  
 در آن اشکال است و لکن احوط است و امثال اینها پس در اینجا باید ملاحظه نمود اگر  
 آن چیز چیزی است که در طبیعت در محدوده عبادت دارد و عبادت به شرطیه یا مالیت  
 پس در اینجا علی جانشین لازم میباشد زیرا که ترک آن سبک و در محدوده عبادت میشود  
 و اما اگر در مقام اثبات اصل تکلیف باشد یا آنکه در مقام شک میان زاید و ناقص باشد  
 و زاید را در طبیعت در محدوده ناقص باشد در اینجا اگر مجتهد متروک باشد و حکم لغو باشد امر  
 با جانشین تا به آنکه است و وجه علی است و اما غلط است میفرماید این است که بگوید عادی ترک جانشین  
 نیز مثل است اگر چه مجتهد را در چنین مقامات میرسد عمل با اصول و قواعد کرده تکلیف را  
 نفی نماید لکن از روی گردن او تکلیف و اشکال او در مسئله برمی آید که عمل اصل را نهفته  
 در این مقام فای الزامی نیست یا قهراً و باطله از این کلام آن است که چنین ندانی که چنین که  
 گفته اند احوط این است بنابر عمل با جانشین که در جانشین عوام است و معلوم که فلان چیز

الکلام

احوط است نه اینکه واجب است باری طریق عقلی آن است که نشود جانشین را در هیچ حال از دست  
 ندهد و چنانچه در امور دنیای فانی خود جانشین را میفرماید میفرماید در امور اخلاقی  
 مثل این طریق احوط را مسلک دارند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود **احکم الامر و یسک**  
**کما احکم الناس امره** میفرماید حکم نما مردم خود را همچنانکه مردم امر دنیای خود را  
 حکم نمایند و فی الحقیقه انسانی که در امور دنیا میگذرد مردم و حکما که در امور دین میگذرد  
 اگر عرض امر را در امور اخلاقی مراعات نمایند امر اخلاقی ایشان منظم میشود و احوط حال بی  
 الضمانی و بی تفسیری است که امر اخلاقی را ضابطه گذاشته حتی است ترار دنیای و دنیا کار  
 و اگر بخواهد بگوید در امور دنیای ناس فانیند بهر چه بشوند و از هر که نشود عمل کنند و هر چه  
 در آن حرف و سهولتی یا بنده میگردند و الا ترک کنند هر که این حرف را بشنود که بی از او  
 حافظ یا سودی یا عیان باشد و در حد فایده کتاب اگر کسی فقهی که توان بان عمل کرد  
 بنماید و اگر یک مسلم را احکام نماز از جمعی پرسد اگر ایشان ندانند و اگر دانند یا اگر چیزی  
 شنیده باشند از حد الفی افند کرده باشند یا از فقهی برمی آید از روی غرض و ول یا از فقهی  
 غیر قابل و غیر مجتهد افند کرده باشد فتوی بانه من خلاف است و سیئات اعلان بداند در وجوب  
 تقلید اعم در صورت تعدد مجتهدین خلاف است اتوی و احوط وجوب تقدم اعم است  
 بر غیر و بعدم امکان تقلید اعم رجوع بر اعم می نمایند از علما و احیاء و تقلید است جائز میباشد  
 و اگر تقلید می باشد بر مکتب بنماید یا بجهت عدم امکان وصول بان و یا بجهت لزوم خسرو و رجوع پس  
 اگر ممکن باشد اجتهاد در مسئله فقهیه واجب میباشد اجتهاد و اگر ممکن نباشد اجتهاد

واجب است عمل با جانشین اگر عمل بان ممکن نباشد یا بجهت عدم فهم او جانشین را یا بجهت لزوم  
 عسر و جوع عمل می نمایند یا بجهت مشورت میان علما است و اگر ممکن نباشد عمل بان یا بجهت عدم  
 امکان علم بان یا بجهت لزوم عسر و جوع عمل میکنند بقول اعلم و اوسع علمی است و اگر آن نیز  
 معتبر نشود چنانچه ذکر کرده اند عمل میکنند بقول یکی از علما میست فانی دین نباشد زیرا که تکلیف  
 بین امور ساقط میشود چنان فتوی و ادعای مولانا سید احمد سید محمد طایفی  
 ساکن کرمانی مع دلم طه الدلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح لنا طريق العمل بنصب الامام والذلائل وانظر سبل الخرافات فشر  
 السبل والشرايع والصلوة والسلام على من جعل البرية وشراف الخلقية خروا لله ارباب الفضل  
 والفاصل وبعث فينا رجلا من جنه حسن ابن جرحا الزبدي که چون عاقلان عاقلان  
 العلماء فخر الحقیقین و قدوة المجتهدین شیخنا العالم الفاضل امامنا السيد محمد دوام ظلهم  
 امرهم و قدوة السراج المصطفی بعد از ترجمه آن چون عمل بر مسائل گفته و درود  
 غرض بود با جانشین بر طبق ریا و از هم فارغ اگر عوام بود و از آن امر فرمودند که از  
 نیز خضر نموده اقتضای بر مسائل ضروری باشد البوی فایده پس امثال الامر الدلی با جانشین  
 رؤس مسائل مهمه و فرقی ضروری در افتاد و ایشان برداشته اند از ساله هزار واد  
 و چون ما خود از اصل آن که اصحاب میگویند از اسمی صحیح طریق نموده چون مقصود در

بیان

بیان احکام طهارت و صلوة و صوم بود از اشتمال بر مقصد فرار او مقصد اول در بیان  
 طهارت است و آن مثل است بر سه باب **باب اول** در بیان وضو است و در آن  
 چند فصل است **فصل اول** در بیان اموریست که وضو بجهت آن واجب یا مستحب میباشد  
 بدانکه واجب است وضو بجهت تاز واجب و طواف واجب و بجهت مسکنات قرآن  
 بعضی واجب میداند و در آن حکم بوجوب اشکال است لکن حرام است مس آن  
 بر جسد مستحب است بجهت تاز مستحب و شرط محض آن است و اما تازیت پس واجب  
 نیست از برای او وضو و شرط او نیز نیست و همچنین مستحب است بجهت مسکنات قرآن  
 اگر سسته باشد و از برای دخول مسجد و بعضی بر مکتان شریفی را طریقی میگویند که از آن مسجد  
 بجهت قرآن قرآن و دعا کردن بآن حامل و بجهت خواب و طلب حاجه و بجهت جب اگر  
 خواهد چیزی بخورد یا خواب کند و بجهت دفن کردن میت و بجهت توی که خواهد دارد  
 بر اهل و عیال خود دشود و بجهت جنبی که خواهد جماعت کند و سسته است بجهت وضو بجهت تاز خواه  
 تاز واجب باشد و خواه مستحب خواهد بود وضو اول تاز کرده باشد یا در تکریر  
 نمودن بجهت بجهت یکبار اشکال است و اگر دعوی تجدیدی است و بعد معلوم شد  
 که وضو نه پس اگر در وضو نیست و جوب یا ندب نگردد بلکه بجهت شستن اکتفا  
 کرده بان وضو بعنوان تاز کرده و اگر عیت مستحب نموده پس اگر وضو شستن وضو  
 سنتی بوده نیز این وضو کفایت و الا احوط شستن وضو و دود و احتیاط است  
 و با وضو که بجهت تاز سنتی یا ضابطه تاز واجب میتوان کرد و همچنین با وضو که بجهت

در آن اگر وضو واجب شود  
 و اگر وضو مستحب شود  
 و اگر وضو واجب شود



فراشت قران و مثل ان از امور که در مشیخته است لکن شرط ان نیست غار حجاب  
 میتوان گذارد و مثل ان است اگر چه بعضی ظاهر بودن ساخته و لکن احوط در اینها سنگین و  
 ایاده و مشو است و اما وصوفی که بجهت خواب کردن ساخته نماز بان خلاف احتیاط است  
 و حکم با حجاب و وضو قبل از وقت از برای تنیده نماز اشکال است لکن اگر نیست قریب شما  
 کند و در وقت که مجری باشد فصل دوم در بیان آنچه سنگینه و وضو است دان چند چیز  
 اول در وقت بول و غایط است هرگاه از موضع طبیعی آید یا از موضعی که طبعی نیست آید یا از موضع  
 غیر طبیعی آید یا از موضع طبیعی و اگر حکم شرط عادی شدن در آنجا کرده اند و اگر از موضع غیر  
 طبیعی آید و موضع طبعی منته شده باشد عدم نقص ضای از قوه نیست و احوط نقص است  
 و اگر عمد الوده بجنابت از قصد بیرون آید جایزه از برای صاحبان بول و ابر اتفاق می افتد  
 اگر نجاست از آن جدا شود نقص نمیشود و اگر نجاست با دست اگر از مقعد خارج شود و با دلی  
 که از فرج زن بیرون آید نقص نیست چهارم حجاب است پنج زوال عقل است ششم  
 اتیان است هر قسم که باشد و همچنین خون حیض و نفاس نیز ناقص وضو است و موجب  
 وضو میشود و اما ندی و بوسیدن زن و زن و قهقه و خنده و مس و فحش و بیرون انداختن  
 کرم یا سنگ ریزه یا هسته یا خون یا دودی یا وزی و خوان امور وضو را نمیکند فصل  
 سیم در احوط وضو است و اگر چه در حال غلبه نفس طبعی که نه بینه عورت و در  
 کسی که قهرام است و بدین او اگر چنین کسی نیست پوشیدن عورت ضرر نیست و پوشیدن  
 از زن و بکسری که جماع او جایز است واجب نیست و در بعضی عورت خلاف است و اقوی  
 ایجاب

ان است و مگر ده است غار بر مردی که موی سر خود جمع کرده باشد و مکره زنده باشد و زمان را  
 ضرر ندارد و اگر در بین نماز و غش خون آید و بوجن با هم پیش برسد پس اگر کمتر از دوم یعنی  
 باشد ضرر ندارد و اگر بعد از دوم یا در تر باشد پس اگر بدین فعل کمتر تواند ان عام را بینه از دو  
 و زمان انداختن کمتر از زمان شستن است چنانچه اگر بینه از دو و اگر نتواند انداختن است یا نه  
 تواند لکن زمان شستن کمتر از زمان انداختن است واجب است امر آن بینه و در آن تمام کند  
 بشرط آنکه منافعی نماز بجا نیاورد و اگر لازم دارد منافعی را بجنس رسیدن خون نمازش باطل میشود  
 و اگر سنگ کند که با لایم بسیار فعل کثیر یا نه یا را بر لایم نمیکند و باید شرط است در شستن  
 که جای دیگر نماز موضع بخش بخش شود یا نه در وقت که اگر عادت در وقت شستن بخش  
 میشود ضرر ندارد باشد و شستن جامه اگر ممکن شود در بین نماز فوری نیست بنا بر اقرب  
 لکن باید قبل از سلام بشوید و یا چون غیر دفع نیز بخش جامه خون دفع است یا نه در آن هنگام  
 احوط شستن و تمام کردن نماز است و اما عادت آن و در آنکه حرام است قطع کردن نماز واجب نیست  
 عذر حقیقی یا خارجه و چنانچه قطع یک خط یا قسم که خوف تلف شدن آن داشته  
 باشد و چنانچه قطع آن متضرر شود بلکه بعضی نسخ کرده اند که واجب است درین حال و اگر مال  
 کمی باشد که تلف شدن آن ضرری ندارد نباید قطع نماز نیست و اگر مال باقی در پیش باشد  
 و حفظ آن موقوف شده باشد قطع نماز جایز نیست واجب است و اما اگر مال غیر امانت نزد آن  
 باشد در حوازی قطع یک خط یا خط آن اشکال است چنانچه اگر مال مضمی نباشد و چنانچه خط بعضی  
 قسم نیز جایز است و چنانچه خط آن از ضرر بعضی جایز میباشد و چنانچه قطع نماز یک خط یا خط

قصر دارد که کمتر شده که از آن فرار کند اگر چنین آن متضرر شود و بعد از نماز نیز نیست بنا بر اقرب  
 و چنانچه دفع حدیث نگاه داشتن آن موجب نماز باشد بلکه هر جای قطع کردن نماز خوف ضرر داشته  
 باشد قطع جایز است و اگر ضرری لازم نیاید بجهت حاجت نقص باعث جواز نمیشود و چنانچه دفع ضرر  
 از مؤمن عادل قطع جایز است و اگر از مومع دفع و دفعی از مومع موقوف نقص نماز باشد قطع نماز  
 جایز نیست واجب است و اگر در جامه یا مکانی محضی بجهت فراموشی شروع نماز کرد و در بین نماز  
 بیادش آید واجب است قطع بنا بر اقرب و اگر واجب شود قطع نماز در حاجتی و قطع کند نماز  
 هیچ است بنا بر اقوی و در جای که خواهد نماز قطع که سلام گفتن واجب نیست بنا بر احوط و اگر  
 چه بعضی امر واجب دانسته اند **فصل ششم** در نماز آیات است و در آن دو مقام است مقام اول  
 در باب ان است بدانکه **نماز آیات** واجب میشود بجهت **جزا اول** و دوم گرفتن آفتاب و ماه  
 خواه نام آنها بیکر دخواه بعضی از آنها و اگر گرفتن آنها بجهت علیل شدن یا ستاره باشد نماز واجب  
 نیست بنا بر اقوی لکن احوط است که باعث خوف شده نماز واجب است و اگر در وقت  
 نیست و ثابت میشود در گرفتن آفتاب و ماه بدین و علم بدین و رسیده ان و ثبوت ان ثابت  
 دو عادل نمای از قوه نیست و بهر یک عادل و شیع خلقی ثابت نمیشود لکن احوط است  
 و اگر دو عادل از اهل بلخ یا جماعتی از اقصای ایشان خبر دهند که در دوران وقت مثل آنجا  
 میگرد و علی نقی ایشان واجب نیست و قضا واجب نمیشود و اگر بیکر آفتاب شل و زیر  
 ابری رود یا غروب کند نماز واجب میشود تا معلوم شود که منجلی شده و اگر در وقت نماز  
 غریبه آفتاب بیکر از ارباب و قشش سنگ باشد یا به امر مقدم داشت و اگر در

و قشش سنگ باشد نماز بر او واجب است و در این حال قضای میکند نماز کوف را و اگر  
 تساهل در نماز آیات کرده تا وقت هر دو سنگ شده بلکه اگر همه قمری گرفت باید نقضا  
 کند انرا اگر چه تساهل نموده باشد و اگر وقت هر دو دست داشته باشد هر کدام را خواهد  
 میتوان کرد لکن احوط تقدم نماز بوسی است **سیم** در نماز است بخوبی در عرف کوبه نماز شده  
 پس بعضی حرکت کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله صادق نباشد بلکه اگر خوف حاصل  
 شود پس بجهت خوف واجب میشود و وقت ان مدت عمر است و شرط نیست طول کشیدن  
 ان بعد از نماز بخلاف نماز کوف و خوف که اگر بعد از نماز که باقی واجب بعلی آید طول  
 بخشد نماز را بر او نیست نه ادا و نه نقضا اگر چه بعد از حرکت طول کشیده لکن احوط عدم ترک  
 و نماز زلزله را هر وقت که میگذشت ادا و قضا نمیکند و اقوی این است که فوری نیست  
 و چنانچه جایز است و خوفهای امانی مثل زلزله یا عظیم سیاه که هر چند زلزله و سیخ باشد مثل  
 غلظت و تاریکی و صاعقه عظیم و سیخ و زلزله و دوش از آسمان ها هر چند ان اگر باعث خوف  
 شود دینها و باطله را هر یک از آسمان یا زمین حادث شود که باعث خوف شود نماز واجب  
 میشود بنا بر اقوی و اما آیات و امارات که از آیات رحمت است مثل بارش عظیم موجب نماز  
 نیست اگر چه بر خلاف عادت باشد و امور که باعث خوف میشود باید بخوبی باشد که خوف  
 بر بیشتر مردم حاصل شود پس در این حال نماز بر همه کس واجب میشود حتی کسیکه ترسیده  
 باشد و اگر خوف بر بعضی مستوی شود بر بعضی نماز واجب نیست حتی آنکه خوف بران نماز  
 شده و مراد از خوف بیشتر مردم ان است که بخوبی باشد که اگر مردم مطلق نمیدانند بیشتر ایشان







این است که عبارت است از تقییب و بصرین و مخفی غایط و احوط پوشیدن ناف تا رانها  
و حرام است بر او بیکه کردن و شب بیکه کردن بدن و فرج در حال عتی و استعمال بقرع تنها  
یا بدن تنها نیز احوط ترک است و همچنین در سید بار و اما در حال استحبابس حوط این است که کم  
از استعمال عتی و باغی و مکرده است رو بر پا کردن در حال بول و در بعضی اوقات واده کردن  
مخفی بول در حال بول نیز مکرده است و همچنین استعمال اقباب و واده در حال غایط و مکرده است  
بول کردن در زمین سخت و پهناده بلکه نفوط با این حال و مکرده است بول کردن از زمین  
مثل باغی یا پائین و بر سنگ و بر آب علقا بلکه نفوط در آب پهناده نیز مکرده است و در کوهها  
و سایر جاهای که ریزه و سر صافها و در سایر جایکه متر دین نازل می شود و در زیر درخت  
میوه و فند و بر قبر و مکرده است پس از نشستن در خطا و خوردن و داشت میدن در آن و مکرده  
کردن و تلخم کردن مکرر با ضرورت و ذکر کند اگر چه دین و احوط این است که هست فکر کند  
و قرآن قرآن نیز فرموده و حکایت از آن نیز جاریست بیکه است و محبت است و  
اختیار کردن مکان ضایعی بیکه عتی یا بیکه از نظر پیشوند و در بعضی جاها باشد و محبت  
که سر خود را پیشوند و در وقت رفتن یا چپ را پیش دارد و در وقت بریدن ناف  
یا راست را و اگر در مثل حرام باشد و در وقت عتی اول باغی که میگذارد و بیکه نشستن  
یا چپ است و اول باغی که بر میدارد یا راست است و اول بیکه که دارد و در بیکه  
و بعد از بول استرا کردن را بعضی واجب میدانند و احتیاج غایط از وقت و در  
کیفیت استراخاف است اکثر بر آنند که باید در دفعه صبح نافه از مقعد خارج و ذکر کثرت

[illegible]

بزرگ که بتوان نجاست را بان نایل کرد و مثل خاک و خون از هر جای که بخواهد انقباض اعضاء  
ان نجاست را بپسندارد و سیم آنکه مرکب است و استخوان و چربی خوردنی و سبزی و هر چه پیوسته  
و سایر غیر سلیم و سایر امور را که اجزای در شمع از برای او نباشد است که استنجای جمیع آنها را تمام  
و اگر مرکب ان حرام نباشد آیا ظاهر میشود یا نه خلاف است و عدم حصول نجاست خالی از قوه  
نیست و مسلکی که استعمال شده اگر کجاست نباشد استعمال میتوان کرد و احوط ترک آن است و احوط  
این است که این جسم که آن استنجای میکند خشک باشد لکن لازم نیست و اگر سبزی باشد یا بدن  
عین نجاست بر طرف نشود باید ناپایده باشد تا نایل شود و اگر یکبار از سر بر نایل شود  
الکها همان قدر خالی از رطوبت نیست لکن احوط تمام کردن بر سر نه است و در کتابت یک  
سخت رسوخه یا غرض رسوخه مثلاً اشکال است احوط این است که الکها بن ناپایده شود  
که اول استنجای از مخرج غایط نماید و در مخرج غایط جمع میان آب و غیر آب نماید و اگر جمیع  
نمایند احتیاج را آب نماید و مکرر است استنجای است راست و بدی که در آن باشد خالی  
که اسم ضایع یکی از آن است یا بجز آن ظاهر علی السلام بر آن نقش است و این در وقتی است  
که مویس نجاست نشود و الا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بپایند و عقیده امانت چنین  
که که فرموده فصل چهارم در کیفیت و اداب وضو است بد آنکه واجبات وضو نیست  
چیز نیست اول آنکه وضو است پس اگر در حال غفلت بپای آورد و غش صحت وضو است و در وقت  
در آن وضو وضو است پس اگر یکبار بپای آورد وضویش باطل است و اگر از وضو غفلت نماید  
فواجب بپای آورد و غش صحت وضو است اگر وضو وضو حاصل شود بنا بر آنکه وضو وضو است

پس سمرقند از آنجا که بر آن پس سرلویت حنفی را میفرستد و بعضی گفته اند که ائمه دست بدارند  
آنچه بول در خارج باقی مانده بدون اینده خواهد که سرلویت یا برینا و سر و این قول عالی از  
قوة بنت اگر چه بول اول احوط است یا برینا و یا تخم سمرقند و اگر این است که مسج و غیره  
بر آنست که باشد جایز است و بعد از آن سمرقند، شرعی اگر سری از حنفی بول یا نه و نداند که  
بول است یا نه پاک است و بجز خروج آن و پوشش با عل غنوه و اگر شک کند که آیا سمرقند  
کرده یا نه حکم بطهارت از بول شکسته و طاق آن کسی که استبرأ کرده عالی از قوة بنت و  
شستن قحج بول اگر چه از چیزها که منوط بطهارت است بکار آورد و غیر آنرا پاک  
نمیکند و استمال است بدو مقدار آنچه بر حنفی است کافی است و دو نوبت شستن آن خواهد  
و احوط این سرلویت است و حنفی غایط اگر اطراف آن نجس شده باشد و قوی طواف  
عادت کرده باشد واجب است که آنرا نیز بپاشد و هم حنفری او هم اطراف آنرا و اگر شک  
کرده باشد چیزی نیست میان شستن بابت یا غیر آنرا شک و گمان و اگر از محل تعدی  
کرده باشد و لاکن از محل عدت نکند شستن باشد بعضی تعیین آنرا لازم میدانند و بعضی از آنرا  
مغیر میدانند و اول احوط است و اگر استسج یا بپاشد واجب است عین نجاست و اگر  
زایل نماید و مراد از آنرا آن خوردن یا شستن که اگر غریب پاک کند باقی میماند و از آنرا شک  
و بول واجب نیست و در استسج یا شک آنرا از آنکه نجاست فرویند و آنچه چرخه استسج یا بپاشد  
مستوان کرد پس بداند که مغیر چند است اول آنکه آن چیز نجس یا متنجس باشد دوم آنکه  
از امور که از آن عین بنامیده باشد از قبیل اجسام صغیری مثل شیشه و زعفران و مثل سنگهای



ربا را با قربت پس اگر عاقل اصل رباست یا اگر ربا و قربت مساوی باشند و هر دو با هم  
 داعی بر عمل شده باشند پس وضویش فایده است و اما اگر قربت داعی اصل قربت است  
 و لکن ربا نیز با هم متمم شده و داعی را غلبه آن عمل را نیز فایده میدهند و آن احوط است  
 لکن نحو اکل است در این حال و هیچ عبادت و این احکام مکش حکم وضو میباشد و اگر  
 امر داعی را در غایت با قربت تم کند مثل کم خوردن در روز و اعظم در یک روز و غرض  
 مطلق با فساد غلبه مطلق یا نحو آنکه مقصود اصلی قربت باشد و لافله چند قول است و احوط  
 خداست و اگر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است مثل سرد شدن بدن در خنای باد  
 وضویش اگر باعث اصلی قربت باشد احتمال محتمل نیست و ایلام است قصد و جوب  
 در واجب و محتمل است و محتمل یا نه اقوی این است که هر دو نیست بلکه در هر دو شکافی است  
 و همچنین واجب نیست قصد بحدوث و مباح بودن غرض را بنا بر اقوی و لکن احوط است  
 و واجب است که مقارن باشد نیست در نزد دشمن الکفری از رو و اگر مقارن نماید با  
 شستن دست قبل از شستن رو اگر مستی است یا مقارن با وضو کند و مستی فایده  
 نیز کافی است و واجب است استراحت کم نیست و اقوی این است که نیست جبارت است  
 از داعی و باعث بر عمل پس نمی تواند که در این صورت وضو واجب است و در احوط است وضو  
 شستن دست و حد آن یک طول است که موی سر است تا دقت و یک عرض  
 هر قدر که فرود کرد و اگر انگشت ابرام و انگشت میانه پس اگر در طرف پیشانی آن موی  
 نداشتند یا شستن سرش موی نداشتند یا شستن سرش با برکت باشد یا با برکت  
 باشد

باشد و در تجدید رجوع میکند مستوی القفه و زیاده بزرگتر که تقیم از رو و واجب نیست شستن  
 آن اگر بعضی مواضع را بعضی حکم واجب کرده اند و بشتر که بپوشیده شده باشد از موی پیشانی  
 یا موی ابرو و یا بر کف یا بخوان شستن آن واجب نیست خواه موی شک باشد یا نه  
 و اما اگر بشتره ظاهر باشد از میان موی اگر در شستن آن محتاج تجلیل نباشد از رو و باید شستن  
 و لافله بنا بر اقوی و لکن احوط شستن آن است نسبت از احوط است وضو شستن و شستن  
 از موی ناگشتان و موی را با لافله باید شست و قدری زیاده تر از آن من باب  
 المقدس باید شست و واجب است در شستن رو و دستها ابتدا کردن با طایع و بعضی  
 ابتدای باطن و در هر طرفی از ابرو رو و دست را لازم میدهند و آن احوط است لکن  
 ظاهر کافی است ابتدا با طایع در هر دو اول و اگر با طایع از رسیدن آب بشتره رو و دست  
 باشد باید از آنرا باز نماید با حرکت و دست با بر آن برود و هر گاه از زیر باطن خط  
 از آنرا نجات و لکن عدم وجوب خالی از غرض نیست و اگر موی دست بسیار باشد  
 که محتاج تجلیل باشد در رسیدن آب بشتره احوط تجلیل کردن است و دست کشیدن  
 و دست تا بدین بر دست واجب نیست و جبارت ضرورت وضو واجب است بعضی  
 آب ریختن و شستن اعضاء واجب نیست الا که در وضو فانی است و شستن  
 از برای مرد و زن در شستن و دستها باید در شستن اول ابتدا باطن را بر لافله نماید و در آن  
 بکس آن و جمعی در شستن دوم حکم را منعکس میدهند یعنی مردان ابتدا باطن  
 و زنان باطن چهارم از احوط است وضو سر است و دست کافی است و جبارت

بعد از شستن است وضو مؤخره کافی نیست بلکه پیش سر را با وضو نموده و لیکن  
 لازم کرده است که مقابل پیشانی را مسح نماید اگر چه احوط است و ابتدا با طایع در مسح احوط است  
 و عدم وجوب آن غایب از قوه نیست چشم از احوط است وضو مسح با طایع از  
 سر انگشتان تا کعب که بخوان بر آمده در پشت با طایع و ابتدا با طایع انگشتان احوط است  
 لیکن محکم نیز جبارت است و در عرض سیمی کافی است و در طول کافی نیست بلکه باید از  
 سر انگشتان تا کعب جزیرا باقی نگذارد بلکه باید بعد از خطی از سر انگشت تا کعب لا اقل  
 مسح کرده باشد و واجب نیست که آن خط را است بوده باشد و احوط این است که  
 با طین دست مسح نماید و جواز مسح سر و پا با یک دست خالی از قوه نیست و لیکن خط  
 احتیاط است و باید مسح بهتری آب وضو باشد و با آب تازه جایز نیست و اگر  
 تری آب وضو بر دست نماند باید از خطان آن گرفت و مراد از خطان موی پیشانی  
 و مژگان است تری بعضی و بعضی موی ابرو را نیز داخل میدهند و بعضی از سایر موی  
 وضو نیز جایز میدهند و موی غایت میان مویهای پیشانی که از دقت با طین آمده  
 باشد یا نه بنا بر اجماع و اگر در دست تری باشد جایز نیست که از مواضع دیگر اخذ  
 نماید و اگر تری در مواضع وضو نماند باشد وضو از سر گرفته اگر ممکن شود مسح بهتری  
 آب وضو و موی دوم و اگر کمی تری باقی در حرارت یا بخوان مسح بهتری آب وضو  
 احوط ممکن نشود و در واجب تیمم با مسح باب جدید خلاف است و احوط مسح است  
 اگر چه قول کافی خالی از قوه نیست و اگر در محل مسح رطوبتی باشد اگر رطوبت زیاد است  
 لازم

اگر بر روی آن مسح کند میگوید که مسح با طایع وضو کرده باید از آنرا بخت کند و اگر صادق باشد  
 خنک شدن ضرورت است و واجب است مسح نمودن بر بشتره و مسح بر باطن جایز نیست  
 بدون ضرورت و مسح بر موی پیش سر که از دست سر کشیده باشد جایز نیست شستن از رو و دست  
 وضو تری است و واجب است مقدم داشتن رو بر دست راست و از هر  
 دست چپ و از هر دو مسح سر و از هر دو مسح با طایع مسح با طایع را بر پای چپ بنا  
 بر اقرب و اگر تری در راس موی کشیده بر میگرد و وضو را که خراش موی کرده یا  
 می آورد و با طایع آن تا تری محلی را بپوشد که مولات فوت نشود و اگر در دست  
 و دست راست را خراش موی نموده دست چپ را مقدم داشته پس دست راست  
 نیز شستن که با وضو است اقرب این است که در شستن دست راست بهین  
 شستن انگشت می کند و دست چپ را دفعه دیگر میباید که در روز دوم تری شود  
 و سایر اعضاء نیز همین حکم دارد و اگر تری را خراش موی کرده باشد در اینها هم  
 از احوط است وضو مولات است و ظاهر این است که آن جبارت است از آنکه  
 عضو بعد از شستن شستن جمیع اعضاء را سابقه بشود پس اگر چیزی از غرض  
 سابقه قریبه با بقیه تر نماند وضویش باطل است خواه عمدتاً یا غیر عمدتاً باشد  
 یا سهواً و اگر در آشنای شستن عضو جمیع اعضاء را سابقه شستن شود ضرر ندارد  
 فصل پنجم در بیان احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو اینکه خود را با  
 افعال آن نموده و باید بتوان گرفت پس اگر دیگری روی او را شستند مسلماً با آنرا



مسح کردن به نیابت او وضویش باطل است و در حال اضطراب باید گرفتن جایز است بلکه واجب و اگر موقوف بآخرت باشد باید و اگر موقوف بر شهادت و امان با اقیاف در آن شود و نیابت درینست جایز نیست در هیچ حال و اگر دست استساحت از غیر در وضو و مراد از آن طلب کردن آب و ریختن است بر دست بجهت شستن و استساحت و در آب آوردن و گرم کردن آن کرده نیست و اگر شک کند در فعلی از افعال وضو غسل با آب بعدش یکی می آورد اگر مولات فوت نشود و اگر بعد از فایض شدن از وضو شک کند در فعلی از افعال وضو التفات بان شک میکند مطلقا خواه شک در جزء او باشد یا غیر آن خواه زمان طویل گذشته باشد یا نه بنا بر اقوی لاکن در جزء اضطرار التفات و یکا آوردن آن جزء است تا از جای خود برنگذارد و همچنین اگر زمان طویل گذشته باشد و شک درینست که مثل شک در ساق اعضاست بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است و اگر طهارت یکا آورده بود از آن شک نماید در حدث شکش اعتبار ندارد و اگر شک در وقوع طهارت کند بعد از حدث باید طهارت یکا آورده و همچنین اگر دانند که هر دو از آن حادث شده و ندانند که کدام مقدم بوده اگر حال پیش از این دو حالت را ندانند و همچنین اگر بدانند بنا بر احوط بلکه شاید اقوی باشد فصل ششم در بیان احکام چهره است بدانکه اگر بر وضوی که باید شست چهره باشد و ممکن نباشد شستن آن موضع مگر بکندن آن یا فرو بردن عضو در آب یا مکرر ریختن آب بر آن باید اطراف آنرا شست و روی آنرا شست

نمود

نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه آن موضع شکسته باشد یا زخم باشد و چربی بر آن بسته باشد یا نه و اگر آن موضع چربی بر آن نباشد و نتوان آنرا شست اگر نتواند روی آنرا مسح میکند و اطراف آنرا بشوید و اگر نتواند چربی بر روی آن میکند و آن چربی را مسح می نماید و اگر نتواند آن موضع را شست که بر آن چهره باشد یکی از از طریق که گذشت باید آنرا شست و احوط این است که اگر نتواند آنرا بکشد آنرا بکشد بشوید و اگر چهره در محل مسح باشد با امکان بر خود وضو مسح میکند و با عدم امکان اگر نتواند آب بر آن ریخته و بمحلی برسد یعنی اگر آب را بجهت رسیدن بر محلی لازم نیست و آن طای از قوه نیست و احوط جمع میان این دو مسح بر چهره است و اگر آن بر زمین نباشد باید مسح بر چهره نماید و اگر چهره نجس باشد احوط این است که بر آن با همان حال مسح کند پس دست را بشوید و چربی را بکشد و اگر بکشد بر آن مسح کند و چو که در محل شستن است احوط این است که جمیع آنرا مسح نماید و اگر بعضی مسح طای از قوه نیست و اگر خواهد الله آنرا مسح کند غسل و فرج آنرا ضرورت نیست که اگر آب در جمیع و اگر بر موضع بقیه چهره باشد بر روی آن مسح می نماید اگر نتواند کند او را و احوط جمع میان این دو وضو یا غسل است در صورتیکه غسل طای از چهره باشد بلکه در صورتیکه چربی بر آن باشد نیز احوط جمع است و یکسکه وضوی یا چهره است یا طای از قوه وضوی یا سخت پس ضرورت بطرف مذکور حتمی وضو است و احوط لازم نیست **باب اول در بیان غسلهاست** و در آن چند فصل است **فصل اول در بیان**

فصل اول در بیان

**غسل جنابت است** و در آن سه مقام است **مقام اول** در میان جنابت است و آن حاصل میشود به چیز هر چه منی از قبل مردن مطلقا در خواب یا بیداری یا بخیار یا بغيره و در آن ثبوت و جهنم شرط نیست و اگر در خواب دید که محتمل شد لاکن بعد از بیداری چیزی ندید بر آن غسل نیست و اگر متنبه شود بر آن که ایما از آن اندوه منی است یا نه بعضی از علما بر آن احوط است و احوط این است که با علامت غسل نماید و از آنکه وضو بگیرد و علامت قنود بر آن وضو و ثبوت جهنم و بعضی بوی را بر معتبر میدانند باینکه بوی منی بوی خیرش و بوی غریبه فرمایند و در آن غسل کردن حقیقتا بر غسل یا بر زن یا مرد خواهد در خواب باشد یا بیدار یا بیک یا بیدار باشد خواه در غفلت باشد یا درستی یا بشمار یا غیر اینها و بگوید در غسل غسل بر فاعل و مفعول واجب میشود خواه انزال نباشد یا نه و غسل بر دخول غسل واجب نیست و لاکن احوط است و داخل بعضی از حقیقت موجب غسل نمیشود و اگر قبل از بوی و طای کند یا کسی بان طای نماید جماعی تعریف کرده اند بوجوب غسل بر او بعد از بوی و آن احوط است و همچنین که ناز موقوف است بر غسل جنابت همچنین در نه ماه مبارک رمضان ناز موقوف است بر آن و باقی بودن بر جنابت تا صبح عمدا باعث فساد روزه نمیشود و وطی بر رمضان میشود و در این حکم قضای آن و تأسیر بر روزی واجب انظار است که طای بر رمضان نمیشود و در این حکم قنود و طای ساختن غسل جنابت و در شب در ماه مبارک لاکن خلاف است که آیا و غسل

نمود

**مجموع شستن است** پس مجموع شستن واجب غسل میکند با آبیکه و نقش جزء آخر شستن پس وجوب تقصیر بان جزء است تفصیل مقام این است که اگر آن جنابت قبل از طای طای شده غسل را بینهت و وجوب یکا می آورد و نیست اباحه تا زرا اگر لازم دانیم باید کرد و ضرورت نیست آنکه بجهت ناز روزنه هر دو میباشد خواه آن ناز ناز ضرب و عین باشد یا نازی که بر نذر و شستن واجب شده باشد و اگر بعد از ناز جنابت شده بیهت قره گفتا میتوان کرد لاکن قول باینکه جمیع غلب وقت غسل است طای از قوه نیست مقام دوم در بیان کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل چند جز است اول بیهت است و در حقیقت آن قصد قره و کذا را بیدن در دل ضرورت است اما احوط است و همچنین بیهت و وجوب در واجب و ندب و محتاج ضرورت لاکن احوط است و نیست رفع حدث و سباح بودن ناز ضرورت لاکن احوط است و تعیین آنکه این غسل بجهت جنابت است یا غلب بجهت بیهت ضرورت پس بدون تعیین سبب غسل صحیح است و زن می تواند و هر که حدث از او قطع نمیشود بیهت رفع حدث نمیشود کرد و اگر بیهت سباح بودن چیزی نماید که موقوف بر غسل مثل ناز و طواف یا نیست سباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن واجب است غسل صحیح است اما اگر بیهت سباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن واجب و در حقیقت غسل صحیح نیست و در واجب است بخار کردن بودن بیهت با اول چیزی از آن و اگر بخار کردن شستن دست بجهت است قبل از غسل یا با غصه و استنشاق بیهت کند بیهت

فصل اول در بیان

باید که در غسل با آبیکه و نقش جزء آخر شستن پس وجوب تقصیر بان جزء است تفصیل مقام این است که اگر آن جنابت قبل از طای طای شده غسل را بینهت و وجوب یکا می آورد و نیست اباحه تا زرا اگر لازم دانیم باید کرد و ضرورت نیست آنکه بجهت ناز روزنه هر دو میباشد خواه آن ناز ناز ضرب و عین باشد یا نازی که بر نذر و شستن واجب شده باشد و اگر بعد از ناز جنابت شده بیهت قره گفتا میتوان کرد لاکن قول باینکه جمیع غلب وقت غسل است طای از قوه نیست مقام دوم در بیان کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل چند جز است اول بیهت است و در حقیقت آن قصد قره و کذا را بیدن در دل ضرورت است اما احوط است و همچنین بیهت و وجوب در واجب و ندب و محتاج ضرورت لاکن احوط است و نیست رفع حدث و سباح بودن ناز ضرورت لاکن احوط است و تعیین آنکه این غسل بجهت جنابت است یا غلب بجهت بیهت ضرورت پس بدون تعیین سبب غسل صحیح است و زن می تواند و هر که حدث از او قطع نمیشود بیهت رفع حدث نمیشود کرد و اگر بیهت سباح بودن چیزی نماید که موقوف بر غسل مثل ناز و طواف یا نیست سباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن واجب است غسل صحیح است اما اگر بیهت سباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن واجب و در حقیقت غسل صحیح نیست و در واجب است بخار کردن بودن بیهت با اول چیزی از آن و اگر بخار کردن شستن دست بجهت است قبل از غسل یا با غصه و استنشاق بیهت کند بیهت



و تا خیریت از شستن سر با نیت و در غسل ارتقا می نیست را نزد اول غرض از بدن  
 که داخل در آب می نمایند باید کرد و بگوید باقی جز بدن بدون فاصل داخل در آب شود  
 و اگر غسل را با مولات کمالی آورد واجب است که است نیت تا آخر و اگر مولات  
 کمالی آورد و تجدید میکند نیت را بر نزد شستن این جزا مؤثر اگر از نیت اول غسل شده  
 باشد و در شستن سر و گردن و تن و چهارم شستن طرف راست واجب است و شستن ظاهر  
 بدن کافیه است و باطن را شستن او ضرورت و در بقیه میان ظاهر و باطن رجوع بعرف  
 میشود و اگر در غرضی شک کند که با ظاهر است یا باطن یا در این است و باطن در  
 غسل ترتیبی گفتا باقی شستن که طریق روغن مالیت و بکثر با نیت و در غرض  
 اقل شستن رجوع بعرف میشود و اگر شک در حصول شستن نماید گفتا بان جا نیت  
 چشم ترتیب است اگر غسل ترتیبی نماید ابتدا سر را بشوید پس جانب راست را پس  
 جانب چپ را و اگر ترتیب را ترک کند گفتا بان غسل جایز نیست خواه از روی عمد  
 ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو یا از روی جهل و در غسل اعضا ترتیبی نیت  
 پس ابتدا باطنی لازم نیست و بسا نیت با چپ نیت یعنی بستان نیت از نیت  
 راست واجب از طرف چپ میباشد و همچنین چپین لایحه شستن چپ آن است  
 بهر جهت از طرفین و یا آنست که در دفع بدن و در وضو و هر چه متوسط میان طرفین است  
 حال او حال چپین است که باید تقسیم نمود با هر طرف را بطریق باشد یا غیرت میان  
 اینکه آنها را از هر طرف که خواهد بشوید بشوید اقرب اول است و اولی شستن انداخت

با هر دو طرف و عضو را که بشوید واجب است واجب است قدری از عضو دیگر را نیز بشوید  
 تا یقین حاصل شود شستن این عضو و جمیع کردن از سر است و اینرا باید با سر شست  
 و ترتیب میان سر و گردن نیت با نیت غسل بر دو نوع است یکی ترتیبی که کیفیت آن گفته  
 و دیگر بر ارتقا می دان عبارت است از داخل شدن در آب و وضو را در وضو وضو  
 عرفی است یعنی در عرف گویند که یک قدم در آب رفت نه دفعه حقیقه پس اگر عرفی را  
 در آب داخل کند و قدری صبر کند و بعد جزا دیگر را و همچنین تا جمیع اجزاء را به وضو داخل  
 در آب نماید غسل فاسد است و در غسل ارتقا نیت با وضو و جمیع غشای واجب  
 و مندوب را با ارتقا سه عنوان نمود در جمیع حالات و نزدیک بودن مکانی که استاده  
 باب خود نیت پس اگر از ای حوز را بریزد نیت در آب غسل صحیح است و اگر درین  
 آب باشد خواهد غسل ارتقا می کند به بیرون رفتن از آب ضرورت نیت متاخر است خواه  
 آب را نوب باشد یا بیشتر یا کمتر و باطل مقتضی ارتقا سه ضرورت نیت در آب است و درین  
 حال باید با در حرکت داد تا آب جمیع بدن را فرا گیرد و غسل ترتیبی افضل است از  
 ارتقا می و در واجب است تکلیف هر چیزی که مانع است از رسیدن آب به هر چه در شک  
 نیز مانع حکم در شک نیست و اگر با نیت نیت یا در نزد بودن احوال یا در غرضان بود  
 ستمه از نیت و مولات و شستن اعضا داخل نیت پس اگر سر را در وضو بشوید و باقی  
 بدن را در وضو غسل صحیح است اگر چه در آن اثنا از او سر نهد باشد و مولات  
 اگر چه واجب نیست لکن ستمه است هم در اعضا و هم در اجزاء اعضا و مولات

غسل از روی نیت واجب است

سنت مولات عرفیه است و اکثر شستن اعضا را از هم جدا انداخته اند پس اگر نیت  
 سابقه باقی است از شستن جزا متاخره و در نیت شستن چپ چپ نیت چپ  
 و الا لازم است بنا بر اقرب و مولات اگر چه با لذات واجب نیست لکن زیادت  
 که با عرض واجب میشود مثل متیق وقت و بخوان و واجب است و غسل مباشرت  
 و تکلیف خود جمیع احوال واجب را و متوجه شدن غیر و میا شستن و دیگری در غسل با نیت  
 موجب فساد غسل است و اگر ضرورت داعی شود جزا نیت مباشرت غیر بلکه در آن  
 و اگر موجب بر اجرت باشد لازم است و نیت را خود میکند در این حال و است  
 بر خود غسل مثل آب بر کتن نکرد است نه با نیت کردن آب و گرم نمودن آن و بخوان  
 مقام ستم در احکام غسل است بدانکه شرط است در وضو غسل این که این غسل فایده پاک  
 بوده باشد و اگر نجس باشد غسل فاسد است خواه عالم بان باشد یا جاهل و باید ان آب  
 پاک گفته باشد و باید آب مطلق باشد و میاج باشد و اگر چه با نیت است و غسل  
 صحیح است اگر چه مالک سختی عرض میشود واجب و ضرورت در این احکام چنین است و اقرب  
 این است که شرط نیت چهار است اعضا خوا غسل ارتقا می باشد و خواه ترتیبی خواه با  
 نیت غسل کند یا با نیت قبل پس یک شستن بجهت نیت و شستن کافی است پس یک شستن  
 یک شستن زایل شود و باید ان لازم نیست و الا گفته اند که بگوید بجهت پاک شدن  
 اگر چه بعد از اتمام غسل باشد و باید این گفته دفع حدیث و جفت بان کرده و در سایر عرفیه  
 طایفه اشغال میشود با نیت اقرب این است که اگر نجس شده بشوید و الا در آن اشغال است

و احوط جناب است بلکه احوط این است که غسل پاک باشد قبل از شروع بغسل و اگر در نیت  
 غسل نجس شود غسل غسل باطل میشود و اگر چه جهات غسل را شست و این می واجب است بنا بر  
 روشن می که بجز غرض حدیث و دیگری بجز غرض نیت و بنا بر شستن کافی است بطریق  
 داخل و در غیر نیت غسل باشد در یک جهت مثل غسل بر شستن و اما بنا بر قول بوجوب  
 نظیر مثل غسل قبل از نیت احوط عدم الحاق و شستن در جهات خود است و اگر شک در شستن  
 عضو از غشای غسل پس اگر شروع با بعد از نیت مکرره یا بعد از شستن را بشوید و نیت کافی نیست  
 مطلقا علی اگر چه شک در آن عضو باشد انکشاف میکند و اگر در غیر آن عضو شک باشد  
 احوط این است که انکشاف نماید و اگر کوبان شروع بغسل و اگر شک کند آن عضو را با نیت  
 غسل می آورد و اگر کوبان نیت از غسل شک کند در شستن جزوی احوط این است که شک آن  
 اعتبار ندارد مطلقا لکن اگر شک بجزا از غرض پاک کرده عدم انکشاف است شک مثل اشکال و  
 احوط این است که از ایجا آورد و در نیت غسل جناب را مثل مرد میکند همان کیفیت  
 که گفته شد بلکه غسل حیض و نفاس و بیاض و مس میت را نیز همان کیفیت میکند  
 مگر آنکه وضو قبل از آن باید ساخت و باید واجب است دادن نیت آب بر نیت  
 حوضچه غسل آن یا به بعضی در این فاعل کرده اند و بعضی تعزیری بیدم و جوب کرده اند لکن  
 گفته اند باید آب را بسوی او آورد و او را بکشد که بسوی آب رود و غسل در این میان  
 حیض است بدانکه حیض عبارت است از حوضی که از فرج زن آید بعد از بیاض و قبل از رسن  
 یاس که با شصت است یا بن صفات که رنگ آن سیاه است یا سرخ و غلیظ



کرم نباشد و بقوه پروان می آید و یا سوزش و تر و تازه می باشد که خداوند عالم بجهت تربیت  
 خلق خلق کرده در جمیع آن که طفل را در رحم است غذا می باشد و بعد از تولد می رسد  
 شیر می شود و از اینست که پروان بسیار که طفل را در تربیت می باشد و خونی که پیش از زوال  
 دیده شود حیض می باشد اگر چه بعضی از خون حیض باشد و صد یا سه پنجاه سال  
 در غریبی و غفلت است در غریبی و غفلت است و غفلت است و غفلت است و غفلت است و غفلت است  
 آن است که بکر و از پنجاه سال هم کمتر باشد و یا سه مرتبه باشد یا هر چه بود می شود پس  
 همین که در حرف گویند که پنجاه سال دارد پاک می باشد و قوی احتمال دوم است و همین  
 لغزش کرده اند که برادر قریبی زنی است که از قریه قریش باشد خواه نامی باشد یا نه  
 و اگر این طایفه باشد و در پیش قبیله می کشند که از اولاد نصران کنند که اندک اندک  
 پیغمبر است و اگر او در شش ماه قریه باشد خلق قریه می شود و اگر در شش ماه قریه باشد  
 و در قریه غلی اختلاف شدید است و اگر کسی پیش معلوم باشد که خلق معلوم است و اگر کسی  
 باشد خلق قریه غلی و غلی می باشد لکن مراعات احتیاط اولی است و اگر زن نکند که  
 که با این یا سه رسیده باشد یا کم یا سه بر آن جاری می شود و اگر کسی پیش معلوم باشد که خلق  
 که از آن بسیار خون حیض است یا خون قریه و زنی که از آن درون هم رسیده است و اگر کسی  
 داخل در قریه خود می کند اگر خون از جانب راست می آید خون قریه است و اگر از چپ  
 خون حیض باشد یا نه و اگر از چپ نباشد یا نه چپ می باشد یا نه چپ می باشد یا نه چپ می باشد  
 خون حیض نباشد یا نه بر آن تر و ظاهر و مراعات جانب در حال شبانه است پس اگر

قن

خون بعضی حیض می باشد و ممکن باشد از حیض قرار داد و شبانه قریه نباشد حکم حیض  
 می شود اگر چه از جانب راست می آید و آنچه مذکور شد که در وقت شبانه انکشت را داخل در  
 قریه هر دو می کند و مشابه می کند و در وقت که در آن حالت بر پشت بخوابد و یا از بلند کند  
 و انکشت میان را داخل در قریه کند لکن احتیاط مراعات این امور است نیز و اگر خون  
 شبانه شود خون بکارت چند بر مقدار پس اگر خون چپ را در وقت حیض است و اگر از چپ  
 طوق اطراف چند خون الوده شده خون بکارت است و لازم نیست در وقت چپ  
 بر او نشستن که بر پشت بخوابد و یا از بلند کند و قدری می کشند پس بعد از آن در آن وقت که  
 احتیاط مراعات این امور است و احتیاط این است که قریه از آن وقت که در وقت چپ نباشد و در وقت  
 نیست که در وقت طوق زدن که مثل دایره چرخ دور می باشد را طوق بر بند می کشند که  
 گویند طوق زده حکم بکارت می شود اگر چه بعضی از خون حیض نباشد و از آن حیض سر زده  
 پس اگر بکر و یا دور و دور خون دید و ندید تا ده روز از آن خون حیض نیست و شرط است در آن  
 قوی و قوی در پی بودن پس اگر در اول وسط و آخر ده روز خون بر بند حکم حیض می شود  
 بنا بر آن تر و ظاهر و اگر حیض و غایت زمان آن ده روز است پس اگر باز ده روز خون  
 بر بند چرخان حیض نیست و اگر باز ده روز خون در آن اول حیض قرار می دهد  
 یا اگر باز ده روز در آن لغزش است شاید مذکور شد آن شاء الله تعالی و زمان غیر حیض هرگز می کشند  
 اگر چه چرخ زده بر آن را که خونی حیض نباشد و طوق زده روز می کشند و اگر طوق زده  
 نیست و در آن هر خونی که ممکن باشد حکم حیض است آن می شود بنا بر آن تر و ظاهر و در اول و

قن

آن است که از بعضی از مواضع غریبه نباشد مثل آنکه قبل از ربع باشد یا بعد از آن یا سه یا کمتر  
 از ده روز و زمانی یا نیا ده از ده روز یا اقل طریقه فاصله شده باشد میان آن حیض سابق یا  
 از جانب راست آید در صورت شبانه بخون قریه یا با چپ باشد بنا بر آنکه حیض را با چپ  
 جمع نماید و باید که کتب شرع ممکن باشد حیض قرار دادن آن و بنا بر این آنچه  
 می بیند از سه تا ده از آن بگوید ممکن است حیض قرار دادن از حکم حیض است آن می شود و خواهد  
 بیگ شکی باشد یا مختلف خواهد بعضی از حیض باشد یا نه پس اگر سه روز بر بند پس  
 قطع شود و بیش از ده روز یا روز و نیم خونی بر بند حکم حیض زمان و دو خون و آنچه فاصله  
 می باشد می شود و خواهد این دو خون مثل هم باشند یا نه بعضی از حیض باشد یا نه بعضی  
 احتیاط و همچنین اگر سه روز بر بند پس قطع شود پس قبل از ده روز یا ده روز خونی بر بند  
 لکن آنچه گفته در صورتی است که زمان در خون دویم برود یا کمتر قطع شود و اما اگر از ده  
 تا و زده که از آن عادت چنانچه رجوع عادت خود می نماید و اگر مضطرب یا می کشد  
 باشد در آن لغزشی است و جنب است و دام طلقه است و منقرض شده اند و اگر سه روز  
 بر بند پس قطع شود و در بند تا ده روز پاک باشد پس سه روز بر بند این دو خون  
 از یک حیض علقه می کشند و چون در حیض و نفاس و احتیاط در بسیاری از احکام  
 رجوع عادت زن می شود پس در آنکه حاصل می شود بر بدن خون دور می شود و در و ماه و  
 بیگ شکی پس و در نیم و از آن عادت چنانچه خواهد این دو خون مثل هم باشند و در وقت  
 یا نه پس اگر در اول این ماه عادت روز خون بر بند و در اول ماه دیگر نیز عادت روز

قن

خون بر بند بی شکل ذات العاده می باشد و اما اگر عادت روز در اول ایامه چند و نه چند تا  
 ماه سیم یا چهارم یا بیشتر پس عادت روز در اول ماه دیگر بر بند ایامه می شود عادت این باشد  
 اقرب شونت است و شرط نیست در شونت عادت مساوی بودن و در هر پس میان  
 دو خون شکایت روز فاصله شود و خون سیم را بعد از سیم روز از خون دویم که کشند  
 دید یا بعد از آن نوزده روز مثل از ذات العاده خارج پس خون سیم رجوع با حکم ذات  
 العاده می نماید پس اگر دو خون در وقت مختلف باشد و در عادت مثل اگر عادت روز  
 در اول ایامه بر چند عادت روز در آخرین نیز ذات العاده می باشد در عادت و احکام  
 ذات العاده بر او جاری می شود پس در ماه سیم خون از ده تا و زده رجوع عادت می کشند  
 و بعد عادت حیض قرار می دهد و باقی احتیاط چنانکه اگر در وقت متفق باشد و در عادت  
 مثل آنکه در وقت اول ماه عادت روز خون بر بند و در اول ماه دیگر نیز روز بر بند  
 العاده و قریه می کشند پس در ماه سیم بخون دیدن عادت را ترک می نماید چنانچه  
 ذات العادت را ترک می کشند اما بعد از آن عادت می کشد که در و ده و مکرر شده که عادت باشد  
 درین مثال ذات العادت می کشد یا مضطرب می کشد یا عادت و در آن خلوت  
 و احتیاط قوی و عادت کفاره است بر وجهی که عادت می کشد یا عادت خود در حال حیض  
 بر وجهی که عادت می کشد یا عادت می کشد یا عادت می کشد یا عادت می کشد یا عادت می کشد  
 که در اول که عادت می کشد و در وسط نصف و در آخر ربع و در و نیم و در و نیم و در و نیم  
 از و مسکه سابر حیض جنب است و منقض شده باب در بیان بعضی از احکام حیض است

قن







مضافه نیست و محبت نکات بدن خاک از دستها قبل از مسج پشانی و آن حاصل میشود  
بالمثل آنها بیکدیگر باید کردن و خوان **سپتم** از واجبات **تیمم** مسج پشانی است  
از سکنای مری سر تا طرف بالای و باغ تا سران واجب نیست و در مسج و طرف  
پشانی که از این جهت کوبیده مسج کردن اجابت و باطل مسج کردن چیزی از  
رو بغیر از پشانی واجب نیست لکن احوط این است که بر دو دست پشانی و دو طرف  
انرا مسج نماید بیک مسج کردن و واجب است که قدری از دو طرف پشانی و او را را  
مسج نماید تا یقین مسج پشانی حاصل شود و واجب است ابتدا کردن باطن در مسج پشانی  
و اگر عین نماید نیم فاسد است اگر چه با شسته و چسب پشانی را باید از بالا بیایین مسج نماید  
و واجب است که بر دو دست مسج نماید لکن احوط است و واجب است که مسج را بکف  
دست یکا آورد و اگر باطن دست ممکن نشود بطن مسج نماید و اگر موی سر زده از دست  
بیایین آمده باشد آنقدر که دست مسج میکند باید از مسج نماید و چنان رجوع نموده  
میکند و کسی که قدری از پیش سرش مو داشته باشد بر رجوع عسایر و آنقدر میکند چهارم  
از واجبات **تیمم** مسج فایده است و است از دست تا سر انگشتان و باید هر یک را  
بیاطن و دیگری مسج نماید و اگر باطن نماند مسج نماید بجهت پشانی آن باخوان اقرب این است  
که بطن در دست و دیگری پشانی است مسج نمودن در این نیز واجب است ابتدا باطن و باطن  
بر اقرب و باید قدری از پاره از واجب باطن آورد و یقین بآنچه بر او لازم است باطن  
**تیمم** از واجبات **تیمم** تشریف است باینکه اول دستها را بر زمین زده پس پشانی را

مسج نماید پس دست راست را و بعد دست چپ را پس اگر تشریف را ترک نماید نیم اول  
خواهد آمد یا شسته یا سهوا یا از روی جهل تغییر کرده باشد در تحصیل علم نمیکند و اگر چیزی را بکسی که  
واجب است بعد از چیزی فعل آورد پیش از آن که آن جزو را بطل آورد و بعد از سهوا یا جهل  
مثل آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسج نماید بعضی این تمکیش فاسد نمیشود  
بلکه اگر آنکه تشریف هم زده گرفته تشریف را بجا میآورد و تشریف صحیح است و اگر موالات  
بجلی نماید و اگر بعد مسج دست چپ دست راست را نیز مسج کرده باشد پس خواهد که تشریف  
بجلی آورد و ضرورت مسج نمودن دست راست دوم نیست بلکه همان مسج انگشت میکند و  
مسج دست چپ را و در هر یک یکی از او را بنا بر اقرب و چنان نیست که بنا بر اقرب و بنا  
و جب است در مسج پشانی و دستها بیکدیگر انداخته و باطن هم در طول و نیم در عرض و  
ترک چیزی را از آنها باعث بطلان تیمم است خواه شسته یا سهوا یا از جهل یا از جهل را از آن  
اعضا ترک کند و خصوصاً اگر مسج کند باید برگردد و آن جزو را مسج کرده و خصوصاً اگر تشریف  
اگر موالات هم بخورد و الا باید از سر کرد اگر ترک موالات را باعث بطلان دانست  
این این است که ترک آن جزو را با شستن میکند و احوط آن است که عادت است اگر ترک  
باقی باشد و مسج هر پشانی و دست تیمم در عرف گویند که اگر مسج خود که فاسد است  
نبست را سبیدن چهار مرتبه بخند اگر چه مسج آن لازم است و خصوصاً که آن مسج و در هر یک  
لازم نیست که آنرا از قبل غسل برساند و اگر غسلی داشته باشد مثل آنکه تشریف باطل و بخوان  
باید از او نموده و اگر بر عین که مسج میکند چیزی را باشد اگر خوان اثر او است باید برود

و اگر بر روی آن مسج میکند و اگر بعد از تیمم تکرار شود چه بر دارد احوط آن است تیمم است  
ششم از واجبات تیمم موالات است باین نحو که گویند یا میگوید او در پس فاسد یکی  
ضرر ندارد و تیمم فاسد میشود بترک موالات بنا بر اقرب خواهد آمد یا سهوا یا جهل  
از واجبات تیمم آن است که این افعال را بخوبی آورد پس نیابت و وکالت در  
صحیح نیست پس اگر دیگری از تیمم دهد و صورت تیمم باطل است و اگر نتواند خود را  
تیمم دهد لکن نیست را خود میکند و اگر مرد نیست کند او ایست و اگر بعضی اعضا را  
تواند خود را آورد و بعضی را نتواند آنکه را بعهده بیاورد و در صورت نیابت نیابت  
دست بر پیش را باید بر زمین زده و با دست آن انرا مسج نماید و اگر ممکن باشد و الا  
دست خود را مسج نماید و اگر نتواند دست بر پیش را بر زمین زده لکن نتوان بدست  
آن او را مسج کرد یا نیست دست خود را بر زمین نیندازد و بدست آن می مالده و او را  
با دست خودش مسج نماید بنا بر اقرب و باید با وضو بر پیش آن را تیمم داد پس  
اگر ای اذن بر پیش او را تیمم داد و ای دست و در اذن لازم نیست که بگوید بگویند  
که ایست و در شرط بودن چهار دست محلی مسج که پشانی و پشت و دستها و خلافت  
اقرب این که شرط نیست بلکه اگر یک دست آن سرایت کند خاک یا کثیفی بر آن مسج  
می نماید ضرر ندارد پس باکی دست و طاقی که بدست بیاشاید که آن مسج میکند  
شرط نیست بنا بر اقرب اگر چه آن چیزی که دست را بان میزنند لازم دانند پاک بودن  
انرا بنا بر چیزی که معروف است بر وضو یا غسل و بجهت وضو یا غسل بر آن مسج

میشود بنا بر اقرب پس واجب میشود تیمم فایده واجب و محبت باشد بجهت تشریف و باطن  
میشود در دخول بساجد و در ترک کردن در آنها حتی مسج احوط نیست کسی که تیمم کرده  
باشد موجب غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کرده و چنان صابون باشد خوانند سر را  
نیکی سوره واجب در آن است اگر تیمم کرده باشد و حال عدم مکان غسل و چنان مسکیت  
قران و حب و حایض اگر خوانند روزی بکند و نتواند غسل کرد باید تیمم کند غسل از  
مسج و چیزی که موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو یا غسل بجهت آن نجس است مثل قریبت  
قوله یا زینرت و اگر نتواند غسل یا وضو فعل آورد تیمم آن نجس دانستن ضرر ندارد  
خاتم در بیان مطهرات و نجاسات است و در آن دو مقام است مقام اول در احکام  
اهانت بد الکتاب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق آن است که در عرف انرا  
اب گویند بدون قید اضافه و نتوان گفت اب نیست و اگر انرا اب گویند با قید  
و بخوبی باشد که نتوان گفت اب نیست انرا مضاف گویند مثل اب آنرا بخوان و  
اما اب مطلق پس اقسام آن پاک است و پاک کننده چیز هم است اگر نجاست از طریق  
بان سرمد که باعث نجاست اد شود و اگر نجاست خارج با آن برسد پس اگر جاری  
باشد یا چشمه باشد که لغوت از آن بیرون آید یا که باشد بعضی ملاقات نجاست  
نجس نمیشود بلکه در وقتی نجس میشود که باران یا بوی طعم آن نجس عین نجاست منقیر  
شود و تکرار کرد و از او دست رطل برآید است و هر طایفه دسی در دم است که گوید  
بکثافت باشد این نجس و در آن است اما نجس مساحت اقرب این است





که آن قدری است که هر یک از طول و عرض او سه و نیم باشد و مراد از ششبر  
ستون الطول و اگر از این کفیم قلیل کم باشد که شش مابقی قلیل گویند از او با  
بجزده طاق است بخت بخش می شود و اگر خراب است بخت و غلبه باشد و اگر بیش از این  
باشد طقس خواهد بود و اما آب صفات اگر اصلش از ان که گرفته شده پاک بوده پس آن  
پاک است اما بخت طاق است بخش می شود و اگر چه بسیار باشد و از این بخت می کند  
اگر چه در ضرورت باشد و اگر چه طاق مطلق کند بر کوی آب مطلق صفات نشود و از این  
بخت بگذشت نیز می نماید اگر چه رنگش مثل غیر شود و در حالتی که آب بعد از طاق  
نراشته باشد و توان بطریق مذکور مرغ نماید این واجب است اما احوط هیچ میان و نه  
و نیم بغل و نیم است و درین حال و اما آب شور در آنکه در سوجوانی که حرام گوشت است  
خلاف است یعنی بخش می دانند لکن افریغانه است با کرامت و حیوان بخت خوار  
اگر موضع طاق است آن پاک باشد شورش پاک و مکرر دست بکشد سوراخ و استر  
و آب نیز مکرر است و اگر ظرف ای پاک یا بخش نشسته شود احتساب از هر دو  
واجب است و اگر از آن دو آب ای نباشد واجب است نیم و در حین آن دو  
آب واجب نیست و اگر چه باکی یکی مین و دو آب بخورد حکم نجاست آن چیز  
نشد و اگر آب بجا نشسته بعضی شود اگر علماء حکم از اصل حکم نشسته بر بخش می دانند  
و اگر آب مطلق نشسته صفات شود با در هر دو وضو میبرد و اگر یکی از آنها بر بر و باید  
جمع نماید وضو را بر نیم وضو و غسل بر آب بخش و در حدیث ائمه حرام است در

1/6

[illegible][illegible]

که از سر و سینه تا آید هر پاک است مغفمت میت آدمی لیدارز سر و سندان و بعضی بخجده  
مردن بخت میدارند و آن احوط است و در نکاست میوه الخور بعد از جویدن مثل از  
اشتراد و پیش از رفتن و درشت خلاف است و احوط نکاست است و جویدن را  
تفسیر کرده اند که باین اربابا برود و بعضی نیز میالانورود و نشسته او را تفسیر کرده اند  
باینکه بسنی بان بهر سه و اگر یکی از اربابان دو حاصل شود نه دیگری پاک است و غیره موثر  
و نیزه خور و بخت نیزه جویدن ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم پاک است و باینکه مشهور علماء  
واجب میدانند ارباب نکاست را از چهار مورد است از برای غار و لوحان از برای چربی که  
سرود و بطهارت است و آن احوط است بلکه شاید احوط است و واجب است ارباب  
خون حیض از برای غار اگر چه بعد از سر سوزنی باشد و خون فروع و جوف و ما وای قطع  
نشده ممنوع است و بجز از قطع در آن خلاف است و کسی که غار پیش کشد شستن غار  
بول و غایط را و ناز کشد و نازش باید اعادة نماید و اگر وقت باقی است و الا نقصان  
و خوبی که لیدار پنج باقی می ماند اگر آن خوبی است که صلاحیت بیرون آمدن ندارد  
و غایط باقی می ماند پاک است بلکه طاهر است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در  
کشت و خوبی که عادتاً با بابت بریزد بجهت نفس بخورد کشیدن مثل مانند باشد چاقی  
حکم برنج است آن که در نه و جاز که پاک است کشیدن و فشردن آن ضرر نیست  
مستحب دهم و ناز نیست و در آن چند فصل است فصل دهم و در بیان عدد و ناز است  
بدانکه ناز بر دو قسم است وجهی و سنتی اما ناز واجب شستن است ناز بر طبیعت



و در وقت است یکی وقت خفایت و دیگری وقت اجزاء و اگر در وقت خفایت  
نگذارد که برادر است از آنکه کرده و چه نهانی که وقت معینی بجهت این تعیین شده  
مثل غایت و نوافل جایز است و از پیش از وقت یکا آوردن و همچنین بعد از وقت مجزای  
است هر طریق نفس اگر کشاید در سرخ ثابت شده باشد و جزو غایت تر کشاید است پس  
اگر کسی بعد از علم بان پیش از وقت شروع در نماز کند تا نشاء باطل است اگر چه بعضی از  
در وقت کند اگر چه باعث آن غیه باشد و اگر احتیاط و پیش این باشد که وقت داخل نشد  
پس شروع بخواند پس جمیع نماز در وقت واقع شده باشد اتفاقا یا پس اگر مدت یک یا بیشتر  
نبود شروع در نماز شروع در نماز کرد تا نشاء باطل است و اگر یک شهادت و احتیاط این بود  
که بعد از مدت تا نشاء صحیح است بنا بر ادبی و اگر کسی پیش از وقت نماز کند از روی غفلت  
تا نشاء باطل است اگر چه جز از نماز قبل از وقت واقع شود و بنا بر ادبی خواه فراموش  
کند که نماز او احتیاط یا غفلت است که مراعات کردن وقت را و لکن اگر با نسیان  
شروع کرد و جمیع نماز در وقت واقع شد تا نشاء صحیح است و اگر از روی جهل نماز کند قبل از  
وقت یا جز آن را نماز قبل از وقت واقع شود تا نشاء باطل است خواه جاهل بکم باشد  
یعنی نداند که نماز او صحیح است و پیش از آن جایز نیست یا جاهل بموضع باشد یعنی خانه  
که وقت نماز داخل شده یا جاهل بتفصیل اوقات نماز باشد یا جاهل بکم نماز پیش  
از وقت باشد و اما اگر جاهل بکم بود و جمیع نماز در وقت واقع شده باشد در  
صحت نماز اشکال است و صحیحتر آنست که عالم بکم بود و نماز را بجا آورد و جاهل بکم

در دخول وقت دانسته باشد پس معلوم شد که جمیع آن در وقت بود اگر چه نباشد چنانکه  
این بود که دخول در نماز جایز است تا زنی صحیح است و اگر با مظنه بودت نماز کند و جمیع آن  
رضایح و وقت اتفاق افتاده تا زنی باطل است اگر چه مظنه باشد که نماز معتبر باشد  
و اگر مبین شود که حق اوسط سابق واقع بود و تا زنی هم در وقت اتفاق افتاده اگر حق  
او شرعا معتبر بوده تا زنی صحیح است و الا در آن اشکال است و با امکان تحصیل علم بجزل  
وقت عمل مظنه نتوان نمود بلکه باید تحصیل علم نمود و اگر ضرری و حرجی لازم نیاید و اگر تحصیل  
علم ممکن نیست عمل مظنه میکند و اگر تحصیل علم ممکن نشود و مگر بنا بر نماز است بدیدی بجهت  
ابری یا بخاری یا بخوان الکتاب مظنه توان نمود بنا بر اقرب لکن حیثا را را ترک کند  
و در قبول نماز دین و عین اشکال است و قول یکا و البتة معتبر نیست و اذان مؤدب را  
اعتدای بر امانت خواهد بود باشد یا نه مگر اگر علم حاصل شود و در بعضی از وقتها معتبر نتوان  
نمود و اذان ایشان افتاده مظنه نباید آن حق معتبر میباشد اگر چه صوت عادل نباشد  
و احتیاطی بخواندن و اذان زدن ضرر و سهولت و اگر کسی کور باشد یا در صای تاریکی  
محبوس باشد یا عیانی باشد که وقت را نداند اگر ایشان را ممکن است تحصیل  
علم بوقت اگر چه بنا بر نماز باشد واجب است اگر تحصیل مظنه ممکن است یا تحصیل  
مظنه نمود و اگر علم ممکن نباشد تعبد میکند غیر او جمعی گفته اند که واجب است مؤمن  
اذان تا زوضی این است که اگر ضرری واجب است که بران مؤمن است  
تا ز و وقت کردن و تفصیلی که علماء و مذکر کرده اند لازم نیست و قضای نمازهای پیش

بلکه تفرقی که قضای اولاد است از مادر و وقتی میتوان یکا آورد و اگر در وقتی که وقت  
اولاد بود تریک شود که در آن حال باید بگویم در اقصای دشت بر غیر اگر چه آن غیر اولاد غیر  
بوده باشد مثل غاریات پس اگر در انسانی که در مبین شود که وقت بود پس او انسانی باشد  
از اقل می کند و شروع به نماز حاضر می کند چنانچه اگر حاجتی مستغنی میشود و اولاد اقل بود و این  
و قضا می بین است پس نافه مغرب و قش بود از فراغ از نماز مغرب است تا سرخ  
مغربی بر طرف شود و اگر وقت آن خارج شود و مغول بنامد باشد واجب است قطع  
آن چنانچه مغرب و اگر شک کند که وقت بیرون رفته یا نه حکم میکند باین بودن آن  
و وقت و تره بود از زخمت است و وقت آن باین است تا وقت غشا و غارب  
اول و قش نصف شب است پس باید از تقدیم بر آن بزرگست و آخر و قش و صبح  
مصادق است و نماز شمع و وتر و اقل و نماز شب است و مراد از نصف شب باین  
غروب افتاب و طلوع افتاب است و اگر چه شود و چهار رکعت از تمام کرده باشد  
چیز نیست یکا آوردن آن بلکه اگر در انسانی نماز باشد باید از اقل قطع نماید و اگر چه چهار رکعت یا  
تمام کرده باشد یعنی جمعه اگر رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه سر از سجده برداشته  
باشد چنانکه تمام کردن تمام قبل از نماز و چه در نماز بدست را بود از نماز و چه  
قصا کند باین اقل است و اگر قبل از نماز رکعت چهارم را بدست بجا آورد و کتفا  
لعبه یا بجز لازم است پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود کند که میکند و اگر نشسته  
رود و تر تواند یکا آورد و نشسته میکند و این تیره را که بود از طلوع صبح و پیش از نماز صبح

یکی می آورد و در آن نیت قضا و ادا میکند و شمع و دست تیز جزو قازنیت است پس  
انرا در این صورت پیش از قاز صبح حیوان کرد دفع سیم و در لباس مصیبت است  
بدانکه معتبر است در لباس مصیبت چند احوال آنکه لباس مصیبت باید از عله مصیبت  
بخاشد جائز نیست قاز در عله مصیبت خواهد آن حیوان طلال گوشت باشد یا نه خواه  
و باغی کرده باشند و خواه نه بلکه با خود داشتن آن جائز نیست اگر چه نموشیده  
باشد پس اگر عله ادران قاز نکرده قاز باطل است اما در صورت سهوا اشکال است  
لاکن اقرب این است که فاسد میشود مگر بخش باشد یا حیوان غیر کاول اللحم باشد  
که مکمل بخش و غیر کاول اللحم بران جاری میشود و فرق نیست میان آنکه میست از حیوانی  
باشد که نفس سائده داشت یعنی خون چنده داشته باشد یا نه و اگر عله دی و عله  
افتاده باشد و نداند که تزکیه بر علی الله حکم آن در کمال اشکال است لکن احوط  
علیه القوی و وجوب جناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر و در تمام  
آنکه باید از عله حیوان غیر کاول اللحم باشد پس جائز نیست قاز در عله سباع اگر چه  
تزکیه و باغی ننده باشد و همچنین جائز نیست قاز در عله سمور و فک و غیر اینها  
از حیوانات غیر کاول خواه در مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرائی باشد یا دریائی خواه  
در غی شود یا نه خواه سائده باشد یا نه چنانکه قاز در عله اینها جائز نیست چنانچه جائز  
نیست قاز در مردود ششم و یزد و کربک و آنخوان اینها و غیر اینها از سایر احوال حیوان غیر  
کاول اللحم و اگر احوال غیر کاول اللحم در مثل سگ و نهنگ و عر قنس از حیوان که سائده خواهد



شود ساخته باشد نیز ناز در آن جایز نیست بنا بر اقوی و اگر حرفی از حیوان غیر  
 کول الیم را با خود داشته باشد ولیکن نبویستند باشد در جایز بودن ناز در آن مکان  
 لیکن اقرب جواز است و احوط منع است اگر چه بگوید و اما ناز به فضیلت خود مثل  
 مرد و جان و آب و زمین و حیوان در آن اشکالی نیست بلکه در غیر خود انسان  
 دیگر نیز جایز است اگر چه فرض کنیم بطلان ناز که میگویند ناز در حیوان غیر کول  
 و بپوشیدن ریزه که از ثبوت و اطراف و ملامت در وقت جاف شدن سیریز و نحو  
 آن اگر از خودش باشد ناز در آن میتوان کرد و اگر از غیر باشد احوط و اقوی منع است  
 و ناز به پیش و یکت و پشه و مگس و موم و عمل جایز نیست و همچنین در لباس شتی لایق  
 در آنجا منع است و ناز به ضرر دارد و حد فصر دارد و ناز بر روی جلد و مو و پشم و کرک  
 و کوان از حیوان غیر کول الیم جایز است و اگر شک کند در جلد و مو و کوان که آیا از  
 کول الیم است یا نه باید چنانکه از ناز کردن در آن نه بر غیر پس مثل آن است  
 که بدانند که از غیر کول الیم است و ثابت میشود بودن اینکه جزء حیوان غیر کول الیم است  
 بشما و دود و دود و عقول صاحب مال و فرود شده آن و اما بهیچنی که منظره آن  
 بهم رسد اشکال است لیکن چنانچه از کرک و کرک حیوانی روئیده و ندانند که کول  
 الیم است نه حیوان و نه عقیده واجب است اجتناب از آن و فرقی نیست میان آنکه  
 عمداً در جزء حیوان غیر کول الیم ناز کند یا سهواً یا از روی جهل و فرقی میان افراد ناز  
 بهیست و آنچه نوشتن مکره است ناز در جلد آن ضرر دارد و ناز در جلد و کرک و قمار است

در

و در جلد نبات خلاف است اقرب منع است ستم کول لباس مصق یا بد که در بعضی نبات  
 اگر مصفاً مرد باشد بلکه پوشیدن حریر در غیر ناز مردان حرام است مگر در حال عیال و در وقت  
 پس ناز در آن باطل است اگر چه پوشیده باشد بلکه از روی سهواً یا فراموشی یا جهل یا غلبه  
 این حریمت نیز ناز کند ناز باطل است و کمتر نیز حکم آن مثل اینست است بنا بر قریب  
 و اگر شک کند که آیا جایز است یا نه احتیاطاً ترک کند که منتهی محل اشکال است و از برای  
 اطفال و زنان جایز است پوشیدن و ناز کردن و اگر آن جامه ساتر نباشد مثل بند  
 زیر جامه و عرقین که سرخوردگی نماید در صورت ناز مردان خلاف است اقوی حرام  
 نیست بلکه در صورتیکه ساتر باشد منع است و بنا بر محض پوشیدنش حاکم حرام است  
 و فرقی قرار دادن حریر بر نیست و ناز بر آن نیز جایز است و سوار شدن بر آن و پاش  
 و شک کردن آن جایز است و خلاف کردن و پوشیدن آن مثل لاف احوط نیست  
 بیک مردان لیکن در غیر ناز حواشی و در وقت و اما محل و برهه اهلان ابریه و حریمت است  
 و ناز و غیر آن و جایز است ناز در جامه که در اطراف دامن و سر و دستها و دور بختای او  
 از حریر سیاه کرده باشد بنا بر اکثر و در هر امر اشکاف گویند عرفاً جایز است اگر چه احوط  
 این است که ناز در آنجا را نکند بدویم میباشند لکن در اشکاف پادشاه بیشتر از چهار است  
 نیز منع نیست و اگر ابریه یا غیره را نکند چنانچه از حریر بودن ناز ناز در آن جایز است  
 چهارم آنکه جایز نیست مردان را پوشیدن طاق و ناز در آنجا ساتر باشد یا نه حتی مثل کلاه  
 و کمر بند بلکه در غیر ناز جایز نیست و احوط این است که مرد نیست بطلان ناز در آنجا

غیر پوشیدن باشد و در حالت ضرورت پوشیدن آن جایز نیست نه در حال عیال و همچنین  
 فرقی قرار دادن و پاش قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز نیست و بر اطفال پوشیدن  
 آن حرام نیست و منع کردن ولی از آنکه منع نیست و بطلان و بختی که از طفل و لغوه با هم مسازند  
 اگر چه آن است که ناز در طفل کره یا جایز نیست ناز بر آن و الا جایز است و همچنین در جامه  
 که باطل باشد یا نه باطل نیست کرده باشد و باطل است حرام است ناز در طفل ناز باطل اما با خود  
 داشتن طاق در ناز ضرر دارد و آنچه مذکور شد در حال عیال است و اما ناز و حال فراموشی و جهل  
 بودن ضرر ندارد و چنانکه لباس مصق عیال باشد پس اگر جامه که پوشیده قابل سرخورد  
 بهیست عیالی باشد نازش باطل است خواه آنرا ساتر قرار داده باشد یا نه و اگر حرفی  
 که قابل سرخوردت نباشد از کثرت و کمند و کوان پس اگر ناز کردن در آن لایق ندارد و تصرفی را  
 نموده از پوشیدن و در کردن آنرا بصاحبش یا قائم مقام صاحبش لازم ندارد و بی او در آن  
 از میان ناز پس ناز در آن باطل نیست و اگر ناز در آن باعث تصرف بر اوئی  
 نمیشود اما در کوان بصاحبش مثلما فی یا ناز است حکم لغو ناز خالی از توقیف و حکم  
 هر چیز عیالی که با خود داشته باشد و نبویستند باشد نیز چنین است و سایر عیالات اگر  
 از قبیل سوزنه است که لازم ندارد تصرف و موقوف و در کردن بصاحبش یا قائم  
 مقامه یا ناز عیال پس آن عیالت صحیح است و اگر لازم داشته باشد تصرف در آن را  
 پس آن عیالت باطل است بنا بر اقوی و اگر در کوان بصاحبش یا ناز عیالت باشد  
 حکم لغو ناز خالی از توقیف نیست و آنچه مذکور شد در حال عیال است که علم بصحبت داشته باشد و لا  
 نازی

نازش صحیح است و علم هم رساننده و فراموشی کرد نازش صحیح است و اگر چه ناز ناز در جامه  
 عیالی جایز نیست پس اگر تصرف در عیال حکم لغو نازش باطل است و ناز در آن اگر بدانند که  
 حرام است لکن ندانند که باعث بطلان ناز میشود و چیزی را که عیال بهیچ فاسد یا عیال  
 کرده باشد با خود فاسد پس اگر علم لغو آن داشته باشد ناز در آن صحیح است و با علم  
 با عیال و شتر و نسا و اگر میدانند با عیال راضی است که او ناز کند با جامه او اگر چه بداند عیال  
 پس ناز در آن صحیح است و الا صحیح و کمال اشکال است و اگر از آن وجه مالک پوشیدن آن  
 ناز ناز در آن صحیح است کماله منکر ناز ناز در آن کماله منکر است ناز در طفل عیال و بکوه  
 است ناز در جامه نسیمه که در عیال و در جامه و بکوه و بکوه است ناز در عیال عیال  
 و در جامه سرخ نیز و بعضی هر یک بزرگتر از آن میداند و عیال میشود باین باب کلام  
 در سر عورت فصل چهارم در سر عورت است واجب است پوشیدن تمام عورت بر  
 مصق و در حال ناز و سر عورت ناز نیست و ترک آن باعث بطلان ناز میشود خواه نظر کنند  
 در آنجا باشد یا نه حتی در ناز مستحب بنا بر اقوی خواه پوشیدن جمیع آنرا ترک کند بعضی  
 از آنرا و عورت در مردان قبل و در بر است و همچنین در ناز پوشیدنش واجب نیست  
 و اگر در بین ناز عورتش مخوف شود و مطیع شود و تابو در ناز یا اینکه در بین ناز مطیع شود  
 و نبویستند او را در صحت نازش خلاف است اقوی این است که صحیح است و اگر در بین ناز  
 مطیع شود و نبویستند نازش باطل نیست و اگر فراموشی که سر عورت را و عیال ناز  
 نازش صحیح است و واجب است پوشیدن عورت از چهار جانب پس اگر از پیش یا پس



یا حبیب یا رست و بدنه مؤدرا نهفته است فارش باطل است یا باید که از زیر نیز  
پوشیده یا نه تحقیق این است که اگر کنار با می و مکان غنای فانی که بدو بخوابد  
که اگر این چنین اگر کسی بخوابد حیوان عورت است و بر پندش واجب است پوشیدن  
ان از جانب زیر نیز بنا بر اقوی و احوط و اگر بر پیشانی کسی و قریب بر پای  
او خوابده باشد توجه کند که او نود عورت است و بر پندش از جانب زیر پوشیدنش ضرور  
ست و اگر چه این را مورد راجح باشد ماری با عورت پس اگر تواند از هر چه کند  
با دست خود که منافعی فارجل نماید فارش صحیح است و اگر با دست ان سوراخ را پوشد  
که تر است بجل باید و صحیح تر ازین اشکال است و صحت اقوی است و چون سر عورت  
واجب است پس باید تحویل ناید ستر را اگر کند شسته باشد اگر چه چون ناید یا جاده کرد  
باشد اگر چه زیاده از نقیض باشد و طایعی که ضرری حاصل ننهد و جگر که رنگ بدن را پوشد  
ستران می شود و اما اگر پوشیدن هم عورت واجب نیست و اگر سیاهی و ریشی از زیر جامه  
پیدا باشد و در ان اشکال است احوط پوشیدن ان است نیز و سر عورت صحیح است بجامه  
که بافته شده از تنگ و تنگ و پند و رنگ و موی حیوان حلال گوشت و ایله که بافته شده  
باشد از حریر یا یکی از آنها که اگر حریر نخویند و حریر محلیه زن و و هر چه حیوان  
حلال گوشت و سر عورت و اینها در هر حال حرام است بلکه علف و برک درخت نیز  
جایز است حتی در غیر ضرورت بنا بر اجماع لکن احوط چنان است و غیر ضرورت  
بلکه حرام است ستر بر چیزی که ستر ان توان کرد و اما ستر گوشت حتی مثل پوست

وخوان مثل پند و نیم و کمرک داشته و عریانی که هیچ قسم از ستر یا بد نازد و ایستاده و میگوید  
الکین هست از او کسی عورت از سر بریند و او نشسته میکند و ایستاده بچشم گوئی غبت بلکه باید غبت  
سری را بدید مگر ایستاده و بر چرخ بنامد پس ایستاده بچشم میبیند غبت بنا بر احوط و در ایستاده بچشم بخورد  
سری را بدین ترقی آورد بنا بر احوط لاکن مساوی با ایستاده و کمری که نیز غبت است بنا بر اقرب و خوب  
غبت و در ایستاده کمر کردن پشت با گذاردن دستها و انگشت باها بر موضع محمود و در ایستاده  
و بدید کردن چیزی که بجه بران کنند مثل عرض لازم غبت بنا بر اقرب و لاکن خوب است  
و ایستاده در لازم غبت نشستن بچشم گوئی و ایستاده را اگر نشستن باعث کشف عورت  
نشود و خوب نشستن بچشم نشسته و سلام بچشم غبت و اگر باعث کشف کرد در لازم ایستاده  
و در پشت فصل پنجم در میان مکان محصل بدانکه حرام و باطل است ناز و دکان غضبی اگر  
از روی عده انتخاب باشد خواه غایب باشد خواه حاضری باشد از هر که از او غرض  
در تصرف آن ندارد و ملاکی که حرام است تصرف در آن بخوبی مشاط ناز تر باشد  
ملاک آن حکم غضبی است و در زیر سقف و خیمه غضبی اگر محو امضوب نباشد ناز نشا  
هیچ است لاکن احوط اجتناب است و اگر بچشم باشد بجز ابد و ارضی و درین ناز  
لاکن بطریق اعلا و نازش هیچ است و اگر در میان بدنی بی و زاری و در چهره غضبی  
باشد باعث بطلان ناز می شود و ناز در مال مشترک یا ازون شریک مبایر نیست  
و ملاکی که هر چند با جاره کرده بر بیع و اجاره باطل ناز در آن باطل است مگر علم داشته باشد  
برضا مالک و در خارج از قطع نظر از آن عقد وانی و در بیع باطل نمودن آن <sup>عصمت</sup>

شرقی نیست در میان بعضی میان انکو رفیق بعضی باشد با نرسش غار زردان چتر چکر  
مالک که باید انرا حفظ نمود باطل است و صحرا را و بستان خاک که با اذن مالک در اجاره  
نمی توان کرد و اولیا را عصب شدن نمیتوان کرد و جانی که منتقل آن با منتقل  
سند با جاره یا بکار یا بخوان غار زردان میتوان کرد اگر چه ملک از دیگر ملک است  
و اگر منتقل را بدیگر منتقل کرده با جاره غار زردان جایز نیست بدون اذن صاحب حق  
نمی تواند و اگر مالک اذن دهد غار زردان بعضی میتوان کرد و حتی عاصب را  
و اگر کسی ملک ملک اذن دهد و لکن میداند که مالک در باطن اگر اه و آرد نماید  
کند و همچنین اگر منتقله بعم زحمی ملک با ضعیف دانسته باشد و صورت شک برخوا  
چنانست است و هر جانی را که علم بر ضعیف مالک داشته باشد غار نمیتوان کرد و در  
اگر چه آن علم بقرآن و حدیث حاصل شود و اگر اذن بخوی باشد مثل آنکه اذن بخص  
نماید اما اذن دهد او را که در این مکان بماند یا آنکه از آنجا برسد همانی در  
مکانی جا دهد پس اگر علم واقع نباشد آنرا حکام نهیده شود بطریق تیرنگان است  
و الا جایز نیست اگر چه غلط دانسته باشد لکن از لفظ آن نهیده نشده باشد  
و اگر از قرآن و نهاده است حال برای آنکه اگر صاحب منزل عالم به حال همان بود  
و اعتقاد او را میداند و کیفیت نارسش میداند که راضی بچند هزار کردن  
او پس در این حال غار نمیتوان نمود و صحرا و بستان همانی که ملک دیگران است  
اگر میداند که مالک آنها گرام است ندارد به غار کردن در آنها بقرآن احوال پس

غیر در اینجا جایز نیست اگر چه علم بر حقایق مالک نیست باشد خواه مالک آن مؤمن باشد یا کافر یا مخالف خواه مالک آن معروف باشد یا نه خواه در وسعت وقت باشد یا نه بلکه هیچ تصرفاتی که اذن مالک و ران ضرورتی مثل غارت باشد و در حکم انباشته بر ملکاتی که اذن و در دخول آن میباشد نیز و به خصوص مثل حاقها و کار و کاهرا و اسبابها و اگر از قراین مضطرب عدم کرم است مالک داشته باشد یا شک در رضا و کراهت داشته باشد و ضرری مالک نرسد غارت و سایر تصرفاتی که عادت یا نه جاری شده ضرر ندارد بنا بر این لکن اینجا را نیز یک تمایز مخصوصا در صورت شک این وجه را در دست نهادن اما جماعا و بخوان یا مضطرب عدم کرم است مالک یا شک غارت سایر تصرفات مجمل جایز نیست پس در مثل حاقها جماعا کرم است ندانن مالک فائده دارد و بدون این تصرف جایز نیست محراما و لیسنا هم که علم بکراهت یا مضطرب تصرف جایز نیست و آن جایز نیست و اگر بوزار غارت عالم شد تعجب مکان نداشت صحیح است و اگر علم تعجب داشته و خراموش کرد و غارت کرد نداشت صحیح است و اگر ندانست که غارتش حرام است در مثل شخصی پس اگر مقصود بوده و راجحه مسئله غارتش اطلاق و اگر مسئله حکم مسئله را فراموش کرده و گمان حکم جاهل است و یکسره و مکان معصوب مجبور باشد یا بپروان رفتن از مکان خوف ضرری بر خود دارد و غارت در آن مکان صحیح است و احوط تا خبر تا آخر وقت است و مسئله بعضی اگر محصور باشد باید از آن اجتناب نمود و محلی میشود باین فصل اگر در مثل سوره فصل ششم در بیان آن



چیزی که سجد بران واجب است بدانکه عینیت سجد بر تنگیم غیر عینیت و آنچه از  
 زمین روئیده باشد اگر چه از اجزای زمین باشد پس جایز نیست بر تنگیم و کونک و کونک  
 و بر تنگیم و آنچه از زمین روئیده و غیر اینها از اجزای زمین است هر چه از زمین روئیده  
 باشد و سبب سوختن و کونک و همچنین جایز نیست بر چیزی از بدن و موی یا غیر  
 و لکن اگر از زمین که بر زمین شود و از زمین گویند سجد بران جایز نیست و  
 همچنین هر عمل و سنگ اگر عمدی باشد جایز است و بر غل و اهر اوقی عدم حاکم است  
 و چیزی باشد فی و حال سجد لازم نیست که چیزی که از زمین روئیده بران توان کرد و هیچ شیئی  
 ضرورت نیست که بر آنچه صحیح است سجد بران گذارد بحدان قدری که پیشانی بر زمین قرار  
 گیرد و ممکن گاهی است و اگر عمدی باشد فی و بر غیر آنچه صحیح است سجد بران گذارد و بر  
 آن سجد کند تا پیشانی باطل است و اگر سنگ کند و چیزی که با هیچ است سجد بران یا نه  
 سجد بران صحیح نیست و اگر سنگ کند که با این کلی است یا نه پاک است و سجد بر سنگ  
 جایز نیست و بر این از زمین روئیده باشد جایز است اگر خودی و پوشیده باشد  
 بحد عادت پس اگر سبیل نرسد خود روئیده یا پوشیده شود و غیر ندارد اگر چیزی  
 در بعضی از طلا و خودی یا پوشیده فی باشد در همه طلا سجد بران باشد ترک  
 نماید بنا بر احوط و اوقی و شرط نیست که اهل ان ندی که متعارف است و میان  
 ایشان از اهل اسلام باشد و ردی ایشان با اهل اسلام نیز شرط نیست و اگر غیر از اهل اسلام  
 باشد و بعضی با و نا و متعارف باشد در آن اشکال است و من ارجمه حال  
 از

از قه نیست و اگر چیزی را در بعضی از احوال بخورند و بعضی از احوال بخورند مثل برکت انگور  
 در آن حال که با کول است سجد بران جایز نیست و در آن حالت دیگر جایز است و چیزی که  
 معروف است پوشیدن آن برایتان و بافتن و خوردنش بر زمین کردن و بختن مثل  
 سجد بران جایز نیست پس سجد بر تنگیم و کونک در هیچ حال جایز نیست بنا بر اوقی و سجد  
 بر خود و کونک پیش از آمدن سجد بر تنگیم و کونک در آن جایز نیست و جایز است بر تنگیم  
 که از یک طرف یا بعضی دیگر و کونک یا نه باشد اگر چه با ریان باشد یا نه و سجد بر تنگیم  
 از غل سجد بران علف قرار گیرد و سجد بر خاکست جایز نیست و بر غل اشکال است و اگر  
 تحصیل چیزی که بران واجب است سجد بر تنگیم یا نه باشد اگر چه موضعی باشد که عرض خود  
 باشد و سجد بر خاکست جایز نیست اگر چه نوشته باشد اگر مخفی باشد که گویند سجد بر خاکست  
 پس بر غل ملکات سجد بران جایز نیست اگر چه بداد و از زمین است که سجد  
 بران جایز نیست و نا اگر بداد و از زمین کلی باشد ملکات نیست و مخفی سجد یا نه  
 ان باشد یا در ملکات ان باشد در هیچ موضع سجد و اما پیشانی پس محل ان باید پاک  
 نیز باشد قدری که معتبر است در سجد پس سجد بر تنگیم جایز نیست اگر چه قدری کند  
 و سایر مخفی سجد غیر طاعت طاعت محلی است پس جایز است که آنها را بر سجد  
 بجز بگذارد اگر خودی نماید و اگر موضع مخفی شود و سجد بر تنگیم است بر تنگیم  
 که احتیاج است میداد باید احتیاج نماید و اگر موضع غیر محصور باشد احتیاج  
 لازم نیست و در معرفت محصور و غیر محصور رجوع نموده و اگر چیزی که

موضع از بعضی که نوشته باشد بر سجد بیچ آن موضع رسیده کس است و الا پاک است  
 و اگر در محلی سجد کرده با عتقا پاک بودن ان و بعد از ان مسجود شد که کس نبوده اوقی صحت  
 طاعت و همچنین در فراموشی و آنچه گفتیم که سجد جایز نیست بر غیر عینیت و آنچه از اجزای  
 روئیده ان در حالت اجتناب است اما در ضرورت پس جایز نیست بر غیر عینیت  
 و آنچه باعث ضرورت میشود چند چیز است یکی نیت است و شرط نیست نتوانستن قرار  
 از ان و در حال نیت میان آنچه بران سجد جایز نیست لکن احوط نیتیم  
 چند و کونک است و دیگر گوی می شود و سر و سجد است که نتوان سجد بر تنگیم  
 پس جایز نیست سجد بر جامه و کف دست بجز از ان جایز نیست بنا بر اوقی و اگر  
 نیتیم جامه است از کف دست و در اینحال هر جامی را از جامه که خواهد سجد میکند و  
 دیگر از جامه قدری است که سجد بر زمین و آنچه از او روئیده که باعث عسر و  
 وجع یا ضرری نموده مثل در تاریکی نازک و خوف کردن عورت مثل پوشیدن کلاه  
 بر زمین گذاشتن حوائی مانند که باعث سقوط بگفت نموده بلکه اگر از خطی سجد  
 کردن ترسد یا میکند یا از روی سجد خجسته بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه از ان  
 روئیده یافت شود و نتوان تحصیل نماید که بر بدل مال باشد پس سجد بر غیر ان  
 میکند و درین حال و حال ضرورت آنچه در تنگیم بر زمین و از ان روئیده باشد  
 مقدم میدارد و بر چیزی که از ان دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال غلطی هر دو را  
 بجز از آن و ممکن نموده تحصیل آنچه سجد بران جایز نیست مگر فعلی منافعی پس اگر در وقت  
 باشد

میباشد که اگر قنار از سر گیرد وقت طاعت نیست پس باید تا تمام کند و سجد بر تنگیم  
 باشد میکند لکن آنچه اقرب است آنچه سجد بران صحیح است مقدم میدارد پس چندی نکند  
 و در اینها مثل مقدم میدارد بر هر دو است بنا بر احوط بلکه حکم ان در نیت و اگر در  
 وسعت وقت باشد تا تمام می کند بخوبی که نیت و عاده میکند از بنا بر احوط  
 و اگر تا نازل می شود نموده بلکه اگر خواهد میتوان نازل قطع نماید بنا بر اقرب و  
 همچنین است حکم نیت هر چه باعث شود که درین نیت مضطر نشود و در میان  
 واجبات طاعت و ان نیت چهر نیت اول بجز اول حرام و ان از ارکان طاعت  
 و اصل ان طاعت است و با عتظان طاعت و صورت ان این است که بگوید  
 الله اکبر و بنابر این صورت جایز نیست هر چه که از تغییر باشد پس بدل کردن کلمات  
 بجز آنچه جایز نیست و نیت اگر بر نیت جایز نیست و بنا بر احوط هر چه یا کم کردن  
 حرفی از ان جایز نیست و حاصل آوردن چیزی میان دو کلمه جایز نیست و سکوت میان  
 دو کلمه جایز نیست و بعضی گفته اند که فاصله کمی که از نیت واجب عادت فصل جدا کردن  
 نموده ضرر ندارد و با قدری نیت ان کاهت میکند و اگر نیت باشد که هیچ چیز را  
 نتوان گفت یا در بران راحت دهد بنا بر احوط و بدست یا نیت ان را  
 کند و بدل گفته نشاء الله را با این معنی که نیت را با جامی آورد و در نیت و نیت  
 و اگر ترانه چیزی از بجز بگوید بنا بر آنچه تغییر کرده اند بعضی از نیت واجب است تمام  
 در حال بجز بران اگر در حال بر خواسن قبل از تمام شروع بان نیت جایز نیست و بلند



کردن دستها در حال بکبر واجب نیست بلکه مستحب است و احوط عدم ترک است و اکثر  
علماء بر آنند که مستحب است که ابتدای دست بلند کردن ابتدای بکبر بوده باشد و نه از میان  
آن انتهای آن و شش بکبر یا بکبره الاحرام مستحب است و اتوی این است که می توان  
بکبر پیش از بکبره گوید و یا بعد از بکبر گوید و یا بعضی را پیش از بعضی را بعد میتوان گفت  
در وقت قیام است بدانکه در وجوب قیام در حال نیست خلاف است و بنا بر اینکه  
نیست را عبادت از ادائی و دائم ثمری در این خلاف نیست زیرا که بنا بر این لا اقل  
نیست در حال قیام و واقع میشود و چون بکبر را باید بلند در حال قیام بگوید چنانکه گفت  
و قیام در حال قرائت واجب است و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی و یا  
قیام بلکه سجدهات قبل از قرائت و در بین قرائت اگر ساکن شود لازم است پس  
در بین حالت میتواند قیام را هم نهد یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است  
و آن احوط است بلکه شل بغیر از این سرادار نیست و قیام در حال تنهات مستحب  
و آنکه اند بعضی و آن احوط است و قیام متصل بر کوع از ارکان قرائت بنا بر ادوئی  
چنانچه جمعی بان تصریح کرده اند و قیام بخارج واجب است و رکن نیست چنانچه بعضی  
تصریح کرده اند و مراد از قیام متصل بر کوع آن جزء از قیام است که از آن خروج بی آوردن  
رکوع بلکه و قیام عبارت از راست شدن بخوبی که هر مای پست را درست شود و پس  
نمی تواند خم شد اگر چه بکبر رکوع هر سه و چنان میل بغرف راست یا چپ بخاکه گویند  
راست است یا نه چایز نیست و آنرا سه است انداختن ضرر ندارد اگر چه قبل از آن است

و واجب است قرار داشتن در حال قیام یعنی بکشد پا و بایستد مگر اگر آن چیز را بر ندارد  
میفتد مثلا و واجب است که هر دو پا بایستد مگر اگر سبکی بدست آید یا بیک پا اندازد و ضرر ندارد  
که هر دو را جدا ترک آن است و واجب نیست و در گذاردن پا با کدی که از حد قیام بیرون رود  
اگر نتواند که مستقل بدون کدی بایستد مگر باید هر کس بعضی از قیام را بدون کدی نتواند  
بجا آورد یا بدی که آورد و اگر با کدی نیز نتواند ایستاد قدم شده قیام را بجا آورد و نشستن جایز  
نیست و اگر نتواند هیچ نحو قیام را بجا آورد نشسته قیام میکند و اگر نتواند ایستادن بعد از وضو و شستن  
بتر نشسته قیام میکند و اگر نشسته نیز نتواند خوابیده قیام میکند بر جانب راست و اگر نتواند بر  
جانب چپ و اگر نتواند بر پشت بخوابد و در حال خواب خوابیدن را قیام میکند باید رو بقبله  
باشد نه بر روی تنها بلکه بر روی بدن چپا باید رو بقبله نماید و در حالتی که خوابیده قیام میکند  
و اگر نتواند کسی به سجده و یا بجا آورد یا نه میکند و اگر نتواند سر را بر سر کعبه ببرد همان سجده  
گذارد و از برای سجده و میگذارد و یا نه و بنا بر احوط و اگر نتواند آن چیز را بر محل سجده  
بگذارد بنا بر احوط که در صورتی که قوی باشد در حال قیام مستحب است که دو یا  
از هم جدا کند بقدر سه رکعت تا یک واجب از برای مردان و قول بوجوب ضعف است  
و زنهار را با هم ضم کند تا چهار یا سهیم فراتر نیست و آن واجب است و اما رکعت  
نیست بنا بر اقوی پس آن سهوا آنها را باطل نمیکند اگر چه در هر رکعت ترک کند  
و واجب است فراتر همه در نماز و اجبی و یا نماز سنتی موقوف است  
بان یا نه اقوی این است که نافله و سوره علی حکم داخل مدون آن صحیح نیست مگر

[illegible]

میشود و لیکن نه در وقت کبریت وصل لیکن را قوی واجب میدانند و در وجوب ان اشکال  
 لیکن احوط است و بعضی انداختن همرا وصل را لازم میدانند و همرا وصل را ذکر بر  
 بلکه هر چیز را در علم خود حرف واجب شمرده اند واجب میدانند در ان اشکال است  
 بلی احوط میباشد و بعضی مراعات صفات حروف را که ترا گفته اند واجب میدانند  
 و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه را گفتیم که واجب از واجبات موقوف بر  
 باشد مثل ادای حروف از خارج مثل در ترجمه قرأت کافی نیست بلکه باید به ان افت  
 عربی باشد بلکه همه ذکرهای واجب را باید بر ای او نماید و اما قنوت را اقوی  
 این است که بغیر عربی نیز جایز است بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی نیز جایز است  
 بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین قافیه و در پس طعن در آنها و سایر ذکر  
 مستحبی نیز ضرر ندارد و لیکن احوط ترک است و ترک دعای بغیر عربی نیز مؤثر است حتی ط  
 و در وقت واجب است همان ترقی که است بخواند بلکه بغیر عربی نکات را نیز  
 انرا از هم جدا سازند مثل اینکه کسی بعد از جزیر انشماره و وجب است مولات و قرأت  
 پس اگر در میان آن چیزی دیگر را بخواند قرأتش فاسد میشود و ترک موانع است  
 سهوا باعث بطلان قافیه نمیشود بلکه قرأت را نیز باطل نمیکند بنا بر اقرب و لیکن  
 اقوی این است که اگر کسی که با دلجمه چیزی در میان قرأت بخواند مولات  
 فوت نمیشود پس رد سلام و رعد کردن و در وقت عطسه کردن و خوان صرر  
 ندارد و اما اینکه نظم قرأت باقی است و ترک آن را که با بیچینه اصلاح احوط ترک مگر اگر است







پسینی یا پشتر کردند تا حکم کند نازش باطل است و باطل هر چه بران حادثی باشد کلام و حکم  
در عرف حقیقت اگر خدا باشد ناز باطل میکند پس است در کردن و نوازش و بی نظیر کردن از اندک  
بعث سلطان بنمود و اگر کینه خیل نرسد و اگر کجانی کرد که نازش تمام شد و خدا حکم کرده پس  
معلوم شد که خطا کرده کینه نازش باطل بنمود و بنا بر این اگر سزاوارک بود که سزاوارده باشد لایق باشد  
این کاران کافی باشد که سزاوارک اعتباری باشد یا نه باشد یعنی اگر این گفته کرد که ناز بر من نیست خطا است  
که نرا معجز است پس حکم کرد مثل آنکه شک کرد که با دو بوده و چهار نوشته کرد که چهار است و نام  
کرد و حکم کرد پس حکم کرد که دو بوده است نازش صحیح است و الا حکم بجز اشکال است و اگر حکم کرد  
که ناز بر من نیست و حکم کرد و بنمود معلوم شد که خطا کرده نازش صحیح است و باین حکم ناز سزا  
بنمود اینجا در صورتی است که سبب حکم ناز نازکن بودن بیرون نرود و الا نازش خطا است  
**بخشم** در خطرات ناز نکردن دست راست است بر پشت دست چپ و در ناز ناز که  
باشد حتی ناز بر دست و ناز با فکری یونیه یا غیر یونیه خواهد بود باشد و حرامه زن خواهد خفتی یا صغیری  
یا بنده و حرامه چهل باشد و خواهد با فکری حرامه بر بالای ناف گفت که ناز با پایین ناف حرامه  
گفت را بر پشت گفت که ناز با کف را بر روی بند دست گفتار و بر سر زرع خواهد افتاد  
شرعی بودند آن که دارد یا نه بنی اگر کینه حود است بگذارد و دخل اگر رفع او نیستی از آن خواهد  
کرد و جایز است و نازش صحیح است و اگر کینه از آن است را بر پشت آن که ناز با بالا بگذارد  
دست را قیودا بر دارد و اتوی این است که نازش باطل بنمود و لایق است حرام ترک است و اما  
که ناز روی دست راست بر روی دست چپ و در حال کویع یا تنهید یا گذاردن یک دست بر سر

با کمال درین هر دو دست کمالش نه بر روی بدم که کمال را با کمال درون گفت بر کف پس از آن حرکت  
و ثبوت فاسد نبود و باز اگر دست را بر روی دست گذارد و مساویان را برای همی که کمال درون است  
راست بر چپ حرام و مخدیه است همچنین است عکس این بنا برای و اگر ضرورتی باشد مثل تقیه  
یا عت شود یا برست و باز را باطل نمیکند و ضرورت است که علم بضرر باشد بلکه مضطربان گفت  
و چنین که مضطرب بضرر رسد واجب میشود لکن اگر باین حال ترک کرد باز باطل میشود و اگر  
احتمال ضیق بضرر داشته باشد جایز نیست و باز را باطل میشود و اگر نتواند قرار کند از تقیه تا بخیر  
نار یا در محای طعن کردن ضرورت است این جمله با تقیه بیشتر این میتوان فکر کرد و که  
در این نار تقیه بر طرف شد واجب است که دست را بر دارد و محتجب است که دستها را  
کند در این نار هشتم از مضطربان باز روزی که در این است تمامان خواهد بود  
قبله برسد یا جانب راست یا چپ بقبله بگرداند خود را اگر چه در مشرق یا مغرب  
سرزد و باید محترف شدن از قبله باز را باطل نمیکند اگر باز واجب باشد اما اگر محتجب  
در آن خلاف است و اتوی این است که باطل نمیشود بجهت اختلاف از قبله و اگر در اینها  
از قبله بگرداند اگر کدی بر سرسد و که توان نیست سر خود را دیده و کلمه میزد که بر پشت قبله رو  
گردانیده و در حقیقت خلاف و اشکال است و اتوی این است که باطل نمیشود اما  
احیانا در ترک تأخیر و فرقی نیست میان آنکه رویش یا ب مشرق یا مغرب برسد  
یا نه و اگر بر روی تنها القات است که بخوبی که کوبه القات کرد بر پشت باز را باطل است  
و القات بر چشم ضرر ندارد و اما کعبه است و کعبه منان این با جلال از پیش روی

فازگنده ناز را باطل میکند یعنی آن قصه است هشتم خوردن واثمدن غذا اگر بعد فعل کثیر برسد و اگر فعل باشد بخوبی دلالت کند بر اینکه بعد از آن را کرده اند یا است بطاعت میشود بنا بر ظاهر و اگر سوا باشد اگر قلی است خوردند و اگر کثیر باشد پس اگر بخوبی است که گویند ناز میکند پس نازش باطل است و اگر سوا باشد ناز را محو کرده نازش باطل نیست و چیزی که در بیخ دندان مانده فرو بردن آن خوردند و مگر آنکه بعد فعل کثیر برسد و سایر است خوردن است در ناز و تر که کرده روزه بیشتر باشد در آن روزه و تنه باشد و خوف آن باشد که قبح طوع کند و آب پیش روی او باشد و ناز داشته باشد از این قضای ناز جزیرا غیر خوردن است بلکه اراده روزه نیز داشته باشد بخوبی طوع چیز نداشته باشد یا آب دینش روی او باشد نیز جایز است بنا بر اقرب و ایضا دلالت که آب خوردن بعد فعل کثیر نرسد یا ایضا این فعل کثیر دین ناز ضرر ندارد و احوط اول است و بعضی بر آن اند را حقیق تر کرده اند و آن اقرب است و در آن خلاف آن احوط است و مکروه است ناز کردن در حال کبول و غایط یا در نجاس یا در بر آن غالب باشد تا خراب سازد مع ازاله آن باعث بطلان نمیشود و اگر در آنجا نازی از اینها غالب شود واجب است جبر کردن تا ناز نماند اما نکته که خوف حرفی دوشتر باشد با عذر خود پس جایز است قطع ناز از خوف بردن رفقن وقت ندانسته باشد و در حال کسالت و غلبه آوردن ناز کردن باعث بطلان نمیشود و اگر مکروه است مگر آنکه باعث برتری حرفی ناز نمی شود پس ناز باطل نمیشود و ناز در حکم نیت اولی است

باطل شود و بدین مثل آوردن چیزی که واجب ترک آن مثل تکلم حرف ردن و خواندن و قضا  
 نیست در اینجا بدین که شد یا نه از مای واجب و مستحبی و قضائی و جاهل با تقصیرش مثل غرضه که ترک  
 حکم کسی است که او بدو عهد ترک کند و غیر تغییر اشکال است و کسی که حکم را بدست آوردن و غرضه که ترک  
 کرد و گشت حکم جاهل است و جاهل بکم چه در اخلاص است و بدست پس اگر از روی جهل ترک هیچ و غرضه که ترک  
 کند فارغش می باشد و ترک محتاج غرضه ندارد و اگر مستحبی یا بر خود واجب است و ترک کند غرضه که ترک  
 فارغش می باشد و لکن اجتناب از ترک کند و غرضه که باطل تمام کردنش در واجب است و غرضه که ترک  
 و اگر با سوا پس رانده اگر سوا را ترک نماید اگر از حق آن نگذراند باید خود کند و غرضه که ترک  
 و اگر با باغش می آورد و غرضه که ترک و اگر از حق آن نگذراند باید خود کند و غرضه که ترک  
 رکنی دیگر نشده باشد و اگر داخل در رکنی دیگر شده باشد فارغش باطل است اما اگر داخل  
 در واجبی دیگر شده باشد ضرر ندارد پس اگر کسی که رانده ترک کرده باشد و اگر یکی بر کسی  
 سرفه بر میگرد و بجهت کرده بر خورند و در سوره را بخواند و فارغش می باشد  
 و در اینجا بگویم خرقی نیست یا نه از دور گوئی و غیر در دو رکعت اول و غیر آن و قول این  
 جفت است و اگر احوال بر کسی کرده و میباید یا نه داخل رکن دیگر شده فارغش باطل  
 خواهد یا نه فرضیه باشد یا نافه خواهد در دو رکعت اول و قول و در دو رکعت آخر **اما** ترک  
 یا در احوال فارغش یا در عمد رکعت و ترک در احوال مذکور میشود **اما** ترک در عمد  
 رکعت پس اگر ترک کند در عمد فارغش یا در عمد و غیر این  
 و در ایست فارغش باطل است بنا بر ظاهر ظاهر و در از ایست اگر ترک کند و در عمد







[illegible][illegible]

و در پیش شک گفته خبر وقوع آن میگذارد اگر چه فعلی باشد و اگر شک در چهار وجه پنج گفته باشد  
بر چهار وجه میگذارد و اگر کثیر الشک آن فعلی را که شک در آن کرده باید به خبر وقوع آن بگذارد  
از برای او و وجهی حکم بطلان غرض کرده اند و مسلک در محل اشکال است و اقوی این است  
که اگر آن خبر که شک در آن کرده را شک یا رکن باشد و میباید و در غرض باطل است و اگر  
ایه از قرأت باشد که میباید ازین موالات فوت نشود یا اگر کوع یا سجده یا تشنه یا سلام  
یا طهیزه و نحو آن از امور مکمل یا علم بعنوان تنزیها آورده باشد حکم بطلان نبود است و اقرب  
این است که سجده همو کثیر الشک ساقط میشود و وجهی که بر غیر آن سجده واجب  
میشود و لکن احادیث این است که سجده را ازین تنبیه و نه از اجابت تنزیه از آن ساقط میشود و کسی که کثیر  
الشک شد و چیزی را شک میکند نه در آن چیزی و نه در غیر آن چیزی بنا بر اقرب و اگر  
کثیر الشک باشد و در غیر غرض مثل وضو یا غسل یا رکوع یا کجاست مثل اگر در نماز شک کند یا حکم  
کثیر الشک بر آن جاری میشود یا نه در آن اشکال است اقرب این است که حکم کثیر الشک دارد  
و انقضای شک میکند و غرضی نیست و در این کثیر الشک در واجبات باشد یا سجدات  
و اگر کثیر الشک باشد و چیزی که اثری بر آن مرتب میشود نه سجده همو نه تدارکی و نه  
بطول آن غرضی مثل مثل اگر مکرر شک و تردد آن را ذکر رکوع مثل نماز که غرض از فعلی اگر  
شک کند و در چیزی که اثری بر آن مرتب میشود یا حکم کثیر الشک دارد و نه در آن اشکال  
و اقوی این است که هر گشت حکم کثیر الشک نیست پس آنچه مرتب بر شک کثیر الشک میشود  
بر شک آن نیز مرتب میشود و یکسبب بر وجهی هم رساند که کثیر الشک گویند او را اعتقاد

بفرض همانند مثل انکیزه العن باشد و کسی که کیزه العن شد الفات شد میکند و درج  
نار از کیزه نار محب با قاربت باشد خواه ناراد باشد یا قضا کرده باشد از سبب آتشی رفته  
و اگر کیزه العن بیاوش ایست که آن فعل را که شک کرده یا پنا ورده بیاوش ایست او را کیزه العن  
باقی است و حکم کیزه العن باقیست و اما فی کیزه العن است و اگر بیرون از کیزه العن  
بیرون رفت عکس معتبر باشد و اگر باز عدو میکند و مرجع در ردان نیز عکس  
اگر در ردان شک نکند بعضی گفته اند از کیزه العن بیرون میروند و این صلی از قوه نیست  
و اگر کیزه الهوا باشد چیزی را بیرون میروند که هوا چیزی را شک نماید و عقلش باقی  
باشد این باید از جزای او باشد یا در شکل است و احتمال دوم و درست  
که اتوی باشد لکن احاطه این است که الفات بیرون کرده نار تمام که پس اعاده نماید  
و این شخص اگر کین را شک کند و داخل رکبی دیگر شود حیثی نارش و در میست که اتوی باشد  
لکن احاطه اعاده ندارد است بجز از تمام و اگر کیزه العن الهوا باشد و در جری که باید قصه  
اورا بجز از نار اتوی این است که قصه بیا می نمود لکن قضا احاطه است و همچنین سوره  
هوا ساقط می شود و اگر کیزه الهوا بیا اتوی و یا او را سوره و در میست احاطه باشد اگر  
باعث زیاده و سواس شود و اگر در محطیات نار کیزه الهوا باشد مثل آنکه بسیار  
هوا شک نماید و یا الفات بعد نماید هوا بسیار اتوی این است که اگر سوا آن محط را  
بیا آورد حکم محطیان نارش می شود اتوی این است که و احیاً نیست تخفیف نار بر کسی که  
کیزه العن یا کیزه الهوا باشد اگر طول وادان نار باعث شکست و سهو شود بخود و است











بعلی آمده باشد خلاف است اتوی این است که بعل آمده لکن احوط این است که دردی بود از نام  
باشد و ضرورتی که بصره که نام این فعل را نام کند پس او شریعت گفته اند که اگر نام را از اتوی  
این است که باید بعد از نام بگوید و چون متابعت در احوالی را واجب دانستیم اگر نام در  
قنوت یا غیر آن در اتوی بخواند مأموم بخواند غیر آن را بخواند و در رکعت و سجده مثل اگر در رکعت  
بخواند مأموم بخواند غیر آن را بخواند و در احوالی که واجب است متابعت ای باید علم هر مسلمان  
که امام سابق است یا خلف نیز کافی است در آن اشکال است و جایز بودن اعتقاد بعلی نیز در  
و جایز نیست ایستادن مأموم پیش از امام که هیچ است اعتقاد بان و اگر پیش باشد پیش  
بطل است خواه خدا باشد یا از روی فراموشی یا از روی جهل خواه در اولی مقدم باشد  
یا در انسانی یا در مقدم شود و نظر این است که مساوی میتوان است و لکن احوط این است  
که پشت بر توبه باشد اگر چه قبلی باشد و در پیش بودن و مساوی بودن در جمیع احوط  
می شود و بعضی اعتبار بر سابقه بانی امام و مأموم کرده اند پس اگر مساوی باشد گفته اند  
ضرر ندارد اگر چه پای مأموم نزدیک تر باشد و باین جهت گفتند پیشتر باشد و ظاهر این است  
اعتبار بر سابقه باشد و انکشاف هر دو میباشد پس اگر انکشاف مأموم پیشتر باشد هیچ نیست  
اگر چه باشد یا پیش عقب تر باشد و احوط این است که هیچ عزنی از بدن مأموم در هیچ حال  
مقدم نباشد و در آنکه در جاعت نیست اعتقاد کردن شرط است و بعضی باین در میان  
صفت جاعت حاصل نمیشود و ترک قرأت نمیتوان نمود و تفریق میان تارجمه و غیر آن نیست  
و احوط این است که پشت کردن بعد از پشت امام باشد و شرط است و پشت اعتقاد یقین

امام خود تعیین بسم شود یا بصفت و اگر افتد افتاد بام حاضر و چنان دانند که در پشت و بعد  
معلوم شود که عزیمت و حال آنکه هر دو عادل بوده اند و در نزد او پس در حق تارخ خلاف است  
ولاکن اتوی صحیح است و احوط اعادة و قضا است و اگر در پیش نماز خطایش معلوم شد احوط  
انعام و اعادة است اگر چه ظاهر شدن بعد از تکبیر یا فصل باشد و شرط نیست در جاعت  
نیت کردن امام امامت را پس اگر کسی نماز کند و دیگری بان افتد افتاد یا بگوید او مصحح است  
افتد هیچ است بلکه اگر قصد انفراد کرده باشد امام نیز جاعت صحیح است و اگر امام پیش از نیت  
کردن بان را و باز با او افتد کند نیز صحیح است و لکن امام در این صورتها مصحح ثواب  
جاعت نمیشد و بعضی گفته اند که در جاعت واجب باشد مثل تارجمه یا بیدان  
نیت کند و همچنین اگر مشغول نماز کند و بعد مأمومی آمده خواست امامت کند و ثواب جاعت  
در باید بعضی گفته اند در اینجا نیز باید امام نیت امامت کند و اگر در نفر بعد از نیت امامت  
گفته نماز هر دو صحیح است و اگر بعد از نیت مأموم بودن گفته و افتد گفته میگردد و یا بین  
جد حرکت فراتر نمایند و بعد معلوم شود این امر اگر چه جزو ادب هر یک باشد نماز هر دو  
باطل است و اما اگر هر دو فراتر نمانند و افتد افتد امامت مأموم میداند و اگر چه در جاعت است  
بنا بر نظر و شرط است و در حق اعتقاد موافق بودن نماز امام و مأموم در کیفیت و حدود  
پس نماز مأموم را با یا با نیت میتوان افتد افتد و موافق بودن و در وجوب و ندب شرط است  
و موافق بودن در رکعات شرط نیست و در وجوب و احتیاط و ادوار اتمام و همچنین شرط نیست  
موافق بودن بعتقاد افتد میتوان مأموم اگر چه نماز پیش از او باشد و همچنین بکس و باطل هر یک

از بر توبه را باید بکلی اعتقاد بتوان کرد و از ادبای عصر را بظهر بعضی منع کرده اند و ان ضعیف است  
و اعتقاد باینکه بگوید جاعت است بنا بر احوط و کسوف را بکسوف یا بر نیت یا عکس افتد جاعت است  
و اگر مأموم مرد باشد و یکی باشد صحیح است که طرف راست امام باشد و واجب نیست و اگر  
نموده باشد صحیح است که در عقب امام باشد اگر چه بان نباشد صحیح است که امام در وسط  
باشد و اگر مأموم یکی باشد و رکعت امام باشد پس اگر متقدم و متوکل یا صحیح است که بر نیت و عقب  
امام یا نزدیک عدم است بکلی جواز آن نیز اشکال دارد و اگر مردی عاری از نماز یا بگوید  
بر تنها یا اگر صحیح است انرا اعادة این جاعت خواهد امام باشد خواه مأموم از او بخواند یا نه کرده  
باشد یا نه و از آن اقرب عدم است بکلی جواز آن نیز اشکال دارد و اگر غیر حاضر باشد و خواست  
اعاده کند بجهت غیبت جاعت احوط اعادة هر دو است و اگر نتواند هر دو را بکلی احوط اعادة  
اولی است و اگر غیر کرده اند و هر که جاعت بپوشیده احوط نظر بان باکی نیست و اگر در جاعت  
کرده باشد احوط عدم اعادة است بکلی جواز آن اتوی است خواه جاعت دیدیم ترجمه  
بر اول داشته باشد یا نه و اعادة دیگر صحیح است نه در نیت و اگر در نیت او افتد و اگر در نیت  
دیگری باشد که صحیح نماز واجب دانسته باشد نمیتواند اعادة نموده بنا بر اتوی و در این  
نماز که اعادة میکند نیت صحیح است که در واجب صحیح است که نصف اول را بجا جان نقص  
خصوص نماید و در نماز جازه بعضی تصریح کرده اند افر صوف افضل است و پشت تر از احوط  
فضل که در پشت ایشان باشد و نصف بعد و همچنین اگر مأموم از قرآن طایع شود پیش از امام در  
جای که قرأت از برای او جایز بود صحیح است که تسبیح بگوید اگر چه در نماز جازه باشد اگر چه

تسبیح و کوش و ادب بقوله تواند کرد و پس دن مأموم و تنهایی در خارج صفت جایز نیست  
و کرده است اگر صفت و دست داشته باشد و حرام نیست بنا بر اتوی و اگر باطلی باشد که پشت  
نیز نیست و از آن پس بپایان او و تنهایی مکرره نیست اگر زن بان نباشد بلکه در آن  
جاعت چند چیز شرط است اول عقل پس امامت و دیوانه صحیح نیست و اگر که بی دیوانه باشد  
و لای عقل در حال عقل اعترض صحیح است لکن مکرره است اعتقاد بان و مسلم که عقل را باقی  
من کرده اند اعتقاد بان را دریم ایمان است و مراد از آن این است که انغم غیری باشد بکلی  
کفار و منافقین صحیح نیست و مسلم با سلمانی نیست و بجز نماز بعد از اتمام نماز و پس اسلام  
ثابت نمیشود و اگر مسلم را شک در ابرار داشت گفتد اعتقاد بان صحیح است و اگر کسی را مومن  
میدانست و اعتقاد بان کرد پس معلوم شود که فرموده و مومن نبوده نموده و اعادة نماز  
مأموم ضرورتی بنا بر نظر مستحکم عدالت است پس اگر افتد کند بکلی که اعادة نماز صحیح است  
یا عدالت آن ثابت نشده نماز باطل است اگر چه بعد معلوم شود که عادل بوده و فراقی میان  
نارحیت و غیر آن نیست و اگر امام بظهر عدالت دانسته باشد و کسی بر حق او بر خورده  
باشد افتد افتد نمیتواند نمود و اگر کسی را عادل میدانست و افتد کرد و بعد معلوم شد که کافر  
بوده اعادة ضرورتی بنا بر ظاهر و اگر در پیش نماز شخص بر نیت اتوی این است  
که نماز صحیح است لکن باید نیت فراد انانیت و ان نماز باطل میشود و چهارم طهارت  
مطلوبه است پس اعتقاد باینکه جاعت جاعت است که جاعت است ان بنماز و دعا دل باشد  
و باکی نیست اعتقاد باینکه تسبیح و کسی که بپردان معلوم باشد و بکس مردم در اعادة احوط نیست



ولیکن اگر دست امامت ایشان بنهم مرد بودن است اگر ماموم مرد باشد پس امامت زن  
و خشی بجه مرد جایز نیست و زن را جایز نیست اقتدا نمود اگر چه اجنبی باشد و کوهی در آن  
بیت اگر چه در غایت باشد ششم این است که ربانیش میباید بنام خود که نتواند قرائت را  
درست بیاورد چه کسی که ربانیش هیچ است و بعنوان قرائت درست بیاورد و باطل هر که  
عاجز نیست از قرائت هیچ شیئی نیست و اقتدا بکند کسی که عاجز است از آن خواه چه چیز باشد  
که حرفی را نتواند از قرائت ادا کند و یا احوالی یا تشدید را نتواند از قرائت ادا کند و اما است  
بجه مثل خودش میتواند فایده اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بهتر باشد و در هر دو جایز  
باشد از اقتدا کردن بکسی که هیچ است اقتدای هر یک است و اگر غلط امام بیشتر باشد از قرائت  
این است که اقتدا بان جایز نیست و اگر امام عاجز باشد از بعضی از امور که در قرائت است  
مثل ترخیص یا اگر خداوند امر ترک کند اقتدا بان جایز نیست و کفایت امامت غیرتواند  
ناید بجه بیک قرائت را میتواند بخواند و کفایت اقتدا بمثل خودش میتواند نمود اگر نتواند قرائت  
بجا ری ناید و اقتدا بیک نفر را در دست مبداء جایز نیست کسی اقی است و در قرائت  
خلاف است بعضی گفته اند ای کسی است که قرائت دهد را بیک خواند یا آنکه قرائت را بیک خواند  
و بعضی گفته اند آن است که در ماموم را یا بعضی از آنها را اگر چه حرفی یا تشدید یا شیئی  
که باشد بیک نماند و اقی و کسی که ربانیش میباید و کسی که غلط میکند و قرائت را  
غلط بخواند اگر عاجز باشد از قرائت و نتواند اقتدا بکند بکسی که قرائت را صحیح است  
یا سایر شرایط امامت در وجوب اقتدای ایشان باین شخص خلاف است اقرب عدم

الذکر

وجوب است لکن احوط است و جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت صحیح است بکسی که غلط  
میکند و غلط بخواند بنا بر این خواه اقتدا بکند یا نه خواه آن غلط بجه بر منی دهد یا نه و بیک  
طری میکند و میتواند از اصلاح کند و کند قرائت باطل است و بیک کسی که اقتدا کرده بجه باطل است  
اگر خداوند ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک کند در آن مکان است احوط آنست که از او  
بجسم قیام است اگر ماموم بجه و یا از یکدیگر پس مامومی که بجه یا از یکدیگر با امامی که نشسته  
نار میکند میتواند اقتدا نمود و بیک عاجز است از قیام و نشسته یا از یکدیگر اقتدای او غلط خوش  
جایز است و لکن بکسی که عاجز باشد از یکدیگر جایز نیست و بیک بر بجه یا بجه خود اقتدا  
میکند و نشسته و خوابیده یا بیده اقتدا میتواند نمود اقتدای خوابیده و نشسته و بیک میتواند بانه  
بدون بیک نار کند بیک بجه باده یا بیک نار کند نمیتواند اقتدا نمود بنا بر احوط و یا جایز است اقتدا  
اگر امام در ماموم مختلف باشند در مسأله مثل بیک یکی ماموم را واجب دانند و یکی محبت و یکی  
ناز را یا هر چه غیر سائر جایز دانند و یکی حرام تحقیق آن است که این را چند مورد است یکی اگر  
اختلاف در مسأله است که ربطی ندارند از پس در جواز اقتدا اشکالی نیست صورت  
و بیک اگر اختلاف ایشان در چیزی است که معلق بجه نیست لکن امام نماند از بجه میکند  
که در پیش ماموم هیچ است مثل آنکه امام نماند از در جهر غیر سائر چه میداند اما در آن نماند  
پس اقتدا کردن آن که جایز نمیداند یا با اشکالی نیز ندارد و بیک آنکه امام ضایع ماموم را محبت  
میداند و ماموم واجب و اما از بعضی قریه بخواند پس اقتدا ضرر ندارد بلکه از بعضی  
مستحب خواند نیز اقتدا هیچ است بنا بر اقرب و انجلیست است اگر امام واجب دانند بجه را

بر طرف نمیشود و اقتدای مسافر بجه مکرر نیست و اگر مسافر بجه مسافر اقتدا کرد در  
جایی که قرائت تمام شده یا بد سلام بگوید و یا در بجه را در رکعت دیگر اقتدا میتواند نمود  
و مسافر که باید نماند از تمام کند یا غیر نیست میان قصر و تمام مکرر است او را اقتدا  
بجهر و بیکس آن اگر چه کراهت اولی است و کراهت ثانی نیز بجه است بنا بر اقوی  
و جایز نیست امامت کسی که کرده بجه بیک و خصوصاً ساخته و اقتدا بجه حاضر را در بنا  
بر اکثر و اقوی لکن مکرر است امامت کردن و اقتدا کردن هر دو و بجه بیک و بیک  
امامت بیک بجه کرده بجه کسی که غسل کرده و اقتدای صاحب غسل نیز مکرر است و بیک  
نیم کرده بمثل خودش اقتدا میتواند کرد و بیک و خصوصاً ساخته نیز میتواند اقتدا کند و اگر  
ماموم بداند که امام بجه است جایز نیست او را اقتدا اگر چه امام خود را با طهارت  
بداند و اگر اقتدا کند بکسی که بجه از ناظر معلوم شده که امام طهارت نداشته است و اگر بجه  
که ای او واجب نیست و اگر در ناظر نماند معلوم شود اگر چه طهارت صحیح میباشد مثل  
ناظر بجه واجب است بر ماموم که ناز از سر گیرد و اگر بر ماموم خود که ناز را نام  
باطل بوده بجه امری دیگر غیر طهارت باشد بر این است که نمانش هیچ است بلکه اگر معلوم شود  
بجه نماند که شرطی از شرایط امامت در امامت نبوده طهارت بر این است که احوط ضرر  
نیست و اگر ماموم شروع بنا کند پس امامی که اقتدا بان هیچ است بجه اگر چه امام کبر  
مستحب او را ترک و غلط و فاسد و غلط شدن ماموم اگر چه نام کردن نافه خوف فوت است  
و نه باشد و فرق میان نافه بجه و غیر آن نیست و اگر بجه این است که بجه

و ماموم مستحب صورت دیگر آنکه اختلاف در چیزی است که مربوط بجه نیست و امام چیزی را جدا  
و زن را بجه است آن جایز نمیداند که اگر بیاورد که در پیش ماموم نماند باطل میشود لکن میداند  
که امام از آنجا بیاید یا بجه او را درین حال نیز اقرب حجت اقتداست صورت دیگر آنکه  
ماموم اقتدا با امام را نمیداند در آن چیزی که نماند باطل میکند در این حال نیز اقتدا هیچ است  
بنا بر اقرب و صورت دیگر آنکه امام نماند از بجه بیاورد که در پیش ماموم بجه اقتدا و او باطل  
مثل آنکه چون امام واجب نمیداند متعطل را ضایع ماموم و از سر ترک میکند و ماموم از او  
واجب میداند و ترک نماز باطل بطلان میداند پس در این حال اقتدا جایز نیست  
بنا بر اقرب و همچنین هیچ نیست اقتدا از آنکه در نزد آن نماند باطل است اگر چه  
در نزد ماموم هیچ باشد و اگر اختلاف ایشان در موضع حکم باشد مثل آنکه امام ای را بجه  
مطلق دانند و وضو بان بسازد و نماز ماموم آب است متعطف باشد وضو بان صحیح  
در حال بجه متعطف بودن نیز باطل باشد پس در این حال نیز اقرب این است که بجه  
بجه نیست و جایز است اقتدا کردن کسی که مسافر نیست بکسی که مسافر است اگر چه در  
ناظر باطل باشد یا بجه قرائت و بیکس نیز جایز است و لکن اقتدای صاحب طهارت و بیک  
آن در ناظر باطل است و مکرر است و در غیر آن اشکالی نیست احوط اگر چه است  
و در آنجا که اقتدا را مکرر دانسته است امامت کردن نیز مکرر است اگر چه امام حال است  
میداند که بجه میکند و اقتدا امامت میکند و لکن اگر بعضی نیست و کراهت ثابت است  
اگر چه بان ماموم مامومی باشد که قرائت در صورت بیک اقتدا مکرر است از باب است

الذکر



در نماز یا بعضی از آن درنگ میکند احوط عدم قطع است و اگر ماموم در نماز غریبه باشد که  
 امام بگوید در خوف دارد که هیچ ادراک جاعت نکند اگر نماز تمام کند پس اگر ممکن است  
 عدول بنا فیه باین معنی که در رکعت اول یا دوم است و عدول کردن لازم ندارد در رکعت  
 نمودن رکعت اول را با امام پس عدول بنا فیه جایز است بلکه مستحب است بلکه اگر عدم  
 عدول باعث درنگ نمودن بعضی از رکعات باشد نیز عدول جایز است بنا بر آنکه  
 و قطع فرقیه بجهت ادراک جاعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد  
 عدول جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جاعت نیست جایز نیست  
 و یا جایز است جمل کردن بجهت فراموشی خود که عدول کند بنا فیه و الله را قطع کند  
 اقرب بطلان این حدیث است حتی بنا بر قول بجز از قطع نماز و اگر ماموم بگوید رکعت  
 یا بیشتر تعجب باشد بعد از آنکه امام نماز خود را تمام کرده باید ماموم تمام را بجا آورد  
 و واجب نیست بر ماموم قرائت دوم رکعتی که امام تمام می کند پس اگر در رکعت دوم  
 اقترا کند قرائت بر آن نیست و آنچه را امام قرائت نمیکند اگر اول یا دوم است باید  
 قرائت کند و اگر امام تمام است نه بجهت قرائت سوره بجهت اکتفا میکند و اگر  
 بعضی سوره را خوانده خواندن تمام آنرا واجب است که همه آنها را قرائت کند و آن  
 بعضی سوره واجب نیست و اگر نتواند هر یک را بخواند یا باید بعد از تمام بخواند اگر چه  
 رکوع را در رکعت کند یا باید بعد از آن رکعت کند و رکوع را در رکعت نماید و این اشکال است  
 بعضی گفته اند که احوط این است که اگر دادند که بخواند بعد از تمام بخواند داخل در

نماز نشود بخورد وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل در نماز نشود احوط این است که هر چه  
 میتوان بخواند پس رکوع را در رکعت دوم یا از امام نماز را اعاده کند و احتیاط در پیش شکست  
 و ماموم اگر رکعت یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب این است که با قنات  
 قرائت میکند حتی در نماز تحریر و اما اگر در رکعت اتمام رسیده در آن رکعت دیگر کار  
 امام جدا شده احوط این است که احتیاط میکند در اخلاص و بهر سبب در تحریر و ماموم  
 اگر از عقب باشد در رکعت یا بیشتر در زمانی که از امام جدا میشود در رکعت های آخر  
 خود قنات میان دهد هیچ از بوی بخواند و غیر این صورت نیز جایز است و اگر رکعت  
 یا زیادتر تعجب باشد در رکعت دوم خودش یا بداند که بخواند اگر بعد از آن باشد باید  
 متابعت امام کند اقرب این است که باید تمام را حقیقت بخواند و صلوة نیز بخواند  
 و ترکش جایز نیست و اگر ترغیب خواندن باعث قنات است در احوط این است  
 که نیست فرادی کند و اگر هر چه تواند بخواند و متابعت کند و نماز تمام و اعاده نماید  
 انهم احیاناً علی دیگر است و اگر متابعت است باید کرده بعد از آنکه تحفیفت ترغیب ضرورت  
 و اگر امام ترغیب بخواند در جای دیگر ماموم ترغیب است این است که مستحب است  
 که ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی تسبیح کردن و هد کردن را لازم  
 میدانند و اقرب این است که واجب است بر ماموم که در رکعت نشیند بلکه  
 بجا می کند و اگر ماموم چیزی از نماز را باقی ماند میتواند هر گاه تا امام سلام گوید پس  
 بر خیزد و نماز خود را تمام کند و در این حال نیست جدا شدن از ضرورت نیست و اگر بعد از

سجده نیست افراد که بر خیزد نیز جایز نیست و بدون قصد القراءه در اینجا جایز نیست بعد از آن  
 و اگر در رکعت دوم قطع شد مستحب است که امام قنوت بخواند و قنوت خود را در رکعت  
 خود نیز بخواند و جایز نیست جدا شدن و اعراض از جاعت بر وقت افراد و در جاعتی  
 که مستحب است خواهد عذری باشد و خواهد بنا شد در جمیع احوال نماز بنا بر اتقوی پس اگر  
 قبل از قرائت منفرد شده واجب است قرائت و اگر بعد از آن و پیش از رکوع  
 منفرد شده احوط خواندن قرائت است و اگر در آشنای قنوت یا بعد از آن یا بولیه  
 رکوع منفرد شده قرائت ساقط است بنا بر اتقوی و ظاهر و اگر در بین قرائت منفرد  
 شده واجب است که قرائت را از سر کرده و بنا بر این بعضی گفته اند که اگر امام سوره  
 توحید و حمد را شروع کرده سوره دیگر را از رکعت گذشته باشد که درین حال ماموم  
 منفرد شود چون قرائت را از سر بگیرد یا بداند همان سوره که امام بخواند بخواند مگر در  
 وقتی که خواهد یکی از سوره حمد و شافعی را بخواند و جایز است سلام دادن پیش از  
 امام در ضرورت و بدان آن فصل در بیان بعضی از احکام بعضی مساجد است بدیهه  
 مستحب است بنا کردن مسجد و نوایش بسیار است و مستحب است تعمیر آن را مسجد خراب  
 و در احوط صورت اول واجب نیست و خراب کردن مسجد بدون مصیبت جایز است  
 و خراب کردن بجهت دست دادن جایز نیست و اتقوی این است که بپزدن مسجد جایز  
 نیست مگر بعد از نظر غالب بر تعمیر آن و جایز است کشیدن روزنه پنجره و در آن  
 مصیبتی در آن باشد و اگر در نماز خود مسجدی را قلمرو دهد اگر قصد وقف بودن آن نکرده

پس احکام مساجد در آن جاری نمیشود و اگر قصد وقف کرد و بمنتهی آن را جاری کرده احوط  
 این است که آنرا تعمیر نه بد و یا یا میتوان بر آن مسجد را حوضی بنا کرد یا بنویسند یا جایی کند  
 احوط اجتناب و عدم جواز است بلکه عدم جوازهای از قنوت است و اگر ساخته احوط است  
 از آن است لکن اتقوی عدم اجتناب است و در سبب دفع عیث و بول و غایب  
 در مسجد مکرده است و حرام است آنرا راه قرار دادن بگویند از سوره مسجد در رو  
 و لیکن از آلات مسجد جزیرا گرفته واجب است آن را بجا می خود برگرداند و اگر نتواند بگوید  
 همان مسجد که از آن گرفته برگرداند احوط این است که مسجد دیگر برگرداند و اگر نتواند بگوید  
 برگرداند بنا بر اقرب و با سنی که سرایت مسجد میکند جایز نیست داخل کردن آن مسجد  
 و اگر سرایت نمیکند ظاهر این است که جایز نیست لکن احوط اجتناب است و در رو  
 از با سنی که سرایت میکند این است که علم داشته باشد که باعث عیث مسجد میشود  
 پس بعضی احوط مراب با منظره آن باعث حرمت میشود بنا بر اقرب لکن احوط  
 عدم داخل کردن آن چیزی است که احوط عیث دارد و مرابست بخش کردن مسجد  
 خواهد رفتن او و خواهد دیوار و اگر چه طرف بیرون او باشد یا با آن و اما تسبیح یا دعا  
 که از بیرون باشد و بخواند که شک است در اینکه با مسجد بگویند آنرا یا نه احوط اجتناب  
 و اتقوی عدم و وجوب اجتناب است و اما آلات از قبیل فرش و کجوان بعضی طبق  
 مسجد کرده اند و در عدم جواز بخش کردن دان احوط است لکن اقرب این است  
 که خلق میشود و از آنجا است در مسجد اگر باعث بخش شدن مسجد شود حرام است



و واجب است و اگر واجب شود و داخل شد واجب می شود و از آنجا که مستحق می باشد  
بسیار بنا بر قوی که حرام است داخل کردن نکاست و در کتب طلاق واجب است از آنجا  
که مستحق طلاق اگر دخول در کتب واجب شده باشد و اگر کسی شود و وجوب طلاق بر آن  
از قوه نیست و لکن احوط واجب است چنانچه بعضی از علماء حکم کرده اند و بنا بر قوی که  
بر جمیع مکلفین واجب است و این واجب از وجایات قوری است بنا بر احوط و این  
واجب گفتنی است و بنا بر قوری که ترک کرده و دخول می نماید در محله فاش در صورت  
وقت خلاف است اقرب محتمل است و ترک احتیاطا نباید کرد و در عبادتی که نکاست  
با قوری طلاق و اگر داخل می باشد و اگر نکاست طلاق کند یا در آن عمر و عرجی باشد که عیب  
عادت محتمل آن نتوان شد و وجوب طلاق بر مستحق طلاق و اگر از آن نکاست از کتب و آلات  
موقوف بر خواب کردن و وقف کردن چیزی از آلات آن باشد سقوط از آن است  
اقرب باشد لکن در صورت حکم بخار کردن سگی یا جاری یا حیوانها از امور که نکاست آن  
ضرری بحدی نرسد و همچنین تراشیدن قلی از دیوار آن که مسجد را نجس کرده باشد اگر  
عمد و وجوب است و عیبی گفته اند که واجب است از آنجا که است از قریبها و غیر اینها  
و بعضی آلات فراوان که نجس یا نه است از قبیل جلد نیز و بعضی نجس کرده اند که عیارت  
گذاشته اند و اگر داخل مسجد نموده اگر شده واجب است بر آن کردن آن و غیر  
ایشان و کسی که نجس گرفت و در مکانی از مسجد نشست و ادای که خود در آنجا است و اگر  
از دیگران و غیره کسی را بر آن کردن و از آن مکان اگر چه باشد بطول آن نشیند

۱۰۸  
اگر چه طول آن گفت عادت باشد بنا بر اقرب خواه نشین آن یکبار باشد یا یکبار  
بسیار باشد خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر یکبار امر عادی باشد نیز اولویت او بنا بر اقرب  
باشد و بنا بر قوری که طریقی می شود و در آن حکم فرقی نیست میان نشین و خوابیدن و اگر  
برود و نیست بر کشتن نه نشین باشد حش باطل می شود بلکه اگر حش نرسد و در این صورت  
نیز حش باطل می شود و بنا بر قوری که نیست بر کشتن اگر حش باقی است اگر چه  
طول نکند به نحو که بطل وقف بجا آید و الا حش باطل می باشد و اگر طول کشد زمان و لکن  
تعیین وقف بجا نیامده مثل آنکه هیچ برود و شب یا روز دیگر برگردد و در آن نکاست  
بنا بر ترک کرده و اگر بنا نیست بر کشتن حش باقی نیست پس اگر عیب امر و عرجی مثل  
تجید و ضو یا حاجتی دیگر وقت طول کشیدن که بر کشت حش باقیست و اگر در آن خود  
رفته حش باطل می شود بنا بر اقوی و بنا بر قوری که بر کشت حش باقیست و اگر در آن  
چنانچه عیبی نهی کرده اند چیزی از لباس است و اگر چه چیزی باشد و اگر بقیه ای کسی  
او را بردن کند مصیبت کار است بلکه فاش تر در آن مکان باطلست و اگر برود و در آن  
نشیند که با بر و عیبی رفته که حش باطل است یا نه اگر حش باقی است یا منقطع است  
که رفتن و بقیه است که حش باطل نشود و الا حکم بطلان حق بقید نیست و اگر حش باقی باشد  
لاکن میداند که صاحب حق راضی است که در جای او و بر محل او غارت کند پس حکم کلی  
در جواز نیست لکن حق او باطل نشود و با بر است حکم کردن بر سقوط حق او  
بنا بر اقرب و اگر در آن ملک بر بنیاد آنی از مسجد وارد شوند اگر اجماع ممکن است

۱۰۹  
استحقاق نیست و الا قریب تر نیست و با هم یک گانه و مالی است و بنا بر قوری که نیست  
در بیان کار مسافرت است بلکه مسافت می شود و مسافت از آنجا که چهار رکعتی  
و بعضی از آنجا که در ده رکعت مبارک می خواند و شرط است در مسافت که باعث قهر شود  
مسافت و اشکالی نیست و اگر ای که از مسافت فرسخ باشد مسافت واجب می شود و قهر و رنج  
در روزه و در مسافتی سهیل است و در قریب مسافت است اولی و نظر نیز غیر آن است  
که چهار رکعتی از آنجا که مسافت شرقی چهل و چهار میل است خواه در راه باشد خواه  
در محله اگر چه از آنجا که مسافت است و ای که مسافت است و مسافت است  
نه از آنجا که مسافت است بنا بر اقرب لکن احتیاطا ترک نماید و ثابت می شود مسافت بعلم  
و بشیاع و شریانی که باعث مسافت شود بنا بر اقوی و نهاده است و عادل و باید مسافت  
شهادت و راه علم ایشان بر می خورد و اعتبار باشد با یکدیگر از هر راهی که علم بهتر شده  
شهادت ایشان مقبول است تحقیق آن است که اگر شهادت علی را قبول کنیم مطلق  
شهادت ایشان را در آنجا مقبول است و الا در آن اشکال است و نهاده است و یکبار  
ثابت می شود و اگر چه ظن قوی حاصل شود و نهاده است و نهاده است و نهاده است  
نیز اعتدال شهادت کرده اگر چه قریب بعلم باشد و اگر در شهادت حکم شرع ثابت شود و حکم کند  
باین حکم آن ناهیه است و هر مسلمانی را در آنجا اعتدال شهادت عدلین است جایز است  
و ضرورتی که در نزد حکم شرع آفته نهاده است و باید و اگر گفته و مسافت و علی و ادراک  
که با نهاده است مسافت باید فزاد نام کند و اگر گفتن باشد او را بحدود و صورت  
لا

۱۱۰  
لکن اقرب این است که واجب نیست بر بودن و فزاد با به تمام کند مسافت ثابت شود  
و اگر بیان حال نکند فاش باطل است اگر چه بعد معلوم شود که بعد مسافت بوده و شرط است  
در قهر اگر چه از مسافت راضی باشد پس با یکدیگر از آنجا که با هم بعد مسافت باشد باید  
تمام قاید و همچنین کسی که سرگردان در آن است و مقصد نیست که بعد مسافت باشد و نهاده است  
باشد باید تمام کند و همچنین سوار بر کشتی یا حیوانی باشد و خواب رفته او را بعد مسافت ببرد  
و در یک گانه یا اگر کشته می شود و احتیاطا باید که بعد مسافت باشد برود و قصد آنرا کرده  
باید نهاده و باید در حق شدن قصد مسافت حکم بر رسیدن مسافت باشد یا باطن عادل  
بقطع مسافت نیز قصد حاصل می شود و اقرب اجزای نهاده است و نهاده است و نهاده است  
بلکه اگر مبعوث دیگری سفر میکند مثل بنده یا خادمی که با افاض سفر کند یا بری که از آنجا  
ایستاده اند یا کسی که از آنجا از روی ظلم گرفته اند و به سفر می روند جمع قهر میکند اگر قصد کرده  
سفر را اگر چه باطن باشد و باید دانست که اگر مطبوع ایشان است جزم سفر دارد و اگر  
فیشنه و در سفر کردن و اگر ایشان قهر داشته باشند که هر وقت بخواهند برگردند قصد  
سفر کرده اند یعنی بعضی گفته اند که اگر این قصد دارد و عیالات و کلمات و کشتن و نهاده است  
مسافت قصد نموده و فزاد تمام میکند پس احتمال عیاق و طلاق مثل ضرر ندارد و اگر در آن  
بسیار از آنجا که بنا شده و باطله اشکالی نیست در اینکه به قصد مسافت کردن فزاد قصد  
میکند و غیره تابع بودن با قصد نیست و اگر قصد مسافت نهاده باشد تمام میکند و اگر  
مسافتی را قصد کرده و چنان میداند که بعد مسافت نیست پس معلوم شود که قصد مسافت



بوده باید تصرف نماید بنا بر اقوال و افقانی که پیش از آن نام کرده اند و هر درخت و شریک است  
و تصرفاتی بودن و اگر قصد یا یک مسافت پس اگر قصد کرد و قبل از رسیدن عیادت نماید قصد  
خود برگردد یا نرود شده باید از آن نام کند و اگر در راه رسیدن یک مسافت از قصد خود برگردد  
تصرف نکند و شرط است در سفری که برگردد و مسافت بودن سفر یعنی سفر حرام باشد پس اگر برگردد  
یا عیادت یا وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسی که تابع ظالمی  
در ظلم سفرش حرام است اما اگر متابعت آن بخیر و رفاهت یا یکجهت عملی باشد یا بکبر  
و اگر ابراه باشد باید تصرف نکند و همچنین اگر متابعت در یکجهت خوف یا قیقه باشد باید تصرف نماید و کسی  
که خود قصد رفتن در راه سلطان کند بجهت امر یا حاجی یا آنکه سلطان او را بطلبید یا بفرستد  
یا بانی بر او می کند رفتن او حرام و مسافر باشد در حین نامزد از تصرف نکند و کسیکه عیادت کردن  
مسافر میکند و مقصودش از او طلب و خوش گذرانی باشد باید تمام کند تا زانو او در راه را بگذرد  
و اگر چه بخواهد سرور یا نشاند بنابر قرب و مسافت بجهت قوت خود و عیادتش در آن قصر  
میکند و سنده که از آن پیش گرفته باشد وزن نامزد باید تمام کند و تمام میکند کسی که مسافر میکند  
و حال آنکه راه او خوف است و منطقه تلف مال یا جان باشد اگر ضرر از مال انچه باشد  
و ضرر بخت و ضرر بر نفس اینک منطقه ضرر بجهت دزدی یا کجاست باشد یا بجهت میراث است  
باشد و اگر سنگ و جزو داشته باشد مسافر مسافر است بنا بر اقرب لکن حق احتیاط  
و اینکه اگر عیادتش فرار کند یا اینکه می تواند او را حق را نایب مسافر حرام است و باید  
تمام کند تا زانو او مسافر برای خوش گذرانی و متوجه را بعضی معصیت نکرده اند و اظهار آن

[illegible]

کنند و فرما از خفنی شدن جمیع دیوای آن شهرند دیوار اطراف خانه بش و پنجاه روز اول  
و بعد یکی دو رعبی بسیار بخند و واقع شده یا در مکان بسیار بستی واقع است باید انرا فرض  
در مکان مساوی ممتد نمود و بعد آنکه تعداد اجتماع شرایط قهر واجب است قهر نه آنکه  
از نایب رخصت است پس اگر ناز را تمام نگذارد غرض باطل است باید اخلاصه یا قضا نایب  
خواه بداند که این باعث بطلان میشود یا نه و همچنین در روزه ماه مبارک میخانه  
اگر بگیرد باطل و قضا نیست واجب است و بداند که اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز را  
در جای آنکه واجب است انرا تمام کردن ناز و با تمام کمتر از ده روز تمام نمیشود کرد اگر  
چیز نایب از پنج روز باشد بنا بر اهل و عرفی نیست میان آنکه اقامه در شهری یا دهی  
یا صحرائی واقع شود و عرفی میان ناز و روزه نیست و واجب است کرده روز  
کامل باشد و با کامل بودن عرفی که نیست باین معنی که تجوی باشد که در عرفی کند  
ده روز کامل است پس اگر یک ساعت یا نیم ساعت کم باشد ضرر ندارد و باید آنکه  
باید هیچ اران کم نباشد اول قوی است لکن مرایات احتیاط اولی است و باید  
شرط است کرده روز را از طریح جمیع تا موجب درک کند یا اینکه اگر در نصف  
روز وارد شود و بعد از نصف روز یا در نیم بیرون رود که فی است اقرشانی است  
پس آنچه از روز اول کم بوده از روز اخری اخیره و شرط نیست کرده روز تمام باشد  
شب تا قهقه داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که ابتدای شب روز یا در نیم  
بیرون رود ضرر ندارد و در نیت اقامه و تحقق میشود قصد اقامه بعین یا بعین باشد

[illegible]

ندیت و ناز و خجسته



واجب شد لکن نام نکرده اند یا بهر آن وقت خارج شد اتوی این است که آن تر باشد  
تمام کند تا زمانی بعد از آن که احتیاط را بکند قصد از دست ندهد که مسدود در غایت  
اشکال است و اگر تمام نکردن تا زنجیره عذری باشد که اصل تا در اسقاط نماید مثل حق  
و دیوانگی تا زمانی بعد از آن که احتیاط را بکند در مسقط بود بعد از آنکه احتیاط را کرده و آن  
تا زواج را تمام کرده این باعث تمام کردن تا زمانی بعد از آنکه احتیاط را کرده و شرط  
بست در رجوع بعد از رجوع آفاق را بکند تا بی مسقط در مسافت شرعی باشد و شرط  
که در قصر که بخران قطع نشود برسدن وطن که بالفعل وطن است و پیش از آن شاه  
در آن وطن نموده پس اگر در بین مسقط داخل شود در چنین وطنی واجب بر آن تمام کردن  
تا زواج گرفتن روزه اگر چه قصد اقامه نداشته باشد و اگر در ای مسقط وارد شود  
چنین منزلی داشته باشد پس قبل از رسیدن بان منزل اگر چه در مسافت شرعی نیست  
با تمام کند و چنین بود از آنکه اگر چه این دو مسافت با هم بعد مسافت شرعی باشند  
**فصل در بیان تعلیلی از احکام زکوة است زیرا که اکثر خلق در اغلب اوقات بی چند**  
**بدان فقیران آن بجهت دادن و اگر چنین بود که بزرگترین بخت در وجوب زکوة بر طایفه و فقره و غنا**  
**در وجوب زکوة ظاهر و چند شرط اول نصاب و دوم گذشتن سال سیم و گذشتن یک**  
**معاذ پس در هر چه و غنای طایفه و فقره و زکونی نیست و در طایفه و زکوة نیست و اگر طایفه**  
**در این سال آب گشته و غنای طایفه و فقره و زکونی نیست و در طایفه و زکوة نیست و اگر طایفه**  
**بزرگترین خود را یا بخش خود را زکوة مسقط میشود اگر چه خود را زکوة نباشد و اما**

الزکوة خزانة الزکوة و ثمنه باشد و در آن خلاف است اتوی مسقط است و احوط عدم سقوط است  
بدانکه سایر اجناس را جانب آنها مساوی است از آنکه ثمنه اند از زکوة و لکن در عبادت مالیه  
شخص صرف و مخزن اتم است پس بیان میشود مصارف آن بدانکه از فقیران یا از غنی  
زکوة بپاشند فقرا و مساکین اند پس فقیر بودن و مسکین بودن باعث احتیاط زکوة میباشد  
و غنی بودن مانع است از آن و کسی که قدرت بر بخشیدن مال خود و عیال خود داشته باشد غنی میباشد  
و زکوة بر آن مانع است و قدرت بر بخشیدن مالش باشد یا نباشد و اگر نداشته باشد زکوة را  
و یکیش نیز زکوة نیست و حال این است بر آن زکوة و مسکین است که لایق بکمال و با نسیب  
عادت و اگر کسی که در آن غنی است واجب باشد وجوب آن خوری است از قبیل تحصیل علم  
یا حصول دین و دفع ضرر و در آن میتوان زکوة بیکره و مشغول به تحصیل علم واجب شود بلکه  
واجب خوری که کسب کردن مشاغل بان داشته باشد چنین است و اگر تحصیل آن علم در  
موسع باشد و در آن اشکال است و حکم بخوار گرفتن زکوة و مشغول شدن بان علم شاید خوری  
باشد بلکه اگر تحصیل آن علم صحیح باشد نیز ممکن است قبول بخوار بکند مشغول شدن به علم  
القولی باشد و همچنین اگر مانع باشد از کسب ممکن است بخوار گرفتن زکوة لکن خوف  
احتیاط است و باید ظاهر این است که جایز است گرفتن زکوة یا مشغول بودن به طاعت  
الهی خود آن طاعت بر وجه واجب باشد یا نه و خواه علم باشد یا نه و اگر در غیر طاعتی که در آن  
مست تواند که تحصیل نموده را نماید و در آن بلد و توانایان بلد برود بدین ضرر و محض خویش  
فصل ترک مسقط آموزه منع از زکوة شاید اقرب باشد و اگر شک کرد که آیا قدرت بر نموده

و ادویه و اگر شک بعد از آنکه علم قدرت داشت هم رسیده زکوة و چه است و اگر شک کرد  
آنکه علم عدم قدرت داشت عارض شد و ادویه زکوة و چه است و حکم طلق حکم شک است و اگر  
فقر صاحب خانه باشد میتوان زکوة بیکره اگر چه بخران خانه پس بدانکه اگر بزرگوار و اوقیان  
برون رود که در آن اشکال است و اگر نه زیاد از احتیاط باشد بخوار تواند بود و اگر  
بفرستد و مؤثر بکمال را غایت کند اتوی منع زکوة است و اگر بفرستد و ثمنه باشد که زکوة  
ان رسیده یا چیزی بر آن واجب شده باشد بفرستد و ثمنه یا بکلیت و نه ثمنه باشد  
چیز را که در بین خود را یا آن حق واجب را او انداخته زکوة بپاشد اگر چه چند و یک و کمال  
باشد و در طایفه رجوع بوقت میشود و از مؤنه است آنچه باقی بکمال او باشد از بدیهه که بجهت  
دوستی یا غیر غیر مستند یا صلح بخوان میکند یا حرف ترویجی که بان محتاج است میکند  
یا بعتی که بکلیت یا بقتی میخرد یا حیوان سواری که بان محتاج است میخرد یا باده  
فروغ و حقوق واجب صرف میکند یا طایلی اران قهر میکند یا خود بجهت مصیبت یا بوسه  
و جایز است دادن زکوة یا طلا و بزمی که نشسته استی عشره باشد و اگر در آن غنی بود  
باشد و بعد از آنکه میتوان داد و اگر غنی مستحق غیر فقیر باشد اگر وی دار و مؤمل  
پیر یا بجهت یا وصی ایشان زکوة را بفرستد و اینان به نسیب مفضل قبول میکنند  
و اگر چه وی حق حکم شرع بجهت ایشان نباشد پس حق بجهت بجهت کرده اند که باید یکسری که  
مستحقان مفضل است و تمام در امر او بکند مثل ادرش یا بداد او از اهل امانت باشد  
و اما عادت شرط نیست و اگر غنی فقیر باشد بولی دادن بزرگوار و در طایفه

و ادویه و اگر شک بعد از آنکه علم میتوان داد و بولی میدهند و الا یکسری مستحق امور است  
اگر اقامه ای بر او باشد و اگر وی بجهت آن میتوان داد و بولی میدهند و الا یکسری مستحق امور است  
اگر چه او را کسی باشد که مستحق امور را میدهند و میتوان زکوة را بولی بفرستد و او بجهت او زکوة  
بفرستد میتوان داد اگر چه ثمنه ثمنه و صرف و در آن گد و در هیچ یک گد ثمنه میان زکوة  
مال و زکوة فقر و بیکر گرفتن زکوة این اسبیل است و مساکین بودن و در این اسبیل شرط است  
و شرط است و در آن که سفر و سفر مصیبت نباشد و لا بخت و در این او عاگردن خویش  
که سفر سفر مصیبت نیست بلکه با عدم محل مصیبت بودن محل می باید غنای را بجهت لکن بطنه  
مصیبت بودن چنانچه اولی است و هر که را مسافر میگرداند بجهت حققت از این اسبیل است  
اگر چه قصد اقامه کرده باشد و فقر شرط نیست و در این اسبیل پس اگر در ولایت خود غنی  
باشد لکن در ای جا فقر است از فقر کردن در مال خود یا خرج و مسقط زکوة میتوان  
داد و بان و اگر این اسبیل ادعای حاجت بجهت قبول بشود قبول او بدین شد به قسم دیگر  
از مصارف زکوة فی سبیل است و این عبارت است از هر چیزی که بان فقر بکند  
نوعان است مثل کفن کردن مردگان مؤمنین و اد کردن قرض مؤمنین از زکوة و عده  
و حج کردن و اعانت حج مؤمنین و بنا کردن مسجد و تعمیر آنها و اعانت زکوة  
و اعانت محبتین و اصلاح میان قبیله و دشمنان و بیاد داشتن نظام علم و دین و غیر  
مشابه مرفه چنانچه بعضی ذکر کرده اند و اعانت مسافتها چنانچه بعضی ذکر کرده اند و اعانت















در متفق خمس شرط است بنابر افر و شرط است که شش سال در وجوب خمس مگرد و خمس  
آرد و باید قبول است دادن خمس یا نه اقوی عدم خودی است اتم نیست با ملک و اتم نیست  
بویکل و لاکن اطلاق خودی است و اما در خمس اربعه جایز است تا آخرتا سال خواهد وقت ظاهر  
شدن ریج براند که ریزه و برنیزه میباشد یا نه بی فکر در اندیشه و برنیزه است جایز نیست بخیل  
و افران چون و تحول بوجم جواز ضعیف است پس اگر در اثنای سال خمس را بدید بهر مرتبه  
و وجوب بریده و واجب را یکا آورده است و اگر نه ده سال ایا حال قری میشود یا نه  
اقوی این است که نه و اگر در اثنای سال خمس داد و چون سال شد دید که ریج کفایت  
مؤنه اش نمیکند و یا بی دار میباشد نمی تواند از فقر پس بگیرد اگر چه تلف کرده باشد  
بنابر اقوی و اگر در اندیشه پیش از آنکه شش سال که ریج کفایت مؤنه میکند جایز نیست و باید  
خمس بمقتی بقصد و وجوب و اگر بقصد قدرت داد پس معلوم شد که ریج کفایت حال او میکند  
اگر چه این است که اقرار داده مجری است و اگر در اندیشه که ریج کفایت میکند بجهت مؤنه  
او خواهد تا آخرتا بدادن خمس را تا سال سال اقوی این است که واجب است  
انرا باقی که ندارد و تعرف و دان نفوذ و خشن و بخشن و بخوان جایز نیست و باید تا  
سال وقت ظهور ریج است نه وقت شروع بکس بنابر اقوی و یکی گروه در خمس داران  
و گرفتن هیچ است و دیگری وصیت که در افران خمس از را ارض مال افران میکند حصه  
غیر ارام را جایز است نقل از عاقلیکه خمس مردان بهم رسیده بای دیگر اگر متفق و دان بجهت  
باشد بنابر اقوی خواه این مکان دور باشد یا نزدیک و واجب است افران آن حتی

حرف امام را واجب است حرف نمودن غیر حرف امام بمعنی حقان و اما حرف امام را واجب نیست  
حرف نمودن باین طرق که بدینجهت جمیع ارباب مجتهد باید و برسانند باطن و عیان است  
حفظ نمودن و بر تفسیر و حجب فوری نیست و کسیکه حرف امام بآن مبدء مندر است  
در این ایام نه عدالت و نه مردودون و نه صاحب رسته بودن و نه عقل و نه بوی و نیست  
زدن نفس بطنی بجان نمی است که در کار کاذب وقت و شرط است و کسیکه امام را  
باو میداند تقریباته و مراعات کوربا و پیوند زن و عاقران اولی است و هیچکس سواد است  
حتی غیر ائمه و علمای متون و ادو و امامت و حرف کرد در حق آنها باشد امام و فی  
سبیل آن بعضی جایز میدانند لکن عدالت در این شرط میدانند و این قول اولی است  
الکرچه اوجاع است و بر تفسیر حرف بهی با ختم رسانیدن بهم بطاریف واجب نیست  
بلکه باید طایفه کفلس باین آن باید برسانند بقرائن و احوط این است که زیاده بر غیره نال  
ند منته حرف امام را و لکن حجاب این غای از حق نیست و اما این حدیث است که قصه  
قریه لازم دارد و نه اقرب این است که نه لکن اولی این است که از جانب امام صدمه  
قرار دهنده و حرف نیست اعلام معنی که این از حرف امام است و اگر حرف امام را در آن  
تفسیر کند و عطف شود خاص است و اگر غیر مجتهد جمیع ارباب متوجه حرف این  
سهی بقرائن شود خاص است و میدانند خبر غیر مجتهد را و کسلی کند در اخراج و حرف  
این سهم و اگر نتواند مجتهد برساند بعضی تجزیر کرده اند که غیر مجتهد از امر است و مندر و در  
ان لغو و اشکال است فصل در بیان روزه است و اما که واجب است روزه بهر

کسی که هلال ماه رکت رمضان را ببیند اگر چسبی و بکوبد بر او بنده حرامه عالم نیت شهادت  
ازتر قبول کند یا نه پنجمین ثابت میشود و کل نیتن سی روز روزه سابق و شیع و شهرت و علم از او  
حاصل آید و اگر علم حاصل نشود از آن ثابت میشود و بنا بر اقرب و دور حصول علم شیع و قری  
میان شهرت و میان زمان یا مردان یا کفار یا مسلمین یا بدعتیست خواهد حکم شرع حکم آن  
کند یا نه و در ثبوت هلال مبارک رمضان بدو شاهد عادل احواف است از شهر و اهل آن  
که ثابت میشود و خطی خواهد از داخل عید باشد یا خارج حرامه ایر باشد یا مافی و بکوبد باشد  
یا نه این در وقتی است که علم بخطای احواف روشن باشد یا نه و الا قبول نمیشود و اگر خطای  
ایشان یا دروغشان باشد عدم قبول قول ایشان شد یا قریب باشد بلکه در صوفه  
شک نیز درویش است که طش مثل این صورت باشد و ضرورتیست که اقامه شهادت  
در پیش حکم نبویست این مرد هر کسی بشناسد و اقامه شهادت نماید هلال ثابت  
میشود نزد او حرامه هلال رمضان باشد یا نه و ثابت میشود هلال شهادت میکند و  
و بنده شهادت زمان خواهد تنها شهادت دهد یا مردان و نه شهادت بر شهادت  
و چنانچه تصحیح کرده اند که اگر روشن بدست شهادت حوزر اشباع علی ترا در بدو و  
علم گفته شهادت ایشان قبول است و البته هیچ از حضرت امام جعفر صادق را رواست کرده اند  
که راوی سؤال کرده که چند نفر حرجی است در روزه هلال آن حضرت فرمود ماه رمضان  
فرض نیست از تر این ای کسی بظن و تخمین ادعا میکند روزه هلال این بت که چند نفر  
بایستد پس یکی کوبیدیم و دیگران کوبیدند بیدیم اگر یکی ببیند صد نفری بنده گفته اند که صد نفر

چندین در آن فرقی چند جایز نیست و در بعضی احوال اگر در اسان عقلی نباشد کمتر از پنج باشد و اگر در  
عقلی باشد کمتر از چهار نفر و اگر عقلی باشد در اسان قبول می شود نه جد است و و سرور که داخل شود  
و در هر دو شود از هر دو عقل باین روایت خالی از توفیق نیست و اگر در احوال حضرت یا شیوال از در  
عالم شرع بهینه شرعی ثابت شود حکم باین گونه عکس ناقض است بنا بر اقرب پس بجز حکم  
ان بهر کس لازم نیست که خود را شاهد بدو بخودش ثابت شود دیگر در ثبوت و نزد حکام  
نیست تا خودش حکم نماید بنا بر اقرب و در هر دو است که یک حکم بهینه باشد پس اگر حکم خود دیده  
مشکوک کند فاشه ندارد و حکم او ثابت باینکه دیگر حاضر ندارد و اگر غیر مرتبه جمیع اشهر ابله حکم کند  
نمی تواند و همچنین اگر در اجتماع و دشواری شک باشد ثابت نیست و احوال بگوید که کتاب  
مخصوص است و احوال بگوید چنین نیست و نیز این مورد از این بعضی اعتبار کرده اند مثل طرف  
رفتن و مغرب کردن نماز شفق و غیر ذلک اعتبار در بینا شد اگر دو یا سه یا چهار نفر  
در یک محل و مثل حج عمراسی روز یا سه حساب بود و اگر در هر یک یا دو یا یکی یا چهار نفر یا سه یا چهار نفر  
یا اکثری و نیز اگر ثابت نبود که در احوال جاهه دیده شده حکم شخص شدن احوالی را  
که در دیده اند اقرب همین است حکم شخص باطل باین بعد و احوالی که نزدیک باین بهینه  
پس اگر کسی در بینه بود مثلاً و شب جمعه ماه را دیدند و نفر کرد و در شب بجز اسان  
و در هر اسان شب شبانه را دیده اند کسی و دیگر فرد را دیده و بسیارند و اگر عکس  
باشد ثابت و نه روز و در بعضی و در تیره و بعد از اختلاف در حکم علمای است و در حال  
احتمال در این موارد اولی است و در بین کسی که شک می شود که آیا از معصومان است یا نه







اگر چه از ایشان نیز سبب باشد و بان اذن لغفل مدلوله باشد و اگر اذن داشت و درین روز  
 اذن بر طرف شد باقی بودن بر روزه حرام نیست و مکروه نیز نیست و اگر بگویم اذن را در وقت  
 بجز از وقت اول کلام بودن آن روزه جاری نیست و بنا بر حقیقت روزه است با کراهت و اگر اذن  
 در نماز و غیره صحیح بی اذن و لدن نیست بنا بر اقوی و در روز و همان بی اذن همان را در  
 صحیح و مکروه است بنا بر اقوی اگر چه مکروهی در روز و همان در این بی اذن همان مکروه  
 و زن را صحیح نیست روزه که مطلق بر روزه سنتی بی اذن مؤید بنا بر اقوی خواه زن و خواه  
 باشد یا مضطرب خواه مضطرب باشد یا ناسخه خواه تصرف کرده باشد یا نه و اگر طلاق داده  
 باشد اذن ضرورت نیست اگر طلاق رجعی باشد یا در عده باشد یا عده بر عدم محرم روزه  
 حرام بر عین باشد یا نه اقوی این است که حرام نیست و چون اذن ضرورت پس اگر بگویم اذن  
 بی اذن روزه بجز در روز و شبی نیست و اگر معلوم شود که از راه مبارکت رمضان است  
 یا به قصد کند و اذن مؤید در روزه واجب ضرورت نیست بلکه اگر منکر کند نیز میتواند روزه  
 بگیرد اگر چه واجب موعود باشد و حصول اذن بجمیع اوقات یا بوقتیکه از کلام آن حاصل شود  
 نه به جز این و بجز اینها وقت که اول ثابت میشود و بعد از آن ثابت میشود و در اینها وقت  
 زمان نیز ثابت میشود و اگر کسی هم رسد که بی اذن است و صحیح نیست روزه بجز بی اذن  
 اقامه روزه است و بی اذن باشد خواه آن پیش یا بعد باشد یا باقی باشد خواه آن روزه باعث ضعف  
 او از قدرت است یا نه و بی اذن و غرض میان اقسام سه روزه است و اگر ایش صغیر باشد  
 عدم اذن شاید ازیب باشد و همچنین اگر سبب روزه باشد نیست بر روزه سنتی **فصل**

در این

در بیان اذن از آن اسماکت باید کرد از آن جهت خوردن و آشامیدن است بهر حال که باشد بهر  
 طریق از خوردن که باشد و بقیه غذا که درین وقتان مانده اگر فرو بر و روزه پیش یا بعد میشود  
 بلکه بعضی قیاح کرده اند بوجوب گفتار نیز اگر چه فرو برده باشد و اگر شک کند که آیا آب و شش  
 مشکی بر خورده یا چرک و در آن مشکی باشد یا نه باید واجب است از این برین اندازد یا بقیه  
 فرو برده در آن اشکال است و اقرب جواز فرو بردن است اگر چه غلظت بان نیز داشته باشد  
 لکن اینجا طرادر آن ترک گفته واجب دهن اگر از دهن جدا شده باشد اگر از خوردن  
 باشد میتواند فرو برده از آن اگر چه بسیار باشد اگر چه مرض مزه آن بشود یا نه یا شربتی  
 یا گوان مبدل شده باشد بعضی گفته اند که اگر بطریق عادی بنا شد یا بهر دهن کرد و آن  
 ضعیف است و اگر زبان را بیرون آورد و بعد داخل بردی که بر او چنان نمیشود میتوان فرو  
 برد و اگر سبک ریزه یا گوان در دهان کند و بیرون آورد و باز در دهان گذارد آن آبی  
 که بر آن است اگر سبک است بنا شده نمیتوان فرو برد و اگر فرو برد روزه اش باطل است و اگر  
 آب دهن بریزد بهر چه به دست بخورد از آن اگر چه روزه اش باطل میشود بلکه ناسخه  
 میشود و روزه پیش یا بعد بر آن آب و آن اگر از دهن جدا شده باشد مضطرب و این گفته  
 اگر چه هم گفت اقرب این است که بماند پس بی ضرورت ضرورت این اگر چه ضرورت بر لب  
 باشد و اگر آب و دهان از دهان بیرون آید و لکن مضطرب باشد بی که در دهان است اقوی  
 این است که آنچه از دهان بیرون آید فرو بردنش جائز نیست و آنچه در دهان است  
 جائز است ضرورتش و لکن اگر این است که بقیه را بماند و خوردن آب دهان غیر

جائز نیست و باعث افطار میشود اگر چه در آن با شکرش باشد بلکه اگر از بیرون دهان فرو  
 برده باشد بعضی گفته اند که روزه است اما بکندن زبان و غیره عشاء  
 روزه نیست و اما بکندن آب و دهان او را فرو بردن و اما مضطرب و عادی که در بیرون  
 بی اذن و عادی که بی اذن بی اذن فرو بردن آن باعث فساد روزه نیست و اگر  
 چه تواند از بیرون بیرون کرد بنا بر اقوی و اگر بی اذن بی اذن افطار برین آن روزه را  
 ناسخه نمیکند و عشاء بلکه گفته اند نیز واجب میشود بنا بر احوط و اقوی و همچنین مضطرب  
 پیش از آنکه بی اذن و مان آید فرو بردنش ضرر ندارد و بعد از آنکه بی اذن دهن فرو بردن  
 آن باعث فساد و عشاء میشود اگر چه باشد بنا بر اقوی واجب بر شش که از سینه فرو بردن  
 جز عشاء بان باشد فرو بردن بلکه اگر عشاء آن باشد نیز باید عشاء بخورد از آن که واجب  
 است از آن و رعایت قوت است و اگر جمیع طرaces شود و قوت فساد باشد باید از آن  
 بماند از آن و اگر فرو برد روزه اش باطل و عشاء لازم است و اگر از عشاء خاند که  
 واجب است بیرون کردنش بنا بر اقوی و ناسخه نمیشود روزه بکندن اکثر وجوب و بدین  
 طعام طلق و چشیدن آب کوشش مثلا و بلبه بر جزئی که بکشد نرسد باعث ابطال  
 شدن روزه نمیشود خواه در حال اضطراب باشد یا نه خواه مرده باشد یا زنده بلکه اکثر عشاء  
 نیز مکروه میماند لکن حکم کراهت بخشد و بکندن است و بی اذن نیست و اگر چه را  
 بجا و بی اذن عشاء فرو برد بعضی گفته اند که عشاء آن عادی را کرده پس بکشد ضرورت  
 بهر احوط واجب است و اگر چه عشاء صحیح کرده قضای لازم نیست و احوط این است و از

بجهت مضطرب روزه است و از آن منی است بعد از طلب کردن آن خواه بی اذن کردن یا با  
 خود باشد یا بی اذن کردن یا غیر آن باشد یا بی اذن کردن یا بی اذن باطل است و اگر طلب کرد  
 و لکن از آن روزه روزه باطل است و اگر چه طلب آن اگر چه بطل است باطل خود باشد یا نه  
 در آن اشکال است و اگر کسی بی اذن بی اذن باطل است و بی اذن در آن باطل است و اگر کسی  
 ندانسته باشد پس از آنکه روزه اش ناسخه است بنا بر اقرب خواه باطل خود باشد یا  
 باطل خواه از عشاء و شش بوجه باشد از آن منی بجز ابرس یا نه و قول بجهت فساد است  
 بلکه اگر بجز بی حیوانی را منی کند و از آن شود از آن منی حکم دارد بنا بر اقوی و همچنین است  
 اگر چه عشاء و بی اذن کردن از آن شود بنا بر احوط اگر چه باطلش باشد و اگر چه عشاء و شش از آن  
 منی بجز از آن عشاء باشد و اگر موقوفش بسیار باشد بجز کوشش غایب دانسته باشد که از آن میشود  
 بهر دهن بعضی گفته اند که اگر حرام است بکشد و اگر مکروه است و این وجه است و اگر  
 کوشش دهد بکلام کسی و از آن شود او را روزه اش باطل میشود و بنابر لزوم و احوط  
 ابطال است و بنا بر این فرق نیست میان اگر صاحب اواز مرده باشد یا زنده حال آنکه  
 شنیدن آن اواز با حرام از عشاء منی شنیدن اواز یا نه و اگر نظر کند به بی اذن  
 و قصد ابرس منی بکشد یا نه پس از آنکه شود او را از آن منی است که روزه اش باطل است  
 مضطرب و همچنین اگر سوزنی را بخواهد و از آن شود او را عید ابرس منی اذن هم ابطال  
 روزه است و احوط لا راز که نباید کرد و بی اذن باطل میکند و اگر در روزه حرام شود و عشاء  
 باطل میشود و عشاء روزه موقوف نیست بر آنکه غسل را فرود بیاورد بلکه اگر غسل را بجا نیاورد



















حضرت پیامبر است و نیز و لغیرهم میگویند که چون حق از ایشان جدا شد و از ایشان جدا شد  
آن شب بود ایشان خوابیدند و ای بر روی پاک داشت تا از گشت برآید تا غایت و ای  
نورگون و حضرت زمان میآمد و از فرموده است که حضرت حق سبحانه و تعالی مبارک گردانید  
برای امت من با عدل و در شنبه و چنانچه را و برای جمیع کارها خوب است خصوصاً منکر کردن  
که در احادیث معتبره آورده است که اگر در روز شنبه سسکی از گوی و غلطه از حق او را  
یا کسی خود بزرگوار داند و بدو ایش نهاد و حضرت امام حسین علیه السلام در این روز در  
شبه است و قوی از صبا دان بنی اسرائیل که در این روز ما میگویند که صورت معجزه شده  
و از برای ناخن و شارب گرفتن خوب است و بنی وانی شده است که شنبه را دعوت  
میکنند چنانچه میان جمال و عوام الناس متعارف است و درین روز آورده است درین  
اصحاب البیت که را در پیوسته و در حدیث دیگر آورده است که من و شارب در  
روز شنبه و شنبه دیگر از روز و در چشم عاقبت باید و در روایتی آورده است  
که گمانت کردن در روز شنبه مورت خف است و عقل زراعت را خوب است  
و قوی است که نوبت و در نوبت و سرزبیدن و ناخن گرفتن در شنبه و شنبه  
در شنبه خوب است و میگویند که در شنبه ناخن گرفتن آنگاه در اصاب می انداخته  
این قول اصلی ندارد و ابو الجان را حق درین روز آورده است که در شنبه متعلق است  
باقاب و عرب از اول میگویند و عربی ایوم الدنیه و عید لغاری است از ایام عید  
و درین روز حق بنی اسرائیل نموده و درین را از عید و و بانه است برای آنکه کار

در

و در حق و در سیم آید از روایت کرده که عذاب نمود درین روز نازل شده و در حدیث  
واقع شده که نوحه با الله من شرب لوم الاحداث که حاکم الحلی السیف و لوم بر  
اصحاب ایوم الذیتر دارد شده که از ادعای باشد و موافق حدیث معتبره است  
در طریقه عذر دیکشته بسیار نفع است و در حدیث دیگر آورده است که بنای عروسی  
و بنا نهادن و منکر کردن نیز خوب است و درین روز در ایام عید است و در این روز  
و در شادی و در حق تضرع و در این سبب عراق عرب بود از برای نشان من مندر  
پادشاه عرب بنا نهاد و قوی گویند که بنای گنبد ملک خرقان را بر توفیق حکم درین روز  
بنا گذشت روز و شنبه متعلق است به عورت از امیون میگویند و بعلن ایوم از این  
و در این روز که و دواب بجا آورده شده و درین روز فروتن با قیطان از عصب  
بنی اسرائیل از مصر برون آمدند و بر بزرگدین و خشن ترین روز است از ایام عید و در ایام  
سال روز عاشورا از همه روزهای شریف است و این روز محبوب است به بنی اعیان  
که ایشان عید کرده و از آنها سبب شد حدیث امام حسین و و میان این روز را سبب  
میدانند و هم این طایفه و اعیان و مردمان مبارک از برای شرف این روز است  
و طبع کرده اند که چون با برکت است حدیث از ایشان گفته که که دروغ میگویند و همچنین  
نیز از برای روز عاشورا حدیث وضع کرده اند و در روز عاشورا و فرموده اند که  
خود را میگویند و این روز را از احوال و میان و درین عید میگویند و خدا در دست میبندد  
و بدین یکدیگر میگویند و ساز با میزنند خصوصاً عزاب بادیه و اهل زمین بر لطف



آهین روز شنبه متعلق به پنج و دو سال را میگویند یعنی ایوم نشاء و در حق بنی اسرائیل  
و میان است برای آنکه کار و درین روز سیم من عقل علیه عهده و گویند که در ایام عید  
بجرت و درین روز دولت بنی اعیان علیه السلام متعلق شد و مردان معروف به یوان می دانند  
علو بنی امیه درین روز گشته شد و سلطنت علی بن علی رسید و درین روز جبرائیل است  
بسم محمد شده و در حدیث آورده است که منکر کردن در روز شنبه که میان است برای کارها از  
برای عاقبت امر و جود بنی اسرائیل است خوب است و درین روز از بنی اسرائیل و بنا است بنی  
و نه با و هم و ایام و از نه با است با عمارت و مواضع خراب شده و در حدیث آورده است  
که منکر کردن در روز شنبه که درین روز حق بنی اسرائیل را برای حضرت داود و سلم کرده و در روایتی از حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله است که در روز شنبه چهارم با منجم است و یکم با حیات کند  
موجب نجات او را از دروای سال و در حدیث آورده است که در روز شنبه سبب است  
که اگر حیات دران روز و دران ساعت اتفاق افتد خون می آید تا او را اهل کند و در  
حدیث معتبره آورده است که هر که در این روز بخورد و در روز شنبه طلب نماید و در  
روایت دیگر آورده است که در روز شنبه است و درین روز چنانچه متعلق است  
عقار و در این روز را میگویند و ایوم الامریاء و این روز محبوب است به بنی اسرائیل  
که نفع این روزی نموده و اهل سبب است این روز را میگویند و از ایام عید است  
و درین روز حق ارکان اش را از عید و درین روز ملک گردانید و ایام عید را منقول  
احقاف و ایوم شنبه ایام و درین روز در شادی و بنی اسرائیل میگویند

و حوالی آن از عید و در این روز میگویند و بنی اسرائیل از دنیا حیات نموده  
و وفات حضرت امام حسن مجتبی و درین روز واقع شده برای جمیع کارها مبارک است  
و در روایتی برای طلب معاش و تجارت خوب است و در بعضی روایات آورده است  
که در طریقه عذر دیکشته بسیار نفع است و در حدیث دیگر آورده است که بنای عروسی  
و بنا نهادن و منکر کردن نیز خوب است و درین روز در ایام عید است و در این روز  
و در شادی و در حق تضرع و در این سبب عراق عرب بود از برای نشان من مندر  
پادشاه عرب بنا نهاد و قوی گویند که بنای گنبد ملک خرقان را بر توفیق حکم درین روز  
بنا گذشت روز و شنبه متعلق است به عورت از امیون میگویند و بعلن ایوم از این  
و در این روز که و دواب بجا آورده شده و درین روز فروتن با قیطان از عصب  
بنی اسرائیل از مصر برون آمدند و بر بزرگدین و خشن ترین روز است از ایام عید و در ایام  
سال روز عاشورا از همه روزهای شریف است و این روز محبوب است به بنی اعیان  
که ایشان عید کرده و از آنها سبب شد حدیث امام حسین و و میان این روز را سبب  
میدانند و هم این طایفه و اعیان و مردمان مبارک از برای شرف این روز است  
و طبع کرده اند که چون با برکت است حدیث از ایشان گفته که که دروغ میگویند و همچنین  
نیز از برای روز عاشورا حدیث وضع کرده اند و در روز عاشورا و فرموده اند که  
خود را میگویند و این روز را از احوال و میان و درین عید میگویند و خدا در دست میبندد  
و بدین یکدیگر میگویند و ساز با میزنند خصوصاً عزاب بادیه و اهل زمین بر لطف

در



حضرت عیسیٰ مدین روز صورت ترک شد نه آنها بودند که از آن حضرت فاعه اسامی علیهم السلام  
و این بنا در روز پنجمه متعلق است خبری و عجم از مومنان میگویند و بعد از یوم الخلیف  
درین روز عیسه و جبرائیل و ملائکه را از آن پیران آورد و هجرت درین روز  
و دنیا بنا کردند و درین روز اولاد ترک بن یافت و سور و سنجاب را پیدا کردند و درین  
روز یکصد از خلایق پیران رفت و درین روز دریم و دنیا را از سر کردند و درین روز  
پادشاه و در دنیا بهم رسید و درین روز اقامت سید را وضع کردند و روز سارگی است و درین روز  
حضرت رسالت بنا شد و قریبیکر و وضع عیانت و درین روز عیسی معون شد و درین روز  
حضرت ادیس با تاجان رفت و پنجم روز دنیا ست حجب است و درین قضات و ملائکه  
و اعراض حجب کتاب عیاب کرده و البته حجاب درین روز و آمدن از عیسه معون درین  
روز حجاب کرد و در نامه خود و چشم و اصل شد و بر و ای علی علیه السلام درین روز اعراض بر نهاده  
و برای جمع کار با حجب است خصوصاً حجاب کردن موافق احادیث بسیار در پیران است  
که پیش از زوال واقع سازند و برای ناخن گرفتن حجب است بهترین است که ناخن را  
برای روز نهمه بگذارند و در روایت دیگر وارد شده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین امر را  
عیسه از اعراض فاعه به پیران تعلیم نمودند و در روز پنجمه حجاب میگردانند و درین روز  
شده است که هر که در روز پنجمه فاعه و اول روز حجاب کند در روز از برایش میکند و در  
روایت دیگر وارد شده است که در روز پنجمه روز داخل شدن است بر اعراض و بر آوردن کتاب  
بدانکه سزا کردن و در روز نهمه و در روز پنجشنبه که از آنکه فاعه واقع شد و از آنکه

خوبی بنده در روزی که در راه مکه گذرید که خوش دارد و مکرر در راه خرس خیم اندازد و رعایت نماید  
بهر است نیز که در راه بعضی عادت ولادت بر آن دارد و اگر در روزی که در راه می باشد و در روزی که مقبره است  
و خوش است با یکدیگر و باقی شوند و فرزند شود اختیار کردن رعایت نیکی و بدی آدم بنده اولی است  
برادر که احادیث آنها معتبر است و رعایت ستاره و مکرر یکدیگر که خواهد آمد آنرا در آن ایام  
از این گفته که دوست سفر را بر روی نباشد و اینکه گفته اند که عقد و نوح کردن و رسان عبید  
عقل و بعد قربان خوب است اصلی ندارد و شاید که احضار از طریق قائم بود باشد و در روز  
چون عقد باشد و باقی نماند و اگر مفسد اسلام را و از غیر راه باشد که احضار از این جهت  
بوده باشد فضل هم در اختیار است با موهبی دارد که گفته است محم الحرام را از این جهت  
محم نام کند آنکه محم بوده است درین ماه قتل و غارت تر و در عیب و در این جهت  
و به بعضی و چون مسلمان شده نه طلال را کشید گفت اهل بیت رسالت را و ابرار کردن  
توان و احوال و غارت کردن اموال ایشان قائم اند و این ماه مردم است بعضی معتقد  
و برکت نباید دیدن و در روزی که محم تر و در عیب عظیم بوده است فقیه آن میگرداند  
قائل سال مسلمانان است و رسالت حضرت رسول الله ص و در راه است چنان آن  
حضرت را که مغرور بجهت نموده و به شتر نهاده و در حال فرمودند در راه رسیدن اهل بود  
اول حضرت را از محرم فرار دادند که حساب سال در دست باشد و در راه مقام باشد نیز  
که پیش از اسلام در این ماه بابت قربان هر سال را می کشند و شتر مثل اهل سال بود  
که بر سر قیل را در روز و کما می که مغرور و عام الحزن و صلوات بر محمد و آل او و حضرت

الوطالب و وزیر کبیر از میان آنها فوت شدند و عام الخط و عام الکلب و عام الرخص و عام النعل  
از این فرار کردند از این بر طرف کرد و دنیا را بسال بخت قرار داد و همه کرده میان این بغیر از  
اشن عشره که بعد از احباب ایشان است نیز از اول این ماه است و سال نو ایشان از نوروز  
اما این ماه و این روز را بنظم بگفته اند از برای حکایت کرد که و سال رومیان و مبداء  
حساب ایشان را اکثر فرمایند از این خروج کنند رست و حساب بود از خرابی  
بیت المقدس است که بخت انصر خراب کرد و حساب محوس از خرابی کیور است  
و حساب منوره و بر این از بود و حضرت آدم است و دنیا و از یک و حساب دارند  
یکی از سلطنت ابوالرک بن یاقوت است و از غور بجزایر و از غور بجزایر و از غور بجزایر  
و قلیل از دوشاهی خروج بجزایر را مبداء حساب مبداء و حساب بجزایر از  
عروج حضرت عیسی است بر امان و سال یازدهم از دوشاهی طیار رومی و حضرت  
قیس العوس و بر بود و بر دوس و حضرت جبرم بود و قلیل و حکومت بقلعوس و بر دوش  
الطوری و ولایت لوسان و ولایت طراخ و باطن و اهل این از عروج نبی علی بن ابی طالب  
و عثمان و نقای از برای ساختن سد که فی القریه ساخت و اورد و بطن و عثمان  
از حکومت بجزایر و بعضی از فرمانان و در وقت که بگو ای عابد ویری ساخت که از این  
و بر حضرت عیسی بر امان رفت و بعضی از بندگان این از زمان حضرت یونس  
در ولایتان و فرمان بقران حضرت مرگانی است که اعلم نمای فرست و اورد و اورد  
و لغاری است قاطر و از این دانسته که از این باطلی فرمان باب بگویند و حساب



عشق و رنگار از خروج شیخ الابرار معصوم علیه السلام است از ملک العرب از اولاد ذوالقدر  
عربی است و بعضی از غربان شدن سده شمس با و پادشاه یا مهربان عمر و میگردند و حساب  
ارامه و کوچ از بنی اعرابی علیه السلام است از جوانان است که کعبه ایشان و اهلش را است  
بزرگ میگویند که اول علیه السلام که گویا از حضرت علی ساخته شد این علیه السلام است که قبر  
و جمل بغیر در آن است و بغیر تو جمل را یک جیس که کرده اند و بعضی میگویند که این علیه السلام در  
زمان حضرت علی ساخته شده و حساب اهل خاندان و اهل آنجی از زمین تواری است به  
بزرگ کرده و دشت قیاق و مجین المال پیدا حساب تا یک ایشان سه است یکی از بزرگان  
بغیر از آنده و یکی از بزرگان بعد از آن و دیگر از تاریخ خلائی سلطنت ملک شاه سلجوقی حساب  
نیز بیان آنرا داشته میزند و در این است که پادشاه آنجی که مال اعرابی بر سر حدیث در روزی  
محمّد دای حضرت راکب علیه السلام متحاب شد و در این روز حضرت را بر سر و داخل بهشت شد  
و در روز بیانه حضرت سید الرحمة داخل شد و در چهارم این ماه حضرت و در دهم و در بیست و  
خواب شد و در نهم این ماه حضرت موسی از رویای قدیم عبور کرد و معتمد این ماه موسی بود  
که خود را حق اعلام کرده و در نهم این ماه اهل بیت رسالت را که از آن کوفه و شام و در  
گرمی و محروم کردند و در نهم این ماه را سید میگویند که ایشان را لب بر اهل بیت رسالت  
بسته و هم در این روز حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی برود اند و در بیست و روز حضرت عیسی  
و یحیی و در بیست و یکم مرده شدند و در دهم این ماه عقل حضرت سید الهدی علیه السلام و امام سید الهدی علیه السلام  
و در بیست و یکم و سایر شهر است و از آنرا و از سایر میگویند و در نهم اندوه و شیعیان است

و در روز ششم این ماه تجلی قبل از بیت المقدس سجد و ایستاد و فرمودند که این ماه غلبه  
بر صاحب الغلبه نازل شد و روز دهم است و پنج این ماه و نجات حضرت سید عالم السلام است  
**ماه حضرت ابن عباس** این حضرت نام گذارنده است که حضرت دلفت یعنی زردی است که عبارت  
از روز دهم آن رسیدن میوه است و روز دهم آن برکت درختان و ریاضی بود و در سب  
در این ماه میزخندهای خود را میگذارد و چون میفرزند برای غارت کردن بر میگردد  
و حضرت را نیز سبک اعتبار و معنی حضرت گرفته که یعنی خالی بودن است که بعد از هجم اوطان  
و خانه های خود را میگذرانند و حرکت میگردند و خانه میگردند که در او این ماه حرکت  
کردن از مقام خود بهتر است از سفر کردن و در او این ماه سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام  
داخل دمشق گردید و این روز را یعنی نقل حضرت امام زین العابدین علیه السلام گرفته اند و در روز ششم  
ایمان مسلم بن عقیده علیه السلام از جانب یزید و ولد انرا و در کعبه را سوخت و در او این ماه  
ایستاد و غروب کرد و دستهای را با پیش سوخت و مسلم سردار نوادگان ابن امیون  
و با این سپه روان روز دران خبر السلام جنگ کرد و درین روز حضرت عباس علیه السلام شهادت  
سیده و در دهم این ماه برداشت و در کعبه حضرت امام حسن علیه السلام دفن یافته است و در  
حضرت کاظم علیه السلام درین روز خود و فرزند این ماه و حضرت امام رضا علیه السلام و نجات یافت و روز  
پنجم این ماه اهل بیت رسالت داخل مدینه شدند و درین روز جابر بن عبد الله انصاری  
بگریه آمد و حضرت سید الشهداء را از زیارت کرد و کسی قبل از آن نیامده بود و زیارت  
کردن آن حضرت و در بیت و ایمانها امارت و خلافت این است و باطل و عباس

رسید و در سال صد و سی و دوم هجری اجماع مروی از زبانی ایشان در همان سبب گشت  
و غیر آنست متعاقب غلبه شد و دو شب از این ماه در حضرت رسالت پیغام حواله حضرت امام حسن  
و فاطمه یافتند و در روز اربعین ماه ملاکوهان کوفه را حراب کرد و در اربعین روز شام قتل  
عام کرد **روح الامری** چهار بار بود این ماه و ده ایامه و دوازده و در اول این ماه وفات حضرت  
امام حسن علی کرم الله است و اقامت حضرت فاطمه علیها السلام رسید و در شب اول این ماه حضرت  
رسالت پیغام از مکه بجهت هجرت کرد و در سال سیزدهم هجرت دان شب هجرت بود و حضرت امیر  
مصلحت از عید مدین شب بیستم از این محنت خواهمد و حضرت رسالت پیغام در غم  
تشریف بردند و در همان شرفان بر دروغا راندند و حضرت سر روز دروغا راندند و در روز چهارم  
سروان آمد و متوجه مدینه شد و در روز دهم این ماه داخل مدینه شد و یک روایت روز  
ششم این ماه حضرت امام حسن علی کرم الله است وفات یافت و در نیم این ماه عقل عین الحجاب  
علیه السلامه و الغراب است و این عقل مخالفت دارد و با یکدیگر از باب سیر و توالی که ضبط کرده  
الحکامی سیر عقل این ملعون را در چهارم ذی قحمر مرانده و مستند شمع و در روز نهم حدیث صحیح  
طیغ است و این عید بزرگ شیعیان است و اما این او پس و شیخ مفید علیها السلام بعضی  
از عقلای شیعه میگویند که آن حرام را ده در روز دهم چهارم ذی قحمر است و در این یکنیم  
راست و در دهم این ماه ترویج حقوت خدیجه رقیه امها بجهت سید المرسلین و تمام علیین  
و محطاب تجلیاب این هر مصطفی صو را در او رخ شد و آن حضرت در آن وقت بیرون آمد  
داشت و بیشتر گفته اند و چهارم این ماه بزرگ ولدان را تا یکجمله و حمل شد و در آن وقت

از کس اوصی شست سال گذشته بود و خلافت نافع او دو سال و نیم کمتر بود و درین روز حضرت  
رسالت بجای آمد و در آن یکشنب بود و عبداللہ بن ابی سرائج را چار نفر دیگر بنیستاد و بجزیرہ را  
البراقی سر اراد کرد نه شوهر حقینہ بنت عی الحلب و در حوض ابن مہلول حضرت رسالت پیام  
عالمه عبدالمطلب بطریق شریف و کائناتین در روز دهم ابن مہمیدالدینہ و در حوض ابن مہمیدالدینہ  
حضرت عمار و ابی بکر بود و در ایام ابن مہمیدالدینہ حضرت ابرہہ علیہ السلام با نمرود و در حوض ابن مہمیدالدینہ  
حق بنیشتہ را فرستاد و نمرود را کمر بنیشتہ را کمرش اہلاک کرد و در روز دهم ابن مہمیدالدینہ حضرت  
علیہ السلام بکشت جانور رشت و در بیت و در بیت سدا اقام شد و بعد از آنکه سدا اقام  
در ایام کلاک کردہ بودند و در بیت و چهارم حضرت حمزہ علیہ السلام و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
ابن مہمیدالدینہ و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
عسکری بکشت و در پنجین مہ الملک علیہ السلام بکشت و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
در ششم مہ بنیشتہ و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
و در دهم مہ بنیشتہ و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
اربا کہ ششم میدانند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
رسید و صاحبین و لید و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
بود کہ اسب بخاک کرد و شدت سرما بود و جادای الاول را جادای ثانی را جادای  
سند بنیشتہ را برای اکل اول بنیم از مہمیدالدینہ و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام  
ابو عبدالمطلب السلام با نمرود و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام کلاک کردہ بودند و در ایام



















افرسال کسی بر پادشاه فرود کند و در نواحی مشرق و بعضی از فارس را ببرد و بکشد  
 در بلاد جبل بسیار باشد و بر دوات دیگر در آن سال فراوانی باشد و شرعیات بسیار  
 و بر دوات دیگر در آن سال باران فراوان باشد خصوصا عید و عید و باقی و نهر خارا  
 و عمل فراوان باشد خصوصا در فارس و همدان و اراکان و زرت در هند و فکند بسیار  
 شود و زردانو و سایر میوه در بلاد فارس و بلخ و شام و کابل و هند و خزینه و جبار در کابل  
 مشرق و عمان و یمن و در این سال خزا و میوه و گوشت و روغن فراوان باشد و لیکن  
 نزد و میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف هند و آنگه تریه مغرب کم بسیار  
 باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در میان زراف و قتر و قمر بر زبان بسیار شود  
 و در میان کینه و بعضی از بلاد و اطراف کذب و تروت و بیل کم باشد و بین  
 سبب مدت دوا و در بعضی عظیم بدید و میوه و جوی پادشاه در جبارانک باشد  
 و کم در بلاد جبل و اطراف در بسیار باشد و جوی و میوه در کم  
 معطر بسیار و از آنی باشد و از آنی در آن بلده طبع هم رسد و در میان شایع و عرسه  
 حادث شود و جبار از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس و هم و هر اس عظیم  
 از بعضی سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف مشرق با جنوب از بعضی اصحاب  
 برود رود و غفلت که بی از ارقاب و ده مخفی کرد و در مردم خطراب بدید آید  
 و آن کم و در شرقی باشد و پادشاه مشرق کسی خراج کند و جباران لیست برود  
 و در شرقی دردی باشد و برسد و اینجای از او نیاید و بر سال که اول ماه قمر **دین**  
 الهی

**سده شصت** باشد و در میان بسیار باشد و پنج و برف بسیار باشد و در بلاد جبل  
 و جبار مشرق و شام عاده در استان ظاهر شود و از آن غنی بسیار برسد و بر پادشاه  
 صاحب خراج قوی خراج کند و پادشاه برایشان غالب آید و در زمین فارس بعضی  
 از غنایان است باید و در آخر سال خراج کران شود و بر دوات دیگر در راحت بسیار  
 آید و در آن بسیار بار و فصل با نیکو گذرد و میوه در بلاد جبل و تن بسیار باشد  
 و کم و در بعضی از آن باشد و آب فراوان باشد و آب فراوانی در استان بسیار  
 و در بعضی بسیار و در بلاد فراوان باشد و در آن کم آید و در آن آفتی هم در بلاد  
 و در میان بلاد فارس از پنج مرز است است برسد و میوه درین سال بسیار باشد و در کم  
 باشد و در کوهان و سبز و باد بسیار باشد و در خزا و اول سال در جمیع بلاد در آن باشد  
 و در کوهان و در آن باشد و عمل فراوان و خزان و خزا را آفتی برسد و در کابل  
 بسیار شود و آفتی از سر و کابل و بقیه مغرب برسد و در بعضی از شهرهای کس بر پادشاه  
 خراج کند و در پادشاه و ترک اصطلاحی حاصل شود و در میان عرب و در بلاد  
 قتل به بدید و شیخی از مشرق مغرب کشته شود و در میان عرب و میوه ایشان در آخر  
 سال مرگ بدید آید و در استان ستره دم داری پیدا شود که علامت جنگ و کرائی  
 باشد و در بعضی عظیم ظاهر شود که علامت طاعت بعضی از آنرا باشد و در بعضی هم  
 قتل هم رسد و در آن که اول ماه قمر **دین جهان** باشد و در میان و وسط باشد  
 و در بعضی از آنها میوه بار و غلات و میوه در بلاد جبل آفتی برسد و در شرقی

از آن باشد و پادشاه بر دشمنان ظاهر شود و بر دوات دیگر در میان بسیار باشد و اکثر اهلی میزند  
 و پنج مرز است اهل شام را آفت کند و در آخر سال قتل در میان مردم شام هم رسد و باران درین  
 سال بسیار بار و در بسیاری از نقاط هم رسد و در میان خراج میزند و در بعضی عظیم  
 ظاهر کرد و باور می شود و جباری بسیار باشد و در آن لیکن بسیار میزند و در آخر سال در  
 ناپدید و نارس مرگ بسیار باشد و در میان جبار و در میان شکاری بسیار باشد و در کابل باشد  
 و جمع و شری و محال بسیار واقع شود و در شرقی کرمی هم رسد و شایع در میان  
 هم رسد و در فصل ناپید ماری باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد و شایع  
 و عظیم و میزند و بلاد وین از خوف قتل و غارت خراب شود و با میوه شود و در میان عرب  
 و پادشاه کشش بسیار شود و باوشال نوز و متاعها و جبار کران شود و کائنات از آن باشد  
 و در شام و در میان از آن باشد و در میان عرب و جبار هم رسد و جبار غالب شود و پادشاه  
 مردم میزد و در شرقی از غرب میزد و مردم و پادشاه بسیار میزند و در فصل با نیکو میزند و در بسیار  
 و اختلاف در میان سلاطین هند هم رسد و قضا در بعضی و دوات فارس حادث شود  
 و بر سال که اول ماه قمر **دین** است و در میان شایع و عرسه  
 مشرق کندی و جبار بسیار باشد و در اول و آخر سال بسیار باشد و مردم را  
 بر میانان غلبه هم رسد پس عرب برایشان غالب شود و در زمین سینه شکاری  
 واقع شود و پادشاهان عرب معطر باشند و بر دوات دیگر در اول سال با نیکو  
 کم شود و بر دواتی باران بسیار باشد و در آخر سال بسیار شود و غلات و میوه در آن

طایفه جبل از آن و در میان و در آن باشد و در میان سال نیکو باشد و شکاری بسیار  
 شود و در وقت قتل کران شود و آب بیل طاعتی کند و مردم بر میانان عظیم  
 و میانان برایشان غالب شوند و جنگ بسیار شود و شایع که یکی از شایع ایشان کشته  
 شود و در بعضی از شهرهای کس بر پادشاه و در میان شکاری بسیار باشد و در کابل باشد  
 و در میان بسیار شود و در میان و در آن وقت بر او در حکم بر جباران کم کنند  
 و پادشاه میزند و نوز و در میان را بکشد و در بلاد طاعت و قتل از آن قتل میان جباران  
 و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب کرد و در بلاد جبار و اطراف آنها  
 کارزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال میان سلاطین قتل حادث شود و در  
 بسیار در آن بلاد این سبب ظاهر کرد و در جبار در بلاد حادث شود و در میان مرگ  
 و در میان کابل بسیار باشد و لیکن کوهستان فراوان کردند و شایع که در وقت  
 و یک حکم قسطنطنیه که پادشاه استبول باشد و در آن کشته و پادشاه میزند و در میان  
 او را خلق نماید و ولایت عجم جباری بر او و در آن پادشاه و پادشاه او و در میان  
 مردم کم باشد و در میان از شکی معاش نفعان آید و در آن در میان طایفه جباران  
 شود و در عرب بر جبار و بی کشته و غلبه بسیار بر کشته و ولایت ایشان را جبار  
 کشته و در میان بر و میان بتان و بعضی اماکن از طرف اولیای میزد و در  
 و پادشاه عجم در اکثر جبار شود و باران در وسط سال بسیار بار و میوه عظیم  
 و در میان بسیار باشد و در میان اطراف بر پادشاه برودن آید و در میان طایفه جباران



















یکشنبه **ادب** از پیش کیشام است طول این دریا بطرف شمال دولت است و به سمت  
 دیگر متصل باشد دلیل بر این است که از میان مغرب و روس از راه شمالی به سمت  
 میوان رفت **بحر عمان** این دریا بزرگ است و در آن کشتیها و کشتیهای بزرگ  
 و جوار میوان درین آب غرق شده و کشتیها و کشتیهای بزرگ و کشتیهای بزرگ  
 زمین میوان رسیده است و مردم را بهر آن در سال و سال از راه خرمشده باشد  
 به خاطر صایه عرض این دریا و غرض این است و طول این میان مغرب و شمال  
 و میل این زمین بنا فاصله است و در جزیره صومعه و از **بحر طنج** دریا طنج  
 اما عرض دولت فرج نیست و کشتیها در آن صدمه در می بیند و دیگر  
 بر زمین جنوب رود و در طنج و کشتیها و درین مغرب و کشتیها و کشتیها  
 از پیش طنج است و عرض و دریا و فرج است و طنج در جانب شمال باشد و کشتیها  
 نیست **بحرین** این بحر صومعه است هم از کشتیها و در شمال اراضی مغرب  
 از وی منشعب میشود و انبساطی وی در حدود مغرب و کشتیها باشد و اهل کشتیها  
 در سواحل این معین **بحر حجاز** دریا بی بزرگ است و در کشتیها و کشتیها  
 خود در آن است و هم عالمه طنج داده درین دریا و کشتیها و کشتیها  
 با آن جهت دریا الماس خوانند که جزیره الماس در میان وی افتاده است **بحر شمال**  
 این دریا در زیر قطب شمال و قعران معلوم نیست و هم درین دریا بسیار است  
**بحر بحاب** دریا است در ولایت ترکستان و بوسه دغان و کنار برابای سر

ان

ان ایستاده باشد و غرض در میان این است که جزیره اوم و در جزایر این دریا بسیار است  
 بحر عظیم است در دریا مغرب واقع است و جزیره با قوت درین دریا بسیار است و این دریا  
 در نظریه و فواید بسیار است که درین نقطه قبضه رسد از آنجا که با جوج و با جوج  
 شود و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
**بحر و طنج** طنج از شرق تا مغرب و در دریا و فرج است و عرض این دریا یکصد و  
 چهار و در نقطه صومعه و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 خازم واقع است و طنج از شرق تا مغرب و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 است فرج است و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 ای درین کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 و طنج بنا شده **بحر فارس** منشعب از بحر مغرب است و در دریا و فرج است  
 و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 این ایستاده است میان دو کوه شام و کوه حضرت طنج علیه السلام و در این ایستاده  
 درین کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 دریا بی بزرگ است و در این ایستاده است که در این ایستاده است و در این ایستاده است  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها

**بحر طنج** از پیش کیشام است طول این دریا بطرف شمال دولت است و به سمت  
 دیگر متصل باشد دلیل بر این است که از میان مغرب و روس از راه شمالی به سمت  
 میوان رفت **بحر عمان** این دریا بزرگ است و در آن کشتیها و کشتیهای بزرگ  
 و جوار میوان درین آب غرق شده و کشتیها و کشتیهای بزرگ و کشتیهای بزرگ  
 زمین میوان رسیده است و مردم را بهر آن در سال و سال از راه خرمشده باشد  
 به خاطر صایه عرض این دریا و غرض این است و طول این میان مغرب و شمال  
 و میل این زمین بنا فاصله است و در جزیره صومعه و از **بحر طنج** دریا طنج  
 اما عرض دولت فرج نیست و کشتیها در آن صدمه در می بیند و دیگر  
 بر زمین جنوب رود و در طنج و کشتیها و درین مغرب و کشتیها و کشتیها  
 از پیش طنج است و عرض و دریا و فرج است و طنج در جانب شمال باشد و کشتیها  
 نیست **بحرین** این بحر صومعه است هم از کشتیها و در شمال اراضی مغرب  
 از وی منشعب میشود و انبساطی وی در حدود مغرب و کشتیها باشد و اهل کشتیها  
 در سواحل این معین **بحر حجاز** دریا بی بزرگ است و در کشتیها و کشتیها  
 خود در آن است و هم عالمه طنج داده درین دریا و کشتیها و کشتیها  
 با آن جهت دریا الماس خوانند که جزیره الماس در میان وی افتاده است **بحر شمال**  
 این دریا در زیر قطب شمال و قعران معلوم نیست و هم درین دریا بسیار است  
**بحر بحاب** دریا است در ولایت ترکستان و بوسه دغان و کنار برابای سر

بحر طنج از پیش کیشام است طول این دریا بطرف شمال دولت است و به سمت دیگر متصل باشد دلیل بر این است که از میان مغرب و روس از راه شمالی به سمت میوان رفت

ان ایستاده باشد و غرض در میان این است که جزیره اوم و در جزایر این دریا بسیار است  
 بحر عظیم است در دریا مغرب واقع است و جزیره با قوت درین دریا بسیار است و این دریا  
 در نظریه و فواید بسیار است که درین نقطه قبضه رسد از آنجا که با جوج و با جوج  
 شود و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
**بحر و طنج** طنج از شرق تا مغرب و در دریا و فرج است و عرض این دریا یکصد و  
 چهار و در نقطه صومعه و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 خازم واقع است و طنج از شرق تا مغرب و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 است فرج است و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 ای درین کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است و در دریا و فرج است  
 و طنج بنا شده **بحر فارس** منشعب از بحر مغرب است و در دریا و فرج است  
 و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 این ایستاده است میان دو کوه شام و کوه حضرت طنج علیه السلام و در این ایستاده  
 درین کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 دریا بی بزرگ است و در این ایستاده است که در این ایستاده است و در این ایستاده است  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها  
 کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها و کشتیها













کهستال کرد از حضرت امام محمد باقر از کوفه آفتاب در وقت ظهر که یک سب و در یک مکنه  
و حرکت میکنه از جهت حرکت فلك فلك از حرکت در رفته که به حضرت جسته و در آن تو و چه  
مشکل است مسئله آنرا فلكیت جواب داری به رتبی که چون آفتاب طلوع میشود و مکنه از  
اورا یک جانب بالا میخیزد و در روز روشن و کوفه انداز میخیزد از اوقات با هر روز روشن و یک جانب میخیزد  
مکنه در پنج روز از روز روشن و یک جانب میخیزد چون کعبه کوچک و کعبه و فلك غریب فلك اطلس  
و دو حرکت دارند یک حرکت به سمت فلك اطلس از مشرق یک جانب میخیزد و یک جانب میخیزد  
یکدو حرکت مکنه و حرکت دیگر از مشرب یک جانب مشرق است و آن در مشرب میخیزد  
چرخ در است تقریباً یکدو است و این حرکت میخیزد و این کوفه از اوقات با هر روز روشن و یک جانب میخیزد  
پس در آن روز چون میان اسان میرسد یکدو از اوقات با هر روز روشن و یک جانب میخیزد و یک جانب میخیزد  
طری که یک جانب میخیزد است می افتد و یک ظاهر این حرکت و ولات میکنه که کش را فلك در  
باشد و ولات باشد کرده اند فلك است و برادر از جهت فلك این نیز گفته اند و این حرکت  
طلوع آفتاب با طراف عرش میبرد و این وقت تسبیح فرنگان حالان عرش و در فلك  
سموات است و در این است فرنگان همه مشغول این تسبیح میشوند که مرتبه خداوندی  
که از این انقیاص برست و همه کلمات موصوف است و است خداوندی که غیر  
ان محمود و خداوند مطلق و سببش میگویم خداوندگار که گفته است از آنکه او را  
زنی باشد یا فرزندی چنانچه نصاری هر یک را از زن خدا و عیسی را فرزند او میدانند و از او  
خاص صفات را بدیه باشد و از او صفات خداوند و سوره است او را هرگز نشناختند

در پادشاهی مسوده است اورا کنی که رخ زلفت و دجاری از او کند و خداوند خود را برکت  
کردان بهرگز عظیم پس چون زوال آفتاب شد و آفتاب میل بر سمتی کرد و در مکان آن است  
سر مد و سکن و حرکت می نماید آفتاب را هر دو بکنند و حرکت آفتاب بر سمتی تا زوال او  
بمداران قرار بگیرد و حرکت اعلی و اخص می شود و در سمت دیگران حرکت می رود که چون با  
الهی آفتاب تا وسط السماء حرکت کرد و حرکت دیگر آفتاب اقدس الاهی که زایل شود و  
حرکت آفتاب می بیند یا کند و چون تا وسط حرکت می کند تا و الله تعالی **فصل یازدهم**  
در بیان معرفت لیل عربین مختصر از حضرت صادق علیه السلام که که یک چیز زوال آفتاب را  
بشایع حضرت می فرمود که نسبت را هرگاه از ابراهیم نصف النهار میل کشد شایع عرب  
و مراد از آن ستارانی است که در اول آفتاب ظاهر می شود و اولی آن است که در سمت غرب  
نشان می کند و ستارانی ثوابت اگر چه خود حرکت ندارند بحسب ظاهر آفتاب اعتبار  
حرکت آفتاب با آنها نیز مختلف می شوند و این کار ثوابت ستارانی یکسان ایشان کرده  
الزواجات ملا حظ آنها می باید کرد و چون جدی و قو قنار اگر که است هر محسوس  
می شود و چون در شبانه روزی یک دور حرکت می کند پس از وقتی که برابر یکدیگر می آیند  
و وقتی که یکی از آنها بالا رود و دیگری را زیر آید شش ساعت می شود و اگر در میان باشد  
بآن نسبت که حساب می کنند با حساب ساعت نشد در هر فصل نصف شب و صبح ظاهر  
می شود و این معنی از عبارت است و الله تعالی **فصل دوازدهم** در بیان معرفت  
قبله سید نوری از حضرت صادق علیه السلام است که به بعضی که حق سبحانه و تعالی را گفته اند

ابن ابی حمزه و در بابین بگویند رفقن الحسن طاعت بشود **بجمله** صحاح و درین حدیث  
فرمود است در باب و غرض و آنست و درین بکره انوشیروان سدی ساخته است که بمنزله ان  
باقیت که مردم ایجا از خود دراک امواج و رمان باشند و گویند که ساختن این سده را و جز  
نظم انوشیروان که در **بجمله** **اصحی** درسد و در فطین و مای طریح در این هم رسد و فطین  
تر و یک شری باشد که از ان سر خوانند و این شیر است از شهر مای چگونگی آن حضرت بود و علم  
که آن حضرت در ایجا بود و بسبب قبول دعوت و از غضب بگات بافتند **بجمله** **در**  
در سر سبکی شهر و فقه واقع شده خوش بفرست **بجمله** **اخلاط** دریایی است بیوز  
و گویند که درین بکره دعوت و دوه مای بنامند و دوه و درین بکره مای بسیار باشد **بجمله**  
**بچکان** بکره و ولایت فارس است و اب وی بنایت شهر است **بجمله** **دشت**  
**اوشان** طول آن و در سرخ است و اب آن خوش طعم بود **بجمله** **کاخ خان** مای در  
و اصفهان است و اب وی بنایت شیرین است و منتقب از رازینه رود است گویند  
که منج اب ولایت کرمان است و از این بکره چنان استنباط کرده اند که کسالی که در  
اب وجود دارد و در ولایت کرمان نیز اب بسیار باشد و مای که اب این بکره کم باشد  
در ولایت کرمان نیز اب کم باشد و چون این اب از رازینه رود که اب الودیه یا در  
و کوه است کرمان نیز اب الودیه چون **اب** **بجمله** **فی** در مای گویند است که اهل خلک  
شده است و بخت شرف در گمان واقع است **بجمله** **جودن** بکره و موز بنین  
باشد و بسیار لغو است که اهل بخارا گویند که چون خلد درین دریا فروزند و آن

این مجله گردآمده است و مسجد الحرام را قبله اهل حرم گردانده است و حرم را قبله اهل بیت گردانده است و ابراهیم بن ابی البلد و ارباب غره سندی از آن حضرت روایت کرده است که خانه کعبه قبله اهل مسجد الحرام است و مسجد قبله اهل بیت است و کعبه قبله اهل علم و اهل حق و کبریا و معصیان است گفت سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از آنحضرت میبایست که بیت را قبله و پیش بیت و هم بسبب داده حضرت فرمود که چون میباید خانه را مسجد الحرام و از آن است بروی آن و در پی آن خود که است و علامات حرم را نصب کرد حضرت اودم از آن بیت گفت که خود را در خانه بیا رسید و در آن جانب راست کعبه بیا رسید و رسید بود و از جانب چپ برفت میل کرد بود کعبه دوازده میل شد که مقدار حرم است که چهار فرسخ است و در طول است و چهار فرسخ و عرض بیست و اگر اندک آنحضرت درین بلاد واقع خود بایست راست تا گردانده ابراهیم که آن حرم است بدون مرد و چون منتهای حرم که است از جانب چپ و اگر اندک آنحضرت از آن است چپ واقع شود و از آن قبله بریزد و در حدیث دیگر فرمود که در آن کعبه را نشین حدیث چهار صدان بردست چپ است و دهه از آن بردست راست است پس از آن حدیث که مخفف منویه بایست چپ و در آن علامت قبله ای که در میان غنای مشهور است علامت قبله عراق مثل لغزه است که سوره عبید را در پس و پیش راست بگردد و علامت بعضی از آن بلاد مثل موصل آن است که مشرق را از جانب چپ بگردد و مغرب را از جانب راست و علامت قبله بعضی از بلاد شام آن است که حدیث را در پیش چپ بگردد و خلف بعضی از آن بلاد آن است که سهیل را در پیشی گذاشت بمبئی رسته مابین بمبها بگردد







در این عصر است و در این عصر است که این اب را با خاک ان مرقار کل سازند و بگویند  
 موش مشکون کرد و چنداد و با جان چون این اب طه با نه سنگ مرمر کرد و **چشمه ان وند**  
 در بستان است فی الزا کا حاصل کرد و در این اب باشد سنگ است و آنچه برون باشد برون  
**چشمه سلیمان** و در این بستان مقدس است **چشمه دلم** شفا و درد و المیاست انشاء و در بار  
 سرد و در بستان گرم است **چشمه فی ذات** در غار سان است صاحب رب ریح چون درین است  
 و در شفا با **چشمه کلس** نیز بسطوس است **چشمه وشل** از جوی سیاح حوی و شلا است  
 حوزون ان اب جو حیا سمال باشد **چشمه ان و شکیان** ان نیز بین غامضت دارد و در  
 گورانه است **چشمه فوج** کجوه و در س است در دشت باریک باشد اکثر غل غنمه را باغ باشد  
**چشمه سلیمان** در صدد و در کون است منسوب است بحضرت سلیمان که هر باد شاه را در ان  
 حوزوی باد شاه شود اما کخیل ان در غایت اشکال است **چشمه کوبیان** در صدد و در دشت  
 باشد **چشمه مویانی** در ولایت کوه کلبه است **چشمه حیات** در غایت است **چشمه**  
 معقل بقرب بیان مور است **چشمه سار** بقرب رباط کوه است و در ان مشکهای  
 رکین باشد و در ان غایت عظیم باشد **چشمه فیه** کجوه و در غور باشد **چشمه نقر** کجوه و  
 مغرب است هر کجوه از ان اب جو حیا سمال است و در غور باشد و در ان **چشمه کم انکون**  
 در صدد و در غایت است هر کجوه در دشت ناک که خاک شود چون قدری از ان اب در بیج وی بریزند  
 سبز شود **چشمه فاضل** از شکاف کوه نماد است چون کسی محتاج اب شود و در ناک  
 وی رود فی الحال بنده شود و اگر کسی اب بخواد به انجا رود و با کار شود **چشمه عین النبی** کوه بنده

نه چشمه لطف در میان غزاین و جربان است در بعضی اوقات منقطع گردد و بگویند که در این  
 باریک است و بجز جاری شود **چشمه باوخال** در حدود دامغان است چون انک لثه حصین با  
 نجاست با جلودان افکند چندان باد و صفا پیدا کند که چهلک باشد **چشمه با نیان** در برون  
 اب این چشمه صدای مثل عود از برون جویان بگوید که برکت میدهد و پیش وقت بر جوی را  
 نایل کند **چشمه ملطبه** اب نیکو از انجا برون آید و بیاض باشد و مرقاری ندارد و چون مرقاری  
 راه بریزد و خردن اب سنگ شود و خوردن ان موجب پاکت شود و در انجا کبابی است که  
 در انجا فسل کند ان کباب در دوی چیده و به چند خطاب کند حکم تر شود و اگر چنانکه با نیت است  
 از دوی صاف شود **چشمه و دلف** اب ان گرم است و دفا فی الزا و مرقع گردد که شعله ای از نیت  
 دهند و سوغ باشد و ان اب در دوی صاف شود و یکی مخصوص بر مردان و یکی مخصوص بر زنان و مرقع  
 یعنی را ان اب نافع باشد و اگر کسی دفا در ان اب رود و در ان اب **چشمه دنا عید**  
 نزدیک موصی است و در ان نیلو فرور و **چشمه صلح** و ان چشمه ششور است در سرحد لرستان  
 و هر جا که ان اب را بریزند طاعت کند و در ان زمین گذاردند با جان موش که خواسته بکشد و در مرقع  
 مشک ان اب را بر روی چهار پا بریزند و بیاورند و نذر است که ماله خرت بوی مرغی  
 کوبیک که از ان اب در دوی صاف ان اب بی نیت و ان غنی که در زراعت و در انجا  
 میکشد و ان بجز بر رسیده است **چشمه سلکون** در اراچی اندلس است نزدیک کوه کاکا  
 که انرا مسکوره خوانند بعد از اوقاف پیش نیت هر کس عظیم که در انجا بر روی نیت اب و به  
**چشمه اتش** در اراضی انطاکیه است که عصفانی در ان نکتته فی الحال بسوزد **چشمه صوفی**

که این چشمه در راه عربان است و در بای کوی افتاده است و در میان این چشمه درخت عظیمیست  
 بهر سال چهار ماه این درخت غایت میگرد و یکی از بزرگ تره و در ان درخت را بهر سال  
 استوار گردانند چون درخت غایت نمیدرسد خدا بکشد و سارا کند شده بود و درخت  
 نبود و خواتمی را و در ان آب نرسد و به چون در راه گفت قریب بهر که فرود نیت درخت بود  
**چشمه حیا اباد** میان قرقرین و مدان است و بیش از گرم است که بفضله مرغ الکون  
 گذاردند چشمه شود و صاحب امراض چون در انجا روزه نیت یا به **چشمه بصر** قریب یکساعت  
 بود و دفا در انجا روزه نیت اخفا و ایشان ان است که وی که به حضرت آدم  
 اند که درین شبها رکنه از ان چشمه برون آمده است **چشمه بوان** در اردبایان است که حیا  
 مدان رنگ کنند با لوان خفته و چشمه در عالم نوبه ان از برای صیغ نیت **چشمه مغرب**  
 در دیر مغرب واقع است و صد و فی مفضل بر سر ان موضوع است چون سر صد و فی  
 یکساعت چشمه و ان اب را بخورند شور باشد و چون قطرات ترشح کند شربین باشد و چون  
 اب کم شود بندگان با نایلند و عطشی سازند که نذر را گفت کند و مرقع را در ان  
 و صافی تو که نیت ان اب را بخورد و کم شدن ان اب بشوئت صافی باشد **چشمه**  
**علج** میان خرمقان و قزوین باشد صاحب غلت خرمقان و بر ص با حوانات  
 معمول بدانجا روزه سالم شوند و استخوانهای شکسته را از بدن برون آورند و نعلنج و  
 استرخا را سود دهد و پیکان را از جراحت برون کند و شکسته اند را فی و توسای  
 ضفاف و امثال این نیت و انجا بدست آید و عجایب بسیار دارد **چشمه حیا** کوه بنده

در قریه منی است از توابع اصفهان که در انجا افند سنگ نقش کرد و **چشمه شمس**  
 در حوالی منی است بقرب قصر نفور ان غایت شربین است چون کسی غایت از انجا بریزند  
 زهر قتل شود **چشمه ذهب** انقیان از کوه پستون باشد چون هزار درهم نقره و در ان  
 می افکند چون روز دیگر برون آورند شش هزار درهم شده باشد و سبب ان معلوم نباشد  
 با دشان و دلمان چشمه را بسوزد که **چشمه شمس** در بین نجاق است چون افسر  
 طلوع کند بطرف مغرب روان شود و سبب ان معلوم نیست **چشمه مشک** در در دای  
 چین است هر کجوه در ان شوی با جامه اب کشد بوی مشک از ان ابی و فی و انکس  
**فصل بیست و یکم در ذکر جهاه قضا** در مدینه مشرفه است حضرت رسالت  
 چاه و در ان اب و من مبارک شود و در ان افکند شفا و جمیع امراض است **چاه فیه** در  
 که منظر است و مشهور است **چاه قیفا** نزدیک بقیره منی است از اعلا منظر را در ان  
 یوسف را در ان چاه انداخته است او شفاست **چاه توفیق** در اراچی مغرب است که بای  
 عظیم را از اراچی منی چاه که از انک بزرگی در ان چاه باشد بقریه رسیده برون اندازند  
 انوقت و طرف طراپس است هر که از ان چاه اب بخورد انحق شود **چاه ساسان** چون  
 حاکم خشت تمام در دوی افکنند او را بهر باره و در ان راه است مکن شود **چاه حیا**  
 هر که اب در انجا بریزد پیش بریزد انچون انک اب در ان بریزد خون شود و اگر شربین  
 سنگ شود و اگر خرد حصین در ان افکند و عظم عظیم بداند و با دای تند در ان کجوه  
 بر حقیقی که در انجا میکند و عمارت و در ان کجوه **چاه ماهیان** کوه بنده که بخت نشود







































21/4/2



